

MANUSCRIPT

اسم فخر من العجم

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على رسول الله محمد وآله الطاهرين
 صلوات الله عليهم أجمعين
 خرق بطاع ابراهيم وعقود وراثة شریفانی
 سوال غفلتم کرده چه نمایی که یزدانجه از عجم و شاد و فخر
 بود زیرا که نزد سولای از یزدانجه و شاد و فخر
 کثیر از مثل قوری و شاد و فخر و شاد و فخر
 عیبه و عثمان ایسی که سولای از یزدانجه و شاد و فخر
 و او اسحاق و غیره که از یزدانجه و شاد و فخر
 خواهر آمدان الله تعالی و اکثر شاد و فخر و شاد و فخر

پس مدتی که بعد از آنکه از وجودش شده باشد یا خواهد شد یا نخواهد شد
و عبارت دیگر حدیث بدون مدنی و یا بعد از آنکه بعد از آنکه
در باب انقطاع خاص و قاطعاً میگوید که بعد از آنکه
تمام مسائل متضمن توافقی است از آنکه انقطاع خاص از انقطاع
بود که در علم غفلت است و بعد از آنکه در محبتی و غیر محبتی
و در حقیق اجماع و عدم جواز و محلی نیست و اگر در سانس و باقی
جواز و موافق این باشد و عدم جواز سانی و خودیست آنکه
محقق شود بلکه معلوم وجود است فلیفهم از این که این
که غرض از این ادال المعروف است که این است که این
پس از این عاملی میفایده است زیرا که این است که در وقت معین
معین و در شرح است و علماء را از آنکه در وقت معین است
مجبب غیر متعین بیان کرده معلوم و مفهوم و عیان را از این
و جواب صحیح می دهد و فایده ای دارد و غرض است که کسی از این علم جدید

بعد از آنکه اربعه احداث کرده و آن غیر جایز است پس عدم جواز آن استقرار
 میکند تا آنکه اقتضای آن تمام پذیرد و این صورت بر سائل و محیب نیز واجب
 لازم بود که اولاً معنی احداث مذیب بعد از آنکه اربعه بیان کرده تعیین
 رتبه و سایل اصول و فروع اجتهاد و بر حدیث مع ذکر اسم مجتهد
 میگردند من بعد بر دو قبح آن محیب نیز واجب متوجه میشود تا احوال
 از تقلید مجتهد حدیث اجتناب میگردند و بر هر کس تجدید مذاهب
 هویدا میشود و محیب سایل را راست گوید و استند محیبی واجب
 احداث مذاهب دیگر بعد از آنکه اربعه خلاف
 مذاهب آن اکابر موجب خرق اجماع اهل حل و عقد ثابت و محقق
 چه جمیع علمای اسلام اجماع دارند بر اینکه عمل نمودن بر استصحاب
 دیگری بعد از آنکه اربعه که مخالف هر یک با مجتهد است این است
 و احکام شرعی و ارادون انبیا را ناجایز و موجب خروج است از جماعت
 و تفرق و استند در آن ثابت و محقق

که در سوال قبل خلاف مذاهب آن اکابر یا خود نیست و چون بحسب
از جواب سوال سایل عاجز و در جواب این نیز زیاده و معذرا
در جواب خطا که در جایگاه این راه و کلمات مذاهب دیگر
موجب این فیه نیست زیرا که جابر است که مجموع من جنت المجموع
در اینجا متعجب است و مفومات سایل جدا جدا خارج از ذریعه باشند
خافیم باز میگویم که از احادیث مذاهب اجماع وارد شده یا اینکه
از علمای زمان بقایه توفیق برزور بفهم درست کرده و کمیت چست
و خایف از وید شده ممثلاً از حدیث نبوی گفت اذا علم العتق
او قال ابدع رب اصبیانی فلیظلم العالم عدوان لم یفعل ذلك فلیله
لغة الله والملك والناس اجمعین لا یقبل الله صرنا ولا عدلاً و احکام
الهی که صراحت در تفسیر قرآنی یا حدیث نبوی منسج اند و مردم باغوا و شیطان
و صحبت علماء و در شیخ بیه بن مخالفه آنها نمودار قسم و امر الی ترک کردن
و منیات شرعی را از کتاب نمودن با انواع بیانی بتقریر و تحریف و تشوین

اخوان اینگونه در پی جنبه ای از دین و برای تریانی لک و مردم از عقاید شرک
 و بدعت و اعمال فسق و فجور نایک هستند تا اینکه موجب دور شدن شایع و نیکوکار
 و علماء و بزرگان از دین و خدای معبود بر منصف و بالبرکت و شایسته است مثل
 در قرض و بیع که هر دو در اهرام قطعی از فقر قرآن و تفسیر معتبره و مثل تفسیر کبیر و
 سطرین و غیره را در کتب فقه مثل مایه و حاشیه این فتح القدر و قفاوی
 و در مختار و غیره از احادیث صحیح و مثل مؤلف و صحیحین و غیره با قطعی و معتبره
 بر دو قسم روایت و محبت و محاربه و در قرض و بیع و مثل تفسیر کبیر و
 امیرخان فرستاده و در بی شهادت و دیگران ابله و داشت و مثل انصار حل
 آنکه در اینجه که از فقر قرآن و حدیث صحیح و اجماع امت و ثبات است و محبت
 موجب فتوی بطل آن داد و عدد و بهر یا بجا نماند گرفته عقد کتبی تا به
 کم و بیش برای مردم می بندد و مثل ثمن یعنی که در اهرام قطعی اتفاق است
 که آن نیست و اجماع امت و ثبات است و ثبات است و ثبات است و ثبات است
 نیست معجزه عجیب غیر مبیح مراد اباد و شهر خود فتوی بطل آن داد

و این نمی فهمید که قطع نظر از تحریر کلمات کتب معتبره و بجز متعلق اتفاق و مثل
شرح مشکوٰۃ از ملا علی قاری و ترجمه شیخ محمد باقر دلموی و غیره تا اگر متن فقهی
حلال بودی که بنام حلال شری را که مقدمه حلال حلال است و مقدمه حرام
حرام فان للمنفقات حکم المقاصد ما اتفق علیه الا انه و مثل فتح حیوانات
للعظیم غیر از آنکه گوشت درج نام دارد و یا بر خوانده یا سگ را پس هم حرام است
است از اغسیه گیر نیز با دوی و مثل در مقام حرمت آن بی خلاف است
و عجیب خبر مصیب فتوی محل آن داده اگر چه بجهتین فتوی وی بسیار
لیکن برای ثبوت مدعی این چهار شهود و سپس از پس اگر جان اشغال
مسائل را احداث مذنب فاسد قرار داده این خود مضحکه بسیار است
یا آنکه عالمی از علماء مذنب را روبرو در بعضی مسائل خلاف جهت آن را روبرو کند
می بیند و نمی بیند که تعلیف شهود خلاف مذنب را روبرو است معذرتاً
عنفیه فتوی بر آن نموده اند و قضای هندوستان قاطبه و دیگر عالم به

فضیلت قضا یا بنمایند و خود محیب غیر مصیب عید فضیلت هزار شهر
 بر حلف کلام الله و ادب معبد اما فرین مذکورین را مجلس محبت است
 جدید بسبب مخالفت انحرار بود در مسکن مذکور و نیکوید اگر کسی کوید و تکلیف
 شهود چون موافق مذیب این الی الی است چنانکه بیاید از راه
 و اوید انحرار بود از اینجاست تا فرین را می رسد مذیب جدید نمیکند
 میگویم که چون در کلام عیب غیر مصیب در مقام جواب خلاف از بهر فقط
 بود و با خود است لهذا ما درین شوق حرف خلاف انحرار بود انحرار
 جدید نمیدم و خلاف ایدم آن یا نمیدم دیگر معتبر در شتم و انجمن از انحرار
 البته واقع شده است یا اینکه مراد از احداث مذیب نو انداخته که شخصی
 درین زمانه قواعد اصول ایی خود مقرر کند مطابق آنها تخیر مجازات احکام
 و استناد آنها از دولت شرعی نمود و یا آنکه در تقریر قواعد و مخیر احکام
 تبعیت احدی از مجتهدین سابق ملووز داشته باشد پس انجمنین
 قدری بازاد است قید مخالفت از مجتهدین سابقین معنی احداث مذیب
 بر قبایل مذکور

بقیاس مذایب را بوجه بیست یکن گاه است و که نمود و من ادعای فعلیه الیه
 آدمیم برینا دلخ فہمی عجیب و فساد جوابی موابی بہ طلبا قضا علی
 الفضل ہم مخفی بہت کہ احداث مذایب دیگر برآمدہ رجب خلاف مذایب
 ان اگا بر فعل مجتہد است بلار بہت فعل مقلدہ و عمل نمودن بہ استخراج
 دیگری فعل مقلدہ است بلاشبہ فعل مجتہد و انرا معنی مستخرج را بیری
 از احکام شرعیہ قرار دادن عبارت است از قول واعتقاد انکہ ان مستخرج
 دیگر احکام شرعیہ اند پس دعوی ابطال فعل مجتہد است بمعنی احداث مذایب
 و در دلیل بوسلیم صحت ان ابطال فعل مقلدہ است کہ عمل نمودن بہ استخراج
 مجتہد پس اینجا قول مدعیان صا و آید کہ انرا از اسمی کہ آدم جواب
 از یہ مان گفتی سبحان اللہ لازم برین نہیں یا اگر کسی کہ بہ احتیاد
 ملزوم است و جواز عمل بران لازم اوست پس غرض عجیب است
 از ابطال لازم است بل احکام ملزوم خواہم گفت کہ برین اورا لازم بود کہ چنین
 بگفت کہ جواز عمل بہ استخراج دیگر لازم مستخرجان است و بگاہ جواز عمل بران

مقلدہ

تقدیر

که لازم او بود باطل شدن مستخرجات که ملزوم بود نیز باطل شد پس اینجا
 عطف این مقدمات و این قدر اخلاق کلام را که ام باعث بود آیا اینجا سن
 مسلم و نویسنده این تفسیر معین از نفس این توضیح صحیح نیست زیرا که اجتهاد
 از نفس تطبیقات آن بعد معرفت اجتهاد جواز عمل عقلا لازم است لیکن
 لازم مذکور غیر مستقی است نزد محققین چنانچه خواهد آمد از آن است که و نیز
 بر عزم فاسد موجب جواز عمل مستقی است و لیکن لازم اجتهاد هم نیست چنانکه
 استباه و نظایر نقل خواهد کرد که مقتضی فی التجریه ان الاجماع انعقد علی عدم
 العمل بمذاهب جماعت الدار بعد انصباط ما بهیم و اشتها یا و اکثر اتباعهم
 پس اینجا بر وجود مذاهب مخالف لکن بعد اعتراف کرد و عمل بر این جایز نباشد
 پس معلوم شد که جواز عمل نزد او لازم اجتهاد نیست و قول مجیب غیض
 احکام شرعیه قرار دادن اینها را درین مقام محسوس است زیرا که کلام یاد
 احداث است و باید عمل بر این که طایر یا ناجایز است نه در قرار دادن احکام
 شرعی اینها را که لا ینفی و اگر مثل این کلام در اینجا آورده شود پس محنین

بسیارست چنانکه گفته شود که آنها را واجب دانسته ضروری العمل و یا حرام دانسته
ضروری الاجتناب دانند و در صورت اولی موجب ثواب و در صورت ثانی
موجب عقاب میباشند و بگذارد چون خطای جواب موجب فی الحقیقه است و تفصیل
تخلیص بود از این خدای سسید این است که پس جواب واجب است اول
موافق نیست معنی اصول باید شب که حال حدیث مذکور بود بعد از آنکه
در جواب همه مخالف باشد و با کسی که آنها موافق مثل احداث حلال مذکور
از معیشت و در مورد سلسله و رفع موانع که بعد از این خدای سسید
این است که در تقسیم اجتناب که واجب است معنی نزدیک خوف فوت
حادثه و واجب معنی است و در تقاضای شرع و یا اینکه مجتهد محتاج عمل باشد
و واجب که گاهی است نزد عدم خوف فوت حادثه و در دست فصل و غیره
حادثه که آنحضرت صلی الله علیه و سلم محبت را با جو فرموده اند که محض بود
باشد و چون اجتناب مذکور شد پس واجبات اجتناب و سلسله
آن بذل مجدد معروف حکم شرعی کرد پس هر حکمی که پس در می شود

عمل ابرار واجب است موافق اسمه اربعة باشد با مخالفت تقليد و بکري بر
 عوام است اجامه انا في كتب الاموال اري مخالفت اجماع جميع مجتهدين مانع
 اجتهاد است نه مخالفت اسمه اربعة على التحقيق كما سيجي في ذلک في درسم
 رتبع شرح تقي مذکور است ثم قسموه اى الاجتهاد والاجتهاد واجب
 و من عيناك السور عن الحكيم عند خوف فوت الحاجة بحيث لا
 يستطيع السائل السؤال عن غيره قبل الفوت و واجب عساق
 حتى في نية تحت احتياج هو المصلح و واجب كفاية عند عدم الوقت هو
 الادانته و ثم مجتهد غيره يتمكن السائل من السؤال عنه فيا شون بركة
 و اية طعن ذمته الكل بفتوى احدى الى احدى من المجتهدين و اكو
 افتى فلما غطارا لان الظن ولو خطا يوجب العمل و هذا كسب البتة و اكل
 اجتهاد و بموجب كالاجتهاد و قبل الوقوع اى قبل وقوع الحاجة
 الغير المحاورة الحكم و ال اجتهاد و عوام في مقابلة فاعلم هذا ليس اجتهاد
 حقيقة ولا يصدق الحد عليه ايضا و التفسير اما لانه اريد به مطلق

بذل الطائفة في استخراج حكم او هو كتنقيب الفرس الى الفرس الركوب والركوب
الاسود على الدوح ثم يثبت على القسدين في البعض مطلقا في زمانه فذلك ^{قضاء} الاداء
في كل ما وشرائطه ومجهت في البعض بحسب حاله وشدة الوجوه ^{كل}
مطلبا بوجه الكفاية فانه شرط في كل عبادة وايضا الاجتهاد واستخراج
الحكم فلا بد من المأذون في موكلة في تلخيص الاحكام وسائر صفاته من القدر ^{العلم}
والارادة واللام والحكمة ونحوها ولو بالاداة الاحكامية يعني معرفة الاداة ^{المنفصلة}
التي كون في علم الاحكام بحيث يقد على دفع شبه الكابر بن الحادين ليس ^{معرفة} طاعة
الكتاب متناو معنى وحكا لانه اساس الاحكام ثم معرفة كتاب كماله ليس طاعة
الذي يعلق به الاحكام والى تقديره اشار بقوله وقيل بقدر خضرة تامة وبما
السنه متناو معناه وطرق تامة لم يتم ليس معرفة جميع السنن شرط طاعة ^{السنن} الله
يدور عليه اكثر الاحكام قبل التي يدور عليه العلم الله وما كان ^{سندا} وجوه السنه
بان يعلم توأته او شهرته او سندا الذي روى احاد مع العلم كمال الارادة والاداء
لم يميز عنده الصحيح عن السقيم فلا يظهر ما خذ الحكم ولو بالفضل عن ائمة ^{السنن} يعني

لا يشترط معرفة بنفسي ملازمة اياهم ويعبر معرفة مواقع الاجماع لذلك
بجانب مخالفا لغال مع كونه قطعي ان يكون خبر لقوله وشتره اي شتره بعد زلزله
ان يكون ذا خط وافر من العلم ما قصد به ان العلم علم الاصول فان تدنيه و
ان كان حاشا لکن المدون صيغة المفعول السابق لان امر في استخراج ^{الاصول} ~~الاصول~~
يتبين منه ثم لا بد من معرفة الصفت والنحو واللغة لكن بغد ما يتكبر به معاني
الكتاب سنة لا كونه مثل الاصص والخليل وسيبويه واما العدة فشر قبول
الفتوى فان العاصق واجب لتوقف في اجتهاد بالنص وليس خيرا في نفس
تحقق الاجتهاد وكما لا يخفى حاصل كلام ما بينت ان جميع اجتهادات ^{الاصول} ~~الاصول~~
اجتهاد ودر ساير اجتهاد کرده اند چونکه حديث مذنب جريده بعد ان اجتهاد ^{الاصول} ~~الاصول~~
مذكوره بطور مخالفت مذنب سابعه در خود ما باشد پس بطلان احد الشش سبب
بقرينه ان از اربعه است بالسبب مخالفت البناء ومخالفت سبب بطلان سمي نواز باشد
مكرر انما اجماع معتبر در شدة مخالفت اربعه باطل است زیرا ان كتاب سنت مفقود است
وقياس كافي يستلزم اجماع مذكور خود باطل است كوجب نفوه وادعاء ان كونه متفصل

اذا لم يبق عالم اتخذ الاسم رؤسا وجعل الفتى العير علم فضلا واخفوا اول العار

اشترک

وينادي على عدم بقاء عالم في الارض في زمان فيه نافية لان غاية ما يلزم
 منه خلوا الزمان من العالم والنزاع انما وقع خلوه قبل وقوع الشرط
 لان ائمة فالزم غير المدعى وما هو مدعى غير لازم قتال ثم انه استدعى ما صح
 به الامام حجة الاسلام قدس سره والرفع لفعاله وقوع في زمانه بالكلية
 وفيه نافية لان وقوع الخلو ممنوع وما ذكره دعوى والامام حجة الاسلام
 وان كان هو من جملة الاولياء لا يصلح حجة في الاجتهاد واثبت ان من ان
 من حكم بوجوب الخلو من بعد العدة المنسقة واختتم الاجتهاد
 عنوا الاجتهاد في المنسب والما الاجتهاد المطلق فقالوا اختتم
 الاربعة حتى او جبو التقليد واحد من هؤلاء على الامة وبراكاهم
 من هو ساقم لم ياتوا بدليل ولا يوجب الجلالهم وانما هم من الذين حكم الهدى
 انهم افتوا بغير علم فضلووا وفضلوا ولم يفهموا ان هذا اخبار بالغيب في خمس
 لا يعلمها الا الله تعالى وشرح تحرير ابن امام مذكورت اعلم ان بعض
 المتعصبين قالوا اختتم الاجتهاد المطلق على الامة الاربعة ولم يوجد

محبته مطلق بعد اسم والاچهتاد و فی المذهب اختتم على العادة النفس حجاب

الکثر ولم يوجد محبتة في المذهب بعد و قد غلط و جرم بالغیب فان سئل من

این حاتم بدلا بقدر و ن علی ابدار اصلا تم هو اجاز الخیر و حکم علی قدر

السد ثانی این که حاصل علم ان لا یوجد الی یوم لبقیة احد تفضل الله علیه

بسیله مقام الاجتهاد و ما حجب عن مثل هذه التعقبات انتهى منصف

درین کلام غور واجب است که مانع اعتقاد را بحد انچه در عام و جزو

تعلیه طوارق را بحد انچه بگوید نفی کرد و تسبیح طام مجروح است بحسب بجا

و کتب متداوله محققین ما اطلاع ندارد و بجز چند اوراق اول کتب متداوله

و دیگر خوانده و کتب غیر متداوله تلیس میکند که بر کس را ان کتب میرسد

تا تبیس روی ظاهر آورد و تتمه این کلام در جرح شهود محیب غیر مصیبت و قبح

عبارات منقوله او که بزعم فاسد خود بدان عبارات جواب و این خود ثابت

کرده خواهد که از این طریق الخاتمه قالوا اولی قال رسول الله صلی الله علیه و سلم

لا یرال طائفة من الناس طاهری علی الحق حتی یاتی امر الله او لا حتی یظلم الدجال

او حق را قائل است و این که از ائمه الدجال در شرح تحریر مذکور است و انعام علی التوفیق
 لا یكون الا محبت لا یفتی واجب عنه بان غایت ما لنرم منه عدم وقوع التوفیق
 لكن لا یدل علی نفی الجواز فان أحد الجائزین بهما لا یقع وروایة بلزمت لا تشاع
 شت ما واما لنرم کذب الی شرح العیاض بالله و الشیخ انما وقع أقول علی
 الدوام لا یخلو عن الضرورة فی الواقع ولو عجزت و قد انزل الدلیل علی
 الوقوع الدائم فلم یلزم الوجوب قطعاً ولو بالعبارة ان تاملت من النماذج
 لما وجدت هذه العداوة مائة لما تقدم وقالوا انما ینال الاجتهاد و من کماله
 فی کل عصر ان الحوادث غیر متناهیه فلا کیف تغلب المیت لانه ما بین حکم
 الحوادث التی حدثت بعد فلو خلا عصر من اجتمعوا علی الباطل هو باطل کل شیء
 الخ و انما ظاهر کلامه که آنچه مولانا اسلمی در رساله خود در خطابه جموده بنموده است
 که بر مسلم مدارج تحقیق عروج نماید تلمیذ اشهر چند از جیب و راست
 اللهم سلم سلم بنحو آنکه مکر ای مولانا از اول بابیه اش اغریه و سرگون
 تا با پیچاه و بلبل بگوئی خود رفت تفصیل ابن اجمال التملی با فائده و ان

و در کتب المذاهب کثیره و فی
 بعض المذاهب ان التوفیق
 لا یفتی واجب عنه

می‌تواند که اجتهاد بعد از ائمه اربعه و تعیین نایب الربیع است منقطع کشت
و غیر ممکن گردید تا آنکه مهدی خلیفه الله بیاید و کسی نبی بر م علی نبی و م
از آسمان فرود آید و بیاید رسول الله صلی الله علیه و سلم با جهاد مطلق است
موجود فتوی دهند و امرای او امر و نهی فرمایند تا منتهی تحقق نماید که حجت الله
در نفس و فعال دعوی وقوع خلون باشد خود را بجهت نمودن و ایل تحقیق این
را مسلم ندانسته بخاک از شرح دریافت شد و بعضی الناس را دلیل
اجتهاد مطلق را بائمه اربعه و اجتهاد فی المسبب را بعد از تسبیح اقسام دانستند
محققین این را هم جمیع بالغی و حکم بر قدرت رب العزیز جل جلاله و اخبار
الغیب فی خمس لا یعلمهن الا الله و موسی از موت و عیسی از تعصیب ان
که نصرت نسیب خود است با بیل مواجر است بر خلاف صلابت کمال
جابر است فرمودند و فی اخصیة کلام مذکور تحقیق معقول است بلکه چون
متقدمین بر رد قول اختلاف کردند چنانکه گفته کرد بر زمانه ظاهر و آشکار
ساعتی وجود محبت مطلق واجب و ضروری است و خلوان حال متعالین

خاتمه عدم و وجوب و جواز خلوصی امکان خاص قایل شد پس باجماع
 مرکب قول بر وجوب خلوص استحالة وجود محبت مطلق و عدم امکان
 بعد از اجماع بر چهار مورد است که قول ثالث است باطل خواهد بود خواه اجماع
 مذکور قبل قول ثالث باشد خواه بعد از طرفه آنکه خاتمه و غیر هم اتفاق
 اجماع دارند بر جواز امکان اجتهاد مطلق بعد از اجماع و خاتمه مع امکان
 واجب بشمارند مگر اشخاص معدود که تأیید با ختام اجتهاد مطلق بانه
 اربعه و ختام اجتهاد فی الذمب بعد از استوانه لیکن قول این است که دلیل
 و لا یجوز به است و مزاحم اجماع با وجیم بالغیب معجزه اولنا بین قوا^{لی}ع
 را اختیار کرده و بالعکس عنوی اجماع است بر این قول مزلف عنوان و از
 یکس نقل اجماع نکرد و سوای اشخاص معدود و جماعت محدوده از ارا^{ست}
 مرحوم خارج کرده و ادعای علم بالغیب نمود و غلظت الهی کرده که
 حق قاطع بر کتابها و امام مهدی خلیفه الله و حضرت عیسی بن مریم علی نبیاد^عم
 محبت مطلق پیدا خواهد کرد و نفوذ مبدء من شرد النفس و من سبات اعمالنا

محقق نمائند که امکان ذاتی ملکات را ضروری شریعت و محال و متخلف
منبت آن ممکن عند الوجود واجب بالغير و عند عدم متنع بالغير می شود
بند واجب بالذات واجب بالغير و متنع بالذات و متنع بالغير می تواند ممکن
بالذات و ممکن بالغير می شوند و درین است که امکان متساوی نسبت
بوجود در عدم بخلاف وجوب و امتناع که اینها اختصاصیت بوجود و عدم و نیز
هر سه مواد چون مطلق مذکور شوند ذاتی مراد میشوند که این فی موضع پس
ممکن را غیر ممکن شدن ممکن نیست و مولانا فرمود که (جهاد جلد ۱۰) را غیر
ممکن گردید تا ظهور حضرت امام مهدی علیه السلام یعنی در آنوقت باز ممکن خواهد
و در اقع فراگردید عازین لازم آمد که امکان بالغير می باشد چنانکه در حق
و امتناع قالوا فی نقل الامکان بالغير لو کان الامکان بالغير نرم توارد العلل
المستقلة علی شئ واحد بالذات و بالغير که فی کتب الامور العامة و التفصیل
موضع پس محقولیت مولانا هم دریافت شد و نیز گفته که حضرت عیسی

عدم باجتهاد مطلق فتوی دهند و ملک العلماء و اهل کمال و رسام میفرمایند
 که با علم حق فتوی خواهند نمود و این تحقیق است پس معلوم شد که مذکور
 مولانا را مخالف تحقیق می باشد اینست نمونه از فتوای و اندکی از ^{سبکی}
 آن توفیق الهی است که گفت بعد از اجماع ازین رساله دعوت کناری مولانا
 هم قرار دادی خواهد شد بعد ازین باید دانست که مذکور را درین ^{جای}
 متن و شرح تا ملایم است که از متن و شرح قوه مذکور مخالف در یافت
 میشود و اگر کسی گوید که مطلب محلی نیست که هرگاه عدم مخالفت اجماع
 در جتاد شده است و اجماع بر آن منعقد شده است که مخالفت آنرا
 کفر است که بعد از آن در بعد از اطل است چنانکه محیی از محصول و شایه و تحریر
 نقل کرده پس احداث مذکور مخالف آنرا بعد از اطل خواهد بود میگویم که جواب
 از پرسش است که مذکور در محجب در موضع هر یک خواهد آمد اما آنکه
 اینجا ذکر میکنم اینست که اول اجماع مذکور مسلم نیست زیرا که اجماع بر خلاف

آن یعنی در حوزة مخالفت همه از پیش و موافقت با یکدیگر از جهت این در یک عقیده
است هر چه در شرح آن مذکور است از جهت شتاع من غیر فروع احد مخالفه
المجتب الاحق لب بعض من اهل الاجتهاد فیکون هذا اجماعا فیکفی منع من
احداث قول مخالف لام قلت انما یصح مخالفه الاحق لب بق من الاكثر
بق سبق قایل بقول الاحق وان لم یشتد مع القائل انتهى قوله عند
یعنی تردد بعض سبق قائل هم شد و نیست و اما باینکه بگویم که اینجا از اجماع
مناقض اجتهاد است اجماع قاطع است نه مطلق اجماع چنانکه از سابق نقل
کردیم یعنی قوله و بعد معرفتة حواضع الاجماع لهذا یجسد مخالفا له مع کونه بیا
پس مجتبین این اجماع یا انما راجع باشد فقط باینکه این شق اول باشد
و مرا که در هر قسم اجماع یعنی وجدانی و ترکیب اتحادی و مجتبیان خود است
و زمانه امام شافعی و امام احمد حنبل رح غیر زانیه امام اعظم و امام مالک
بود الاجماع اصطلاحا اتفاق المجتهدین من هذه الامة فی عصر علیهم
شرعی بکذا فی السلام و در تعریف اجماع مرکبین گفته مسئله اذا

اختلف ولم يقدروا على المعبر من قولين في قولين في مسائل مجردة
 ثالثا عندنا اكثر من خمسة عشر في الصلابة ليس هو في قسم اجماع
 اتحادهم محسوس معتبر وثنائي في باطل غير ان اول اجماع بمعنى
 اتفاق جميع متحقق يستلزم ان يكونوا في ذلك ان كان جميعا مستند
 سند شرعي اجماع كما اجتهد مخالف في قوله كونه موافق بديهة
 باطل است في طبعهم سند شرعي فيكونوا في ذلك ان كان جميعا مستند
 احتلال في مساو ولا اقام ان اجماع في سند شرعي متحقق ثبت
 على المخار ومساو است مسألة لا اجماع الا من مستند شرعي على المخار
 خلافا للبعض حاصل تخريفا ان اجماع اصطلاحى هو في قسم كونه
 قطعي شرعي است به باطلان مخالفت ان اجماع ثابت ثبت وانما
 كلام بعض اعم بمعنى اتفاق يك فريق است فقط به باطلان مخالفت
 اجماع اربعه بار قول اين فريق ما اول است يا مردودا چنانكه في ايد ان
 قال العلامة اين محراب في قدس سره في التحفة فروع في التقلب بغير

الياسع كثرة الخلاف فيها وحاصل المعتمد من ذلك انه يجوز تقليد
 من كل الاربعه وكذلك من عدمهم ممن حفظ مذهبه في تلك السله
 وذلك حتى عرفت شروط سائر مقبباته والاجماع الذي نقله غير
 واحد على منع تقليد الصحابة بحمل على ما تقدم شرط من ذلك وعليه
 يحمل قول السبكي ما خالف الاربعه كخالفه الاجماع وقال قبل ذلك ولا يجوز
 اجماعا تقليد غير الائمة الاربعه في قضايا ولا افتاء بخلاف غيرهما وانما
 حق عمل الالاب المذموم تقليد غير الاربعه ممن يجوز تقليد من
 كالاشعيه وبعض الظاهرية انتهى كلام سبكي وابن حجره والاشعيه
 برتبة عمل يستخرجون وكبرى كخالفه ميركا يا مجتهدات ائمه الاربعه
 هتد جانبداريت وتقليد غيرهم اربعه روايت وتيد فالفت اكرهه مذكور
 نبت ليكن اكره مستخرج غير اربعه موافق مستخرج اربعه باسدرين مستخرج
 على بر قول غير اربعه باعدهم بعينه على بر قول اربعه ت والفرع غير مبرور
 بدله تقليد غير اربعه جانبداريت مطلقا موافق اربعه باسدرين مستخرجين موافق

في تقليد غير اربعه تان في اربعه باسدرين مستخرجين موافق اربعه باسدرين مستخرجين

تا وقتیکه مخالفت اجماع به محبت نبی سابق نباشد یا اکثر نیز فی السلم لا یخفی
 فی حق حکم و الاجتهاد و لایستدلال به مخالف قطعا و هو الکتاب و السنة
 المتواترة و المشهورة و الاجماع و فی الهدایم المراد اجماع اکثر من العشرة
 الاول شرح مسلم و نیز در برایت مخالفه بعضی مغربیت و رفع
 القدریت مراد از بعضی واحد یا اثنين است نه مادیون النصف و ما
 دون الكل پس از وجهی بر رسم که این مرد عالم بتحریر و مانند اینها را
 که عمل بر سنن و احادیث دیگری که مخالف صریحه یا مجتهدات است با اجماع
 باشد بعد از این جایز و مستند از علماء اسلام میدانند یا معا و الله
 از ائمة الکفر و نیز خارج و متفرق و متشاذ از جماعه پذیرد یا نه و
 نیز در کلام مذکور تصریح است با که در قضا و افتا نقایده غیر مجرب و
 و طایز نیست بالاجماع و محیب غیر معیب و در قضا و افتا تقلید این
 ابی لیلی که مخالف صریح با ائمة اربعه است درین مسئله در تکلیف نبود
 میکند پس حسب رجم و فقیه خود که مخالف ائمة اربعه را در عمل مجرب میدانند

و قد قال ابن عباس عليه السلام حكاية عن سعد بن أبي وقاص
فيمن سبب الله من الخوارج اختلاف هذه الأمة فقه شديداً ودره مخالف
موافق و بکری از عهد بن را محل و عهد بنی است و نیز سبب است
مرحوم را منحصر در آنچه اعتقاد کرده و جایز از محمول عنقریب نقل نماید
کرد و مخالفت این را مخالفت جمیع میدانند بلا تاویل مورد و عهد نای
احادیث که در آخر این جواب نقل کرده است گردید عاذا بالله تعالی
خصوصاً چون کتابخانه اولیاد الله را که در نامه دین محمدی و نصرت
آن و در اعلا کلمة الله دافع شرک و بدعت جان بازی ناکردند و مصداق
کرمه فتمم من قضی تحبه و منهم من یتنظر الیکما گردید بدست کفر و
ارتداد بفر معفو درین رساله خود کرد پس قول عارف کامل صادق آمد
چون خدا خواهد که پیرده کس درو مجلس اندر طعنه یا کمان برد نوز
بالله من شرو انفسنا و من سیات اعمالنا و رحمة المتحلی مذکور است و لیعلم
ان اختلاف هذه الامة رحمة کاورد فی الحدیث و لذلک قال متمنا و غیرهم

انه يجوز تقليد من شاء من المجتهدين وقال في السوالات في كتاب القضاء يجوز
 تقليد من شاء من المجتهدين وفي التحفة شرح المنهاج نقل القرافي ^{جامع}
 على تحبير المقلد بين قول امامه اى على جهة البدل لا الجمع اذ المظهر
 ترجيح احدهما وكذا ايراد اجماع ائمتنا من جهة كيف ومقتضى هذا
 كما قاله السبكي منع ذلك في القضاء والاختيار دون العمل لنفسه
 وجه يجمع بين قولنا ما روي يجوز عندنا واستقره القرافي
 كما يجوز من ادما جهته او الى تسوية جهتين الى يصل الى
 لهما شاء اجماعا وقول الامام يستمع انكافى حكيمين متساويين
 كايحاب ونجزم بخلاف نحو خصال الكفاية واجرى السبكي ذلك
 وتبعوه في العمل بخلاف المذهب الاربعه اى ما علمت
 لمن يجوز تقليد وجمع شروحه عنده وحمل على ذلك قول ابن
 الصلاح لا يجوز تقليد غير الائمة الاربعة اى في قضاء او فتا
 وحمل ذلك وغيره من صور التقليد ما لم يتسع الرخص حيث

تخلی رفته التعلیل عن عقده واللائم بدلیل قبل فسق و هو وجه
کذا فی عقد الحید ازین کلام چندوای معلوم شد که اگر اجماع باشد
یک معنی است هم بی آید و این در حقیقه در معنی لغوی استعمال است که بعضی اتفاق
یک جامع است نه معنی اجماع اصطلاحی که اتفاق جمیع محققین یک
است و عقرب است که از شرح مسلم نصیر به معنی لغوی بایست
دوم آنکه عمل بخلاف مواجب اربعه هم مجوز است نه قضا و اقتضا
آنکه قول ابن سراج که تعلیل غیر اجماعی جایز ندارد محمول است بر این
جواز قصد و اقتضا بخلاف مواجب اربعه نه عمل که نزد وی نیز بخلاف مواجب
اربعه جایز نباشد چهارم آنکه عدم جواز عمل برخلاف مواجب اربعه
حایز نیست که قبیح نفس باشد که نه جایز است فقیر بگوید که عدم جواز
قصد و اقتضا بخلاف اربعه نیز صحیح علیه نباشد باجماع اصطلاحی کلام
و مانی اختیار و در مقابل خود بلکه معنی اتفاق یک معنی است در میان
حنفیه چنانچه فتوی تحلیف شهود میدهد و در قضا و ارفیصل

بتضعیف فتویٰ مذکورہ کہ وہ اپنے از اشباہ سابق نقل کرے است امر
 السلطان انما یفقد اذا وافق الشرع والافلاک اشباہ من القاضی الحاکم
 وقرآن شتی ظلم امر قضایہ بتخلیف الشہود وحب علی العلماء ان نصیحو
 وایقوال ان تخلیف قضایا کمال امر یلزم معہ سخطک و سخط الناس
 علی انتہی انما یدری امر اربعہ مذکور است کہ تخلیف شہود را جایز نمیدارند
 بالاتفاق در سیم مذکور است شمال الامام اجمعوا المحققون علی منع العوام من
 تقلید اعیان الصلوة رضوان الله علیہم فان القول لم قد تخلی فی مرجع
 اقلیم الی کافی السنه ولا یقدر العوام علیہ بل یجب علیہم تقلید المجتہدین
 علی سیر وای تعقروا ویرای اور دو ابوابا کل مسئلہ علی قیود
 مسئلہ کل باب و تقو اکل مسئلہ عن غیر او جموعا بینہما یجلیح و فرقوا
 بفارق و عللوا ای اور دو اکل مسئلہ علیہ و فصولا تفصیلا یجب علی
 العوام تقلید من تصدی لعلہ الحق الا اعیان الصلوة المجملین القول
 وعلیہ ابتنی ابن الصلاح منع تقلید غیر الا عمدة الاربعة الامام العظام

امام الاسمية اما سائر حيفه الكوفي والامام مالك والامام الشافعي والامام
 احمد وخرجهم فما احسن الجزاء لان ذلك المذكور لم يدرف في غيرهم وفيه
 ما فيه في الحاشية قال للعراق الحق الاجماع على من كرسلم فانه ان يقبله
 من ثامن العلماء من غير جرح وراجع الصحابة على ان من استفتى ابا بابر
 وعمر امير المؤمنين فانه ان يستفتى ابا هريرة ومعاذ بن جبل وغيرهما
 ويعمل بقولهم من غير تكبير ومن ادعى برفع يدين الاجاميين فعليه
 البيان انتهى فقد تامل هذا الاجاميين قول الامام وتوجه
 المحققون لا يفهم منه الاجماع الذي هو الوجه حتى يقال يلزم تعارض
 الاجاميين بل الذي يكون مقبولا عند واحد يكون الجاعة مستفص
 عليه يقال اجمع المحققون على كذا ثم في كلامه خلل آخر وهو ان
 التبريد لا يدخله في التظليل وكذا التفصيل فان المتكلم ان
 فهم مرار العوالي عمل والاسال عن مجتهد آخر فافهم ويطال بهذا قول
 ابن الصلاح ايضا ثم في خلل آخر اذا المجتهدون الآخرون ايضا يذللوا

جهنم مثل نبال الائمة الاربعة وانكار هذا ما بين و سوادب الحق
انه انما منع من منع تقليد غيرهم لانه لم يثبت رواية مذهبه مخطوطة
حقى لو وجد رواية صحيحة مجتهد آخر يجوز العمل بها الا ترى ان التمسك
اقتوا بتجلیف الشهود لقامه له موقع التمسك على مذنب ابن ابی لیل فافهم
از متن و شرح چند نواید مفهوم شد یکی آنکه عراقی رجاء یکجمله است نقل کرد
بر منیکه شخصی چون اسلام آورد او را میرسد که هر مجتهدی خواهد تقلید کند
یعنی از ائمه اربعه یا بسایر از اینها و انی بایشه بایست و اجتهاد یا مخالفت
دوم آنکه شخصی که استفتا از شخصین کرد با وجود این طلب فتوی او را میرسد
که طلب فتوی از صحابه و دیگران به مثل اینهمه و معانی بی چیل و غیره را عمل بقول آنها
نماید با وجودیکه شخصین افضل از دیگران اند و در شان ایشان واقع که اقتدا
من بعد از ابی البرعم و این حکم ثابت است باجماع جمیع صحابه و ازین معلوم شد
که مستفتیان ائمه را بعد از استفتا از دیگر مجتهدان و عمل بقول دیگران
بطریق اولی جایز خواهد بود نسوّم آنکه قول امام و قول بنی صلیح باطل است و خلافت

اجماع پس مان و شارح قول این صلاح را بطور بعضی بر محل صحیح حمل نموده
 بلکه مراد و ما مقبول است پس کیست که تابع یا موافق این صلاح است و این قول
 قول او نیز با مقبول باشد و مان و شارح چهارم آنکه لفظ اجماع گاهی بمعنی اجماع
 شرعی که چیزی است مستعمل می شود بلکه در جماعتی اتفاق آن
 یک جماع استغالی می باید و شرح عقاید بعد قول تا این اجماع مذکور است
 الاجماع به معنی الاتفاق لا بالمعنی المصطلح و بهو اتفاق جمیع اهل
 الخلد و الحق من الامه فی کل عصر علی حکم من احکام الدین فان
 الذکورات لیست کذلک و لذلک نسبت الی ثانیة مخصوصه است
 پس کیست که بر خصار قلب و در آنکه از جموع دعوی اجماع کرده مراد او
 اجماع بمعنی اتفاق جماعه مخصوصه به اجماع علیه حجت است مراد او است و کر
 قول او غلط خواهد شد بجم خصویب و تفصیل و غیر ما را که انا هم
 کرده در تقلید و عمل نیست پس مقلد که مراد صحابی یا مراد مجتهد دیگر
 فیمد عمل بدان خواهد کرد و کره از مجتهد دیگر خواهد پرسید ششم آنکه

همه محبت بن الله اربعه باشند يا غير اينها در نيز که چهارم در تحصیل حکم شرعی دور
معمود بودن خطا را بن بلکه مشاب بودن متساوی الاقسام اند پس در تقلید
بودن بصیغه اسم مفعول نیز متساوی باشند و فرقی اربعه از دیگران با آنکه
ترازب اربعه شایع و بین و مفصل اند و ولایت آنها مضبوط بخلاف
دیگران عاصی است مناه عصر حرمان تقلید را بن نمی تواند شد زیرا که در
دیار هند مذنب امام مالک و امام احمد رحم الله تعالی نیز مثل مردم مذنب باقی شایع
سنت پس بر تقلید مذکور لازم می آید که تقلید این مردم و امام غیر هم جایز نباشد
و حال آنکه حاضر تقلید در اربعه حصر کرده اند و راستش و نیز بعضی ماکن مذنب
امام احمد القدر شایع است که مذاهب ثلثه اول شایع نیست پس می باید
که تقلید ائمه ثلثه اول جایز نباشد خلاص کلام آنکه تقلید را در اربعه مایع
اینها حصر نماید کرد بلکه همچنین باید گفت که عامی را بر سبب که بهر محبتند
که حرایه تقلید کنند مگر شرع تقلید فهم مراد محبت است زیرا که تقلید لغوی
عمل بقول دیگران فهم مراد ممکن نیست آری در بار اسلام تقلید اربعه

بسیار واقع است و در این تعقل با ما لم عظیم و امام شافعی هم نسبت
 جد و اوقی بسیار است و درین هر دو تعقل اول نسبت ثانی کثیر لیکن وقوع
 امر دیگر است و جواز دیگر کلام و جواز است نه در وقوع غایبم در مسلم
 شرح وی است لا یرجع المقلد عما عمل به من حکم خبری اتفاقا کذا فی المختصر
 و التجرر الشیخ دان اینها موافقا للمختصر و تنزلا علی رأیه لکن کلامه فی فتح القدر
 مشعر بالخلاف و قبل الاتفاق بل هو مختلف خیه فی الحاشیه قال الزرکشی
 الاتفاق ذکره الامدی و ابن الحایم و لیس کاتالاه فی کلام غیر امامیه
 الخلاف بعد العمل قول ویول علیه التلبث فی المذهب فی الالتزام
 رای مجتهد فان وجوده ای الالتزام لیس اولی من عدمه و لا سعی
 للاتفاق عند عدمه و الاختلاف عند وجوده تدبرتم الله سبحانه و تعالی
 ان عمل خبری قبله فلا یرجع المقلد عما عمل به من حکم خبری اتفاقا کذا فی
 المختصر و التجرر الشیخ دان اینها موافقا للمختصر و تنزلا علی رأیه
 لکن کلامه فی فتح القدر مشعر بالخلاف و قبل الاتفاق بل هو
 مختلف

مختلف فيه في الحاشية قال الزركشي الاتفاق ذكره آدمي وابن الحاشية
وليس كما قالاه وفق كلام غيره ما جريان الخلاف بعد العمل اقوال ويدل عليه التثنية
في الداء في الالتزام رأي مجتهد فان وجوده اي الالتزام ليس كولي
من عدمه ولا من حيث الاتفاق عند عدمه ولا خلاف عند وجوده ثم
ثم ان شبه الى الصواب ان محل التحري عليه فلا يرجع عنه باوام كذا
اي على التحري فانه نوع من الترجيح وفكر الراجح فلو لم يحق
وهل يقدح فيه اي غير من قلده في غيره اي غير ما قلده في المتنازع فيه فله
نعم يقدح ان شاء الله اعلم من استفتاكم مرة اماما واحدا ومرة اخرى اماما
غيره بلا تمييز احد فصلا رجاءا وتواتر بلا حيث لا فالح للمساواة ولو
الالتزام مذهبنا الى عهد من عند نفسه على هذا المذهب كذا في
الاخر العلوية او غيره من غير ان يكون هذا الداء بمعرفة دليل كل
مسألة وظنه راجعا على دليل المذهب الاخر العلوية مفصلا بل انما يكون
العهد من نفسه لظن الفصل فيه اجمالا وليس بآخر فصل نظرية الالتزام

عليه ام لا فقل نعم يجب الاستمرار ويجرم الانتقال من مذهب الى
 آخر حتى ينفذ بعض المتأخرين المتكلمين وقالوا المنقول اذا صار
 شافعيًا لم ينفذ وهذا الشرح من عند أنفسهم لان الالتزام لا يجوز
 عن اعتقاد غلبة الحقيقة فيه فلا يترك فلما لا يترك فلان الشخص
 قد يلتزم المتساويين امر النفع في المال و دفع المخرج من نفسه
 سلم له الاعتقاد لم يتشاور من دليل شرعي بل هو موهوم من
 حاشية الاعتقاد لا يجب الاستمرار على هو سفاقم ونشبت قبل
 لا يجب الاستمرار بل يصح الانتقال وهذا هو الحق الذي ينبغي ان
 ويعتقده لكن ينبغي ان لا يكون الانتقال للتبليغ فان التبليغ
 قطع في الغريب كان او غيره اذ لا واجب للما واجب الله تعالى واحكم له
 يوجب كل احد ان يتخذ مذهباً من الامة فاجاب بشرح صحيح
 ولك ان تستدل عليه بان اختلاف العلماء رحمة بالنفس وترقية في
 حق الملوك فلو الزم العمل بمذهب كان هذا نقمة وشدة وقيل من التزم

لكن لم يلتزم فلا يرجع عما قلناه في غيره بقوله من يشاء وعليه السبل
من ان الفقيه في التحريم هو الغالب على الظن لعدم ما توجبه على الامة
ليس للاتباع لمذهب واحد موجب شرعي وهذا انما يدل على انه لا دعوى بكونه
بقوله من شارفتم البيان قطعي اذ ما لم يرجح الشرع باطل لان التشريع بالاراي
حرام واما ان لا يرجع عما قلناه فيه فلم يلزم منه قطعا فلا ينطبق الدليل على الدعوى
قائل ويخرج منها ايضا اذ انه لا يجب الاستمرار على مذهب جواز او تبليغ فضل الدعا
قال في فتح القدير لعل المتأخرين لا يتقازل انما منقول السلا يتبع احدهم
المذهب وقال هو رحمه الله ولا يمنع منه مانع شرعي اذ لان ان السبل
الاخف عليه اذ كان له اليه سبيل بان لم يظهر من الشرع المنع والتعظيم
وما لم يكن عمل فيه باجرا من غير ما منى على منع ولا تقال عما علة ولو مرة
وكان عليه وعلى الله واسماه الصلوة والسلام يجب اخفف عليهم انتهى
واكن لا بد ان لا يكون اتباع الرخص للتمسك كعمل حنفى بالشرط على
طاع الشافعي قصد الى الله وكشافي مشرب المثلث للتمسك به و

لعلى يباح حرام ما لا يجمع لأن التلخيص حرام بالنصوص القاطعة فافهم
 عبدالله أنه لا يجهل للمعاني تنج الرخص اجماعا فقد وجد مانع شرعي عن
 اتباع رخص المذهب فاجيب بالمنع أي يمنع هذا اجماعا اذ في فسق
 مستح الرخص عن الامام احمد روايتان هذا اجماع ونقل روايت
 التفسيرين إنما هو فيما اذا قصد التلخيص فقط لا غيرا اذ روايته
 يلزم على تقدير جواز الاخذ بكل مذهب احتمال التوقع في خلاف الجمع
 عليه اذ ربما يكون المجموع الذي عمل به ما لم يقبل به احد فيكون باطلا
 اجماعا لكن تنزوج بلا صدق لا يتابع بقول الامامين الصحيحين و
 لا يفتى به ولا يشهدون اتباعا لقول الامام مالك ولا اولي على قول
 اما هنا إلى حنفية فهذا النكاح بطر القاطع اما عندنا فلا تنقار الشبهة
 واما عند غيرنا فلا تنقار الولي والصدوق فاقول من دفع لعدم كمال
 المسئلة وقد مر ان اجماع على القول الثالث إنما يكون اذا اتحدت
 المسئلة حقيقة او كما قد مر ولا يلزم لزوم افتاء مفتي بعينه و

ان احتمال الوقوع فیما ذکر شد و الله اعلم بحقیقه الحال حاصل مسئله اینست
که مقتدی در یک حکم جزئی مثلاً در نقض وضو بخروج دم سایل بر قول امام
اعظم رحمه الله عمل کرده پس عدم نقض وضو بخروج دم بر قول امام شافعی
به عمل نتوان کرد یعنی به عمل رجوع از آن حایز است و این عدم رجوع مرد
آندی و این واجب و صاحب تحریر در تقریر اتفاق و اجماع است لیکن تحقیق ^{ان}
است که اختلافی است نزد بعضی رجوع بعد عمل هم رواست و در تقیید
نیز راست عار خلافت یافته میشود و بعضی میگویند که این عمل اگر خری ترجیح
قلبی است پس تا وقت بقا و این خری رجوع جایز نیست و اگر خری نبوده
یا خری زایل شده رجوع صحیح است بعد عمل و اما حکم جزئی دیگر که در آن
بر قول امام اعظم رحمه الله عمل نکرده چنانچه نیست صوم رمضان پس مختار
است که درین حکم جزئی تقلید غیر امام اعظم رحمه الله رواست بهر کس خواهد
از ائمه اربعه یا غیر آنها تقلید بکند مثلاً تقلید امام شافعی بکند و نیست
مبیس از طلوع جمع صادق واجب نیست بکند بخلاف رای امام اعظم رحمه الله که

در زمانه صحابه و تابعین مقلدین گاه از یک مجتهد پرسیده عمل میکرد و بار
 از مجتهد دیگر در عاونه و یکدیگر یافته عمل می نمود و کسی بر انکار نمیکرد و این طایفه
 شد و به واسطه ثبات گشته است و اگر مقلد التزام یک مذهب نمود
 و گفت مثلاً که مذهب حنفی لازم گرفته پس این مقلد را استمرار برین
 مذهب لازم است یا نه بعضی میگویند که استمرار لازم است و انتقال ازین
 مذهب حرام است تا آنکه بعضی متأخرین متکلفین گفته اند که اگر حنفی شافعی
 که در نماز میر باید کرد و بعضی میگویند که استمرار با وجود التزام هم لازم نیست
 و او را میرسد که مذهب حنفی گذاشته مذهب دیگر اختیار کند خواه مذاهب
 ازین ارجح باشد خواه غیر اینها همین حق است و صواب لیکن واجب
 است که انتقال از مذهب بی بدیهی دیگر بقصد تلوی نباشد که آن در جمیع
 مذاهب حرام است زیرا که هیچ واجبیتی مگر با یک جلد فاعل و غیر او مانع
 نیست و او قائل به مذهب مجتهد معین واجب ساخته پس اگر این تسبیح
 جدید است از طرف خود و آن حرام است و نیز بنص تأیید شده که بقدراف

اعطاء حدیث و ترتیب آن حق المطلق پس اصل مذهب متکلیف حدیث و
روایت و ترتیب منقلب است و اولی و ثانی است و غیره از مذهب
حقیق واجب نشد تعلق فرض جمیع مذاهب با هم و بدینشرا و عدم
التمسک به جمیع مانع شرعی از اتباع فرض مذاهب ثابت نیست زیرا که
مکان طایفه است که به سهول اختیار کند اگر مانع شرعی نباشد که آن
فحرم است و این در اینجا معقود است و انحراف است علیه و الا و سلم
حقیقت و سهولت را دوست میداشتند و آنچه از این جدا بودند
است که عامی را تتبع فرض ممنوع است اجماعا و غیره از ممنوع است زیرا
که در فتنه شیخ رضا الزمام احمدی دو روایت است و در یکی نفی
فسق است پس اجماع ثابت نشد و روایتی فسق نیز در صورت
فقدان است پس در صورت عدم قصد تبلی روایتی در فسق الزام
آورده ثابت نشد فکلیف الاجماع در عقد الحیة ففلا عن الانوار مذکور
است و اما مختارین کل مذهب الامون قال ابو اسحاق فلیفسق

قال ابن ابي حنبله لا وجه في بعض الشروح انتهى لم يبق بيان واضح
 مكشوف كذا هو عمل مؤذن برستخرجات مجتهد كبره الله الرحمن الرحيم
 كذا لفظ عربي ما روي فقط واصله انشد ما يندور رداست باجماع
 مجتهد في الاسلام ولفظ هو اي نص اختلاف العلماء رحمة وقول مجيب منكر
 هذا من اجماع ووجه في صريح من جماعه ولفظ وشدود ازان و
 موجب وعيد وحق قال غرر كاسجبي مقصد انك الله كما هو
 عبارة مختصر شرح ان مشتمل ورايد نقل به ولفظ ولفظ ولفظ
 صريح هو يدرك ووجه مقصد في مجيب كس مطلع شده ازان اجتناب ولفظ
 قال مسئله لا يرجع مما قلده في عمل به اتفاقا ولفظ في غير المختار
 نعم المقطع بانهم كانوا يستفتون من قواعد فقه ولفظ ولفظ ولفظ
 معينا واحدا فلما التزم مذاهب معينا لا بل حيفه الواكف في تقييل بلزم ولفظ
 وقيل لمن لم يلزم ان عمل بحكم تقليد لا يرجع وفي غيره لا تقليد ولفظ
 وهو الغالب على الظن لعدم ما يوجب شرعا ولفظ عليه جواز اتباعه خص

الذهب ولا يمنع مانع شرعي اذ لعل ان يسلك الطريق ثانيا
اذا كان له اليه سبيل بان لم يكن عمل متأخرا وكان عليه سداد يجب بحق
عليه وقيد متاخرين بان لا يترتب عليه ما ينحو عنه من قلل في
في عدم الدلك والعلل في عدم نقص المس بلا شهوة وعلى الكائن
الوضوح بذلك صحت والا بطلت عنه بما اقول لا يرجع القدر ما قلده
فيه اى عمل به اتفاقا تباع المصنف في دعوى الاتفاق ابن الحاجب وغيره
وإن يقلد غير من قلده في سلكه في غير ما قلده فيه خلت فيه التمسار
فهم يجوز لمصنوع القطع بانهم كانوا يستفتون مرق مجتهد واحد
وسمى اخرى مجتهد اخر غير ملتزمين بمجتهد امينا واحدا للمل
بفتواه ولم يرجع من احد تكبر على المستفتين فثبت الاجماع وبها
كلمة اذالم يلتزم منها فلو التزم منها معين كذهب الامام ابي حنيفة
او الامام الشافعي بان يجزم ويقول التزمت مذهب الامام ابي حنيفة
او الامام الشافعي فليزم بالالتزام وقيل التزمت لغوا التزام

احسان الكفر في العينين بالا طعام مثلاً او التزعم ان اصل في هذا المسجد
 وقيل المتزعم مثل من لم يلتزم ان عمل حكيم تعلية لا يرجع عنه وفي غير ما
 عمل به له تعلية غير ايضا قال المصنف وهو الغالب على الظن
 لا تنقلوا ما يوجب اتباع مذهب واحد شرعاً وكل عمل حكم لم يوجبه دليل شرعي
 يجب امتنانه يخرج على ما ذكر جواز اتباعه رخص المذاهب فهو المتزعم
 اتباع مذهب لا يجوز وعنه من لا يلتزم يجوز قال المصنف ولا يمنع عنه
 مانع شرعي اذ يجوز للانسان شرعاً ان يلكس طريقاً مثلاً لولا
 كان له اليه سبيل ان لم يكن عمل بقول اخرفيه وكان رسول الله صلى الله
 عليه وسلم يجب ما خفف على الامة ففى العمل بالرخصة تخفيف فهو حجة
 ما يجب على الله عليه وسلم فلا يمنع منه املاً وقيد ببعض ممن تاخر جواز
 الاخذ برخص المذاهب اذا لم يترتب عليه ما يمينه كل من حجب القوانين
 فمن قلد الامام الشافعي في عدم وجوب الدلك في اعضاء الوضوء
 الامام مالكاً في عدم نقض التمس بلا شهوة الوضوء وعلى وجه التمس في

ان كان وضوءه بذلك صحت الصلوة عند الملك ولا بطلت عنهما
اعلم ان الله تعالى كلف الانسان بما فيه مصلحتهم في الآخرة والديار
فحكم بالحكام واعتبر اجتبا والمجتهدين فواجب العمل بما اوصى اجتهاداً
عليهم وواجب على من لم يكن رتبة الاجتهاد والاختصاص ان يذهبوا الى اجتهاد
المجتهد وخبرهم بان يأخذوا بما شأوا من هذه الكلمة رحمة من الله تعالى
وقال الامام رسول الله عليه السلام اختلاف العلماء رحمة فالرحمة
انما يكون بالتوسعة باني حكم متاخذ عمل بهذا كالمثبت بدليل قاطع
من الاجماع فالمكلف خير الله تعالى بين الاخذ بكل قول فمن ادعى حجة
الاقتداء لمجتهد خاص فقد ابطال رحمة الله وابطل تحريم الشاي فهو باطل
والتمسك بمذهب بان يعمل بنية التزام ابطال تخيير ما خيرا منه فهذا لا يتم
بالل دليل فلو ان يقدم من شاء ما شاء وامنعوا من الرجوع بعد
العمل فلا يعود اليه ايضا دليل وبلى الا كما اذا اختار احد في خصال
كفارة اليمين العاق فله ان يكفر في كل ميم بالاطعام فكذا اذا

انهم نقلوا اتفاق وقد خطى على الناقل فيه فان تحقق الاتفاق وجب
 اتباعه والا فلا وجه له فقد بان من هذا انه لا يجب تقليد مجتهد على
 المتعين بل له ان ينتقل الى تقليد اى مجتهد الا انه لا بد ان يكون
 على قصد اكله فانه حرام في المذهب كلها وكذا لا يجعل ذلك وزنه
 الى استباحة مال احد ولا عرض احد بحكم الفسق فانه حرام في المذهب وكذا
 للقاضي الاستئصال في الحكم من مذهب الا انه يجب ان يتأهل لا يجوز ان يطهر
 الجارية في القضاة فياخذون الرشى ويتلفون اموال الناس وما هم
 فالحق ان الاخذ بكل مذهب صحيح في كل حاوثة لعمل نفسه لا بقصد القتل
 وهذا رحمة من الله تعالى على امة محمد صلى الله عليه وسلم ولا يجوز في اتباع
 رخص المذاهب الصحيحة لا مجتهد من اجبار الدامر السهل عليه ووفقا للمخرج
 على تعدد التمسك واستنوار الكلام بكلام الشيخ الاكبر خليفة الله في
 الارضين مع في الفتوحات المكية بخلاف الحق لا بما وزعته قال فهو لكن
 بحمد الله جعل الله فيه اى في تكثر الاحكام لكثرة الاجتهاد ورحمة اخرى

لولا ان الفقهاء حجرت هذه الرحمة على العامة بالتمسك بمذهب شافعي معين
لم يعينه العدوس و سواه والدول على ظاهركتاب ولا السنة صحيحة ولا جملة منقول
ان يطلب رخصة في نازلة في مذهب انتفاء اجتهاد عالم اخروث ذوا في
ذلك وقالوا باليقضي الى القارب بالدين وتخيلا ان ذلك يكون
زينا وقد قال صلى الله عليه وسلم ان الله تصدق عليكم فاقبلوا صدقة
في حق اخذ الرخصة فارخص ما تصدق الله على عباده وقد جمعنا
على تقرير حكم المجتهد وعلى تقليد النامى له في ذلك الحكم لانه عند عن
دليل شرعى سواء كان قياسا او غير قال به وتلك الرخصة براما
الشافعي رتب على ما انتفاء دليله قرأ الشرع فيمنع المقتضى من
الملك المذهب ان يأخذ برخصة الشافعي الذي اعتبر بها الشارع و
انما امتنعنا الى الشارع لان الشرع قد قرأ ومنه ما يقتضيه الدليل
في الدليل في الاخذ بما لا يقتضيه الدليل الذي لا اصل له وهو رابط
ارجل نفسه بمذهب خاص لا يعدل عنه الى غيره ويكره عليه المالك والشرع

علیه فیه من اعظم الطوامر واشق التکلیف علی عباد الله فالذی
 وسع الشریع بتقریر حکم المجتهدین من هذه الامة صیغه عموم الفقهاء
 واما الامة مثل المجتهد واکثر الشافعی وابن حنبل فحاشا لهم من هذا ما
 فعوا واحد منهم قد ولا الثقل ولا جوع علی احد واحد منهم ولا قال لاحد قل فی
 فیما اتیتکم بل المسؤل عنهم خلاف هذا وین مقام حقیقت نظام
 مقام مفید مرام است یکی آنکه الله تعالی بنی آدم را بدانکه مصالحی را پس
 است در دنیا و اخرت مکلف کرد و ایند پس احکام شرعی حکم نمود و در حقیقت
 مجتهدین مجتهدین است و مردم دو قسم افریزه مجتهد و مقلد مجتهدین
 بدینجه اجتهاد البشایان مودی شد تکلیف داد و عمل بر مجتهدان شد
 خاصه واجب ساخت و مقلدین را که رتبه اجتهاد نه بخشید علی قول
 مجتهدی واجب کرد و مقلدین را مجتهد نبود که بر مجتهد بیکه خوانند تقلید
 نمایند و ابن تیمیة بقضای کماله الی است قال رسول الله صلی الله علیه و آله
 استوف العلم و رتبه لفظ العلماء محل باللام است بلا قرینه تخصیص پس مراد

جميع علماء امت خوانند و وليكن در اصطلاح شرعی عالم کسی است که
علی باشد چنانکه در حدیث تصریح بر اینست از پیوسته که مقول فاسق
واجب التوقف است بالاتفاق و قد قال الله تعالى اذا جاءكم فاسق بنبأ
فتبينوا و نیز قولی فاسق و ال انکم لاتعلمون عام است شامل
جميع ال و ذکر را چنانکه در کتب اصول مصرح است و نیز حجت بر توسع بخوان
عمل برای هر محبتی که باشد متصور است و اگر در حق بهجت مبدل خواهد
شد و بر مقتضای حدیث مذکور اجماع نیز متوقف گردید و در قرون
ثمثیه هر کس عمل برای هر محبتی جایز و راستند و افکار پسین تحمیل
در میان اخذ بقول بر محبت بر دلیل قسری جماعی از ارجحین نایب
گردید پس کسیکه دعوی وجوب افتد از محبتی خاص یا با بر وجهی معین
میکند مطلق رحمه الهی و مطلق تحمیل شرعی است پس خود قول او باطل
خواهد بود و رحمه الهی و تحمیل شرعی و المرام مذکور که موجب ابطال
تحمیل الهی داشته اند نیز خود باطل است پس مقلد را ببرد که هر محبتی

خواهد تقلید نماید و آنچه عمل را مانع از رجوع گفته اند نیز بلا دلیل است و تا قبل
 اجماع را مخطوبه کرده اند مثل این ملتزم و عامل بیک قول مثل شخصی
 است که در خصال کفاره بین التزام نمودن کفاره هر مین بابتنا
 خواهد کرد و بیک دوبار عمل هم بدان مؤدب خواهد کرد این شخص را میر
 که کفاره مین بعد التزام و عمل با عتاق با طعام بکت همچنین ملتزم
 را بیک مجتهد را رجوع از آن میرسد پس ثابت شد که تقلید مجتهد
 معین واجب نیست بلکه او راست که از تقلید بیک مجتهد تقلید مجتهد
 دیگر نقل کند لیکن نه بقصد تلبس که آن در جمیع مذاهب حرام است و
 همچنین این نقل را در بیه استباحه مال را بر روی کسی نکند بکلم نفس
 که این نیز در جمیع مذاهب حرام است همچنین قاضی را انتقال از قضا
 مجتهد دیگر در حکم درین زمانه جایز نیست بسبب ظهور خیانت در قضا
 که رشوتهای خواهند گرفت و اموال و دماء مردم تلف خواهند کرد و از آن
 هر چند انتقال در اصل جایز بود لیکن در جاهلکه رسید حرام کرد حرام

خواهد بود چنانکه در صورت اهل حقان الواسیل حکم الله اصد پس حق آن است
که در هر حادثه برای عمل نفس فریاد و اخذ هر چه بخواهد است بلا قصد الهی و این
صحتی است از ارجح اراحمین برین است در حرم و نیز جوی نیست و اتباع
رخص مدایب صبحه مخفی نماید که ازین کلام ظاهر و بدیدار شد که استخوانیات
مجتب بن بعد از اربعه که مخالفه میرسد با مجتهدات این خاصه با اجماع
دارند باشد جایز بالا جماع است و در حقه الهی و عمل مستحق مذکور است
بالاجماع و اخذ حجت الهی و مکران سایر اجماع و مبطل حجت الهی که در کتب
ماورای نبات مقام دوم آنکه از تخیر و تقلید یکس مکرر و تا آنکه متعصین
پیدا شد و در حقه حجت الهی را تنگ ساختند و تقلید را بعد از اتباع ندانند
مقصود اربعه داشتند لیکن خود مثل امام اعظم ابو حنیفه و امام مالک و امام
شافعی و امام احمد بن حنبل هم هرگز بتقلید خود یا خاصه نفرموده اند در حجت
الهی را تنگ ساخته اند و کسی را گفته اند که قلند فیما آیتک حاشا و طایله
حکایت مذکور از ارباب منقول است و در ولایت التوکل شرح منیه المصلی

است في نهاية النهاية لابن الشحنة اذا صح الحديث وكان على خلاف
 المذهب على الحديث ويكون ذلك ظاهري ولا يخرج مقلده عن كونه
 حقيقيا بالعمل فقد صح عنه انه قال اذا صح الحديث فهو منهجي وقد صلى
 ذلك ابن عبد البر عن المجتهد وغيره من الائمة انتهى ودر تفسيره نظري
 المذكور است روى البيهقي في المدخل باستاوصح الى عبد الله بن المبارك قال
 سمعت ابا حنيفة رحمه الله تعالى يقول اذا جاء عن النبي صلى الله عليه وسلم
 فعل الراس والعين واذا جاء عن اصحاب الباب النبي صلى الله عليه وآله
 وسلم تخار من قولهم واذا جاء من التابعين راحناهم وذكر عن
 روضة العلماء قال اتركوا قول نجر رسول الله صلى الله عليه وسلم وقول الصحابة
 ونقل انه قال اذا صح الحديث فهو منهجي ودر عقد المجيد المذكور است
 قال الشيخ عبد الوهاب الشعراني في اليواقيت والخواير روى عن مجتهد
 رحمه الله تعالى انه كان يقول لا ينبغي لمن لم يعرف وسيلة ان يفتي بكلام
 وكان رضا اذا انتفى يقول هذا رأي النعمان بن الثابت يعني نفسه وهو

احسن ما قدرنا عليه فمن جاء باحسن منه فهو اول بالصواب وكان
الامام ملك الله الله تعالى يقول امننا احد الا وما نؤمن بالله وموجود
عليه من رسول الله صلى الله عليه وسلم وروى الحاكم والبيهقي من الشيخ
تمظهر انه كان يقول اذا صح الحديث فهو مذهبي وفي رواية اذا اتم
كلامي بخلاف الحديث فاعلموا بالحديث ولا ضربوا بكلامي الخاطي ^{قال}
يا للفر في يا ابراهيم لا تقلدني في كل ما قول وانظر في ذلك
لنفسك فانه دين وكان رحمه الله عليه يقول الحق في قول احد
ودون رسول الله وان كثرت ازال في قياس ولا في شيء وما ثم الا ^{طاعة}
الله ورسوله بالتسليم وكان الامام احمد رحمه الله يقول ليس ^{الله} لاحد مع
وسر رسول الله وقال ايضا لرجل لا تقلدني ولا تقلد ما لا وكا
الا وراعي ولا النخعي ولا غيرهم وخذ الاحكام من حيث اخذوا
من الكتاب والسنة انتهى ثم نقل عن جماعة عظمية من علماء المذاهب
انهم كانوا يعلمون ولفيتون بالمذاهب من غير التزام مذهب معين

من زمره اصحاب الذیاب الی زمانه علی وجه یقتضی کلامان ذلک امر لم یزل
 العلماء علیه قد رجا و حدیثا حتی صار بمنزله المتفق علیه و صار سبیل
 المسلمین الذی لا یصلح خلافه انتهی کلام عقده الجید در عبارات متقدمه
 نظر کن و انصاف ابن بزrgan دین و مقتدا بان شرع متین را ملاحظ
 نمائید. قدر و تقلید خود را احتیاط بکار برده اند و خلاف ابن مقلدان
 ستعصب که حصر تقلید را در ائمه اربعه و دلیل او عارض میکند و تقلید
 غیره را رجمه را نمیدارد. خصوصاً محیی که حسب استحقاق جهنم و جویابند
 اما محققان از اتباع ملازم اربعه پس تقلید سایر مجتهدان را مثل تقلید
 ائمه اربعه میدانند و همین حق است و موازب خانیچه نشود آن دو کاتب
 مکرر داشت و از انچه است اجماع در حلیه المتعلی فکر است و بایستی را علم آن
 تقلید لائمه الاربعه و غیر هم من المجتهدین غیر ارافقه و الخارجه و الظاهر
 و اما جواز تقلید المجتهدین غیر من ذلک و من شأنهم لان الذیاب کلهم اصوا
 استی محقق نماید که درین کلام تصریح است که دیگر مجتهدین مقدم از اربعه

یا تاخر تقلید ایشان تقلید راجع است و نیز ازین کلام معلوم می‌گردد براین مضمون
در انجمن بعد از این زمان مستنبط گشت و از این است که این حمزه خوانان
است اینست مذهب اهل تسبیح و اهل برکت پس بر این تقلید در این مذهب تقلید
را حقه و قاری و غیر ما است از اهل بدعت نه نقی تقلید و نه سایر مذهب
اهل سنت و جماعت که اینها مثل مذاهب اربعه اند و صحت تقلید بایشان جایز می‌گردد
گذشت قال بعضهم و اما ان الشیخ قد فیما سبق ففی این کلام انحصار المذاهب
فی الاربعه فلان الاجتهاد و ان لم یکنتم و یکتل ان یوجد مجتهد آخر یکتبه
علی خلافهم بل قد وقع کلف و قد عبد المجتهدون قریب مائت او اکثر کتب
قد وقع الاجماع علی ان الاتباع انما یجوز للاربع فلا یجوز الا اتباع الاربعة
و محمد و زفر و شمس الانتم اذ اکان قولهم مخالف الاربع و کذا لا یجوز الاتباع لمن
حدث مجتهد فاما انهم وعلی مشأه ما قالوا ان الائمة اذا اختلفوا علی قول کان
اجماعا علی ان ما عداه باطل و قبل یزید فی حق الصحابة خاصة و من سایر الائمة ای
الصحابة اذا اختلفوا فی شئ علی الحل و الحرمة مثلاً کان القول الثالث باطلا

وليست شعري باسمي الاختلاف في الاقوال اليهود في زمان واحد بالثلاثة مطلقا
 فالاختلاف باق اليوم القيمة فلا يحتمل الاربعه وان كان في زمان
 واحد فمن العلوم ان زمان الشافعي واحد من جنس زمان ابي حنيفة والملك
 فاذا اختلف ابو حنيفة بالثلاثة يعني ان يكون اجماعا على قول الشافعي واحد من جنس
 مع الا ان يقال للاختلاف العجيب هو الذي في زمان واحد والشافعي وخبير اذا قالوا
 فذلا انما يقولون اذا جري به راي ابي يوسف ومحمد مع ابي حنيفة او كان الا^ص
 بين الصحابة فافقه ابو حنيفة بقول صحابي وما كان في قول صحابي اخر والا غلب
 ان شيئا من المسائل لا يكون فيه اربع اقوال للائمة الاربعه بل يكون فيه قولان
 او ثلث وبعض من الائمة يتبعون البعض ولا يلزم ان يكون لكل من الائمة
 الاربعه قول في كل واحد الحال في ابي يوسف ومحمد وغيرهما وحل هذا في اتحاد
 الزمان في غير المسائل القياسية واما المسائل القياسية فالمدار فيها على^{العادة}
 فهمها وصداء المجتهدين فالمدار في احوالهم وعواقبها يعمل به ويعلم من التاويل خلاف
 ذلك انتهى قوله لكن قد وقع الاجماع على ان الاتباع انما يجوز للائمة
 مع در مقام رد قول ابن صلاح انهم لم يشرح ان در ايت شده است که مراد

از اجماع در اینجا تجویز نمی آید و خبری که اجماع شرعی که قطعی است
و نیز دریافت شده که محصر بخلاف تقلید در این مورد بخلاف اجماع شرعی است
پس محصر حکمیه اجماعی خواهد بود و قول و عمل منشا رد ما قالوا ان الله ادا خلقت
البح خود این بعضی این منشا را بدو وجه باطل کرده یکی آنکه این اختلاف است
مضمون صحاح است و بعضی پس اختلاف است از وجه موجب بطلان قول
خامس که مخالف اینها باشد نخواهد شد دوم آنکه برای اختلاف افعال
اتحاد زمان است و است بانی بر تقدیر ثانی اختلاف در وقت است بانی
در محصر در مقام یک از وجه باطل و بر تقدیر اول لازم می آید بطلان منشا
شافعی را حدیث و موردی که قول این برود مخالف در قول امام اعظم
امام مالک باشد و آنچه برای تصحیح نهیب امام شافعی و امام احمد
توجهی ذکر کرده که قول این برود امام متاخر از وجه مخالف در قول برود
امام مقدم باشد لیکن موافق مجتهد دیگر یا موافق صحابی باشد پس میگویم
که همین توجیه صحیح اجتهاد خامس و هفتم است و صحیح تقلید خامس و غیره است

کمال تحقیق زیرا که جایز است که قول فاسد کو مخالف ارجح باشد لیکن موافق صحابی
 یا مجتهد و غیره باشد و اگر اجماع مرکب مخصوص صحابه باشد چنانچه قول بعضی است پس ^{لغت} ^{لغت}
 ائمه ارجح محبت اخیر از محتاج توجیه و تصحیح هرگز نیست کمالا تحقیق اکنون طالب حق را
 باید که اصفا نماید که اجتهاد و اصل است یا تقلید پس میگوید که اجتهاد و اصل است
 و تقلید فرع چند وجه یکی آنکه مجتهد را تقلید جایز نیست برخلاف مقلد که او را
 واجب است یا مذکور که برای تحقیق مرتبه اجتهاد سعی نماید دوم آنکه مقلد
 یک اجر عمل است فقط خلات مجتهد که او را چهار اجر است یکوا اجر علم دوم
 اجر عمل سوم مجازم اجر اجتهاد و در صورت اصابت و در صورت ^{جمله} ^{جمله}
 اجرا و حاصل است سوم آنکه تقلید حرام است و حلال نیست مطلقا یعنی
 از عقاید و ایات و عملیات یکس را چنانکه ظاهر کلام امام حافظ ابو محمد بن
 خرم و برین دلالت میدارد و باید حق کس را آنکه بعضی محققین محل کلام
 این فرم همین چهار کس قرار داده اند یکی آنکه او را نوعی از مرتبه اجتهاد بوده
 باشد اگر چه در یک مسئله بود و دوم شخصیکه امر و نهی آنحضرت صلی الله علیه و آله را

واضح باشند و آنچه مستوح و عام و ظاهر و غیره بر وجه دیگر در رسوم عامی که تقلید
یک کس معین از مجتهدین نموده باشد بر عظم آنکه از جمعی شش نفر خلاصان مثبت
هر چه منتهی بان صورت است و در اول صورت قرار داد که هر یک تقلید از خود کرده است اگر
در دلیل بر خلوت او ظاهر گردد چهارم شخص باید استفتاء حنفی از شافعی و بالعکس
و افتد از شافعی بایام حنفی و بالعکس جایز نمیدارد پس در حق این چهار فرقی
جز عمل بفرموده آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم روا نیست و ابد حق علماء و اولیاء
و علماء متاخرین چنانکه رای محقق جلال الدین و دانی قدس سره است و عجا با تقلید
بمعکوس جایز نیست در عقوبات عمومی و احکام اعتقادی و عملیه چنانکه در
اکثر مجتهدین و جمهور ایشانست که اعمان مقلد تر و اکثرین بهیچ وجه نیستند
بترک نظر و استدلال ماضیات و در احکام عملیه و عبادیه جایز است نزد ایشان
که غیر مجتهد را معتمد علیه العظیم المکی افشانی حساب افرازا بسرد میگویند تا آنچه
التقلید بقدر الضرورة و در جای دیگر میگوید بالتقلید انما یسوغ ما یفقد الضرورة
و هرگاه حال تقلید چنین است پس در عبادیه اولیست با جهاد و استسبابی باقی

نحو اذ ينادى بدينه من قوم است اعلم انه لم يكلف الله تعالى واحدا من عباده
 ما لم يكون حنفيا او مالكيا او شافعييا او حنبليا بل اوجب عليهم الامان بما
 بحث به محمد بن ابي عبد الله عليه السلام والاعمال بالبرية وبغيره من مذهبهم
 حاشا لابي محمد بن حزم ان يفتخر بالانتماء لمذاهبهم او بالانتماء لمذاهبهم
 شيئا من قول الله ولا يعمل الا ما يامر الله ولا ينهى الله من عباده
 شيئا من قوله تعالى اتبعوا ما انزل اليكم من ربكم ولا تتبعوا من دونه اولياء
 وقوله تعالى ولولا قيل الله اتبعوا ما انزل اليكم قالوا بل نتبع ما الهنا عيسى ابنا
 وقال ما دنا من لم يقلد فتنسبوا الي الذين يستعملون القول فيتبعون احسنه
 اولئك الذين يهرمون الله واولئكم اولوا الانجاب وقال تعالى فان تنازع
 في شئ فردوه على الله والرسول ان كنتم قومون بالله وليموم الاخر فلم
 استأر عند التنازع الى الله دون القرآن واستأر عند التنازع الى الله
 والرسول عند التنازع الى قول قائل لانهم يغير القرآن واستأر عند التنازع
 الى الله عن اهلهم عن اهلهم عن اهلهم عن اهلهم عن اهلهم عن اهلهم

التابعين اولهم من اتبعهم واطلع تبع التابعين اولهم عن اخرهم على الاستماع
المنع من ان يقتدوا به على قول ابن منهم ومن قبلهم قيامه كانه فليعلم
من احبهم فوالا يحينفوا جميع اقواله كالتبعية اقوال الشافعي وجميع
اقوال ابي حنيفة ولا يترك قول من اتبع منهم او من غيرهم الى قول غيره ولم
يقدر على ما جازى القرآن واستهتبه بغيره فان ذلك الى قول ابن من قبله انه
قد خالف اجماع الامة كلها او لم يأت من اخرها يبين الاستحالة فيكون لا يجر
لنفسه سلفا ولا اماما في جميع الاعصار المحررة الثلاثة فقد اتبع غير سبل
المؤمنين فهو ذابده من هذه المنزلة وايضا فان هؤلاء الفقهاء كلهم قد اخرج
عن تقليدهم وتقليد غيرهم فقد خالفهم من فخرهم وايضا فالذي جعل
من هؤلاء او من غيرهم الى ابن يقدر من عبد بن الخطاب او ابن ابي عمير
او ابن مسعود او ابن عمر او ابن عباس او عايشة سلام المؤمنين بنو فلو سألوا التقليد
فكان كل واحد من هؤلاء احق بان يتبع من بعدهم انتهى كلام ابن حزم و قد شخ
شيوخه باحسانه فقد اجدت في غير ما ذهب اليه ابن حزم انما يتم فيمن له ضرب

من الاجتهاد ولو في مسئلة واحدة وفمن ظهر ظهور انبياء النبي صلى الله عليه
 وسلم مكرهاً ومنه من كرهه لوانه ليس منسوخاً للبيان تتبع الامايرش واقرار
 المخالف له ولا يفتح الا بقا من الاستنباط او نحو فحسب لاسيما مخالفة
 النبي صلى الله عليه وآله وسلم الاتفاق على ارجح جلي وهذا هو الذي اشار اليه
 الشيخ علي الدين بن عبد السلام حيث قال ومن عجب العجب ان الفقهاء نقلت
 يفت اعدم على ضعف ما خذ امامه حيث لا يجد لضعفه مدفعاً وموضع ذلك
 يقلد فيه ويرك من شهادته الكتاب والسنة والافيه الصحة لذمهم جود
 على تقليد امامه بل نجعل لرفع ظاهر الكتاب والسنة وتيارها بانقولات
 البعيدة الباطلة فضلاً عن نقله وقال لم يزل الناس يسألون من اتفق
 من العلماء من غير تعقيب بحدس ولا انكار على احد من السائلين الا ان ظن
 بحدس الدليل ومتعصبوها من المتعلمين فان احدهم شيع امامه مع جوده
 عن الاوله نقله الرضا قال فانه نبي ارسل وهذا نبي الحق وميراث الصواب
 لا يرضى به احد من اولي الاباب وقال الامام ابو ثامة ينبغي لمن شغل

بالفقدان لا يقتصر على مذنب امام ويعتقد في كل مسألة صحة ما كان أقرب
الى الله الكتاب واسته المحكمة وذلك سهل عليه او كان التقى معظم العلوم
المتقدمة ونسب التعصب والنظر في طريق الخلاف فانها مضمومة
للزمان واضعوه كمدى فقام مع عن الشافعي لانه بنى عن تقليده
وتقليده غيره قال صاحب الترمذي في اول مختصره احصرت هذا من علم
اصافني ومن معنى قوله لا اقرب على من اراد مع اعلاميه نسبه عن تقليده
وتقليده غيره ليظهر فيه لادبيه وحياءه لنفسه يمنع اعلامي من اراد علم الشافعي
بنى الشافعي عن تقليده وتقليده غيره انتهى فحين يكون عالما ويقدر جلال
من العقبا بحسبهم وان ظهر الدليل على خلافه وذلك ما رآه الترمذي عن عبد
بن حاتم انه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم واصحابه يقولون اتحدوا
اجارهم وسرلانهم اربابا من دون الله قال انهم لم يكونوا يسمونهم ولكنهم
كانوا اذا اخطوا لم شيئا استملوه واذا جرموا عليهم شيا حرموا وفي
من لا يجوز ان يستغنى الحق من الايقين انما افعلوا بالعكس ولا يجوز ان

يقتضي الحق بتمام ثمانية مثلاً فان هذا قد خالف اجماع القرون الاول
واقول الصحابة والتابعين وليس محله فحين لا بد من الا بقول النبي صلى الله
وسلم ولا يعتقد خطأ الا ما اعلمه الله ورسوله ولا مما اذنا ما امر به الله
ورسوله لكن لما لم يكن له علم بما قاله النبي صلى الله عليه وسلم ولا بطريق الجمع
بين المختلفات من طائفة ولا بطريق الاستنباط من كلامه اتبع علماء راشدة
على انه معصوب فيما يقول ويفتي ظاهر اربع ستمائة رواه الله صلى الله
وسلم فان ظهر خلاف ما يظنه افلم من ساعته من غير جهالة ولا اصرار فبذلك
كيف ينكر احد مع ان الاستقراء والافتراء لم يزل بين المسلمين من
عبد النبي صلى الله عليه وسلم ولا فرق بين ان يستفتي هذا او استفتي هذا
صيا بعد ان يكون مجمعا على ما ذكرناه كيف لا ولم فومن يغيثه ايا كان انه وحي
اليه الفقه وفرض علينا طاعته ورثه معصومه فان الله بما واحد متم
فذلك يعلمنا انه عالم بكتاب الله ورسوله فلا يخلوا قوله ايا ان
يكون من صريح الكتاب والسنة او مستنبطاً عنهما ينعمون الاستنباط

ان من عندنا انظر الى ان الحكم في علوية ما منوط بالحكم والاعتبار في جلاله
المعركة قعاس غير المنصوص على المنصوص فكله يقولون ان كون
عليه السلام قال طاعوا بهت بن العلاء فالحكم فتمه بوزا والعقيد من
في هذا العموم فتمه ايضا عرفوا الى النبي صلى الله عليه وسلم ولكن في طهيرة فتمه
واولا ذلك لما قلنا من ان الجبهة فان باختار حديث من الرمول
العيصوم الذي فرض السطاعة لبند صالح يدل على خلاف مذهبه
وتركنا ما سبقنا ذلك لنحسين فمن اعظم منا وما عذرنا يوم القيمة يوم
الناس ارب العالمين انتهى كلام صاحب عقد الجيد وودعنا فيه ما يوسف
كوجع ، كما مشهور بتممة الحواشي في ازالة الفواشيح المذكورة فان
في حواشي سوره ايهما كل ان الشخص من يول الى ذلك الشخص قاله عليه
عليه وسلم من يول اليه اما حسب النسب او النسبة او الاول فهم الذين عرفوا
عليهم الصدقة في الشيعة المجزية وهم بنو هاشم وبنو عبد المطلب عند بعض
و بنو هاشم فقط عند البعض واما الثاني فهم العلماء الثقات النسبة بحسب الكمال

المصطفى اعني علم الحق في هذا القول كما هو مسمى على القول الصدقة الصورية
 حرام على الهنائي الملقب بقرعة العنوية اعني تقليد الغير في العلوم والمعارف
 اقول بسبب تفضيل الغير غير اللبس بخلاف الصدقة الصورية فانه لا يجوز
 فيها والافهم مقلدون الانبياء عليه السلام والقول بانه لا تقليد من الشكاف
 والمعارف اقول بسبب لانه ليست مما يتعلق بالعدل لا ينفع الا بها
 يتعلق به الاعتقاد في الاكثر لان يقال لانه من هذه الحشبة ليست
 من المكاشفات ويبقى الظلام الى الدال في التشريع في صور فانه عالم مما يتعلق
 به العمل والاعتقاد ونعم لا يجوز التقليد لهم غيرهم من المجتهدين فيهم قاله
 صلى الله عليه واله وسلم اما من يؤول اليه بحسب نسبه حيوانه الجسمانية كاد
 النسبه ومن يجدد خدمهم من امارته الصواب او بحسب نسبه حيوانه
 العقلية كاولاده الروحانية من العلماء الراسمين والحكام المتألمين
 المنسبين من مشكوة الوزارة سوار سبقه زمانا وكفوه ولا شك
 ان نسبة الثانية اول من الاولى والثانية من الثانية او كرم من الاول

منها وادرجت النسبتان بل النسب الثالث فان ذرا على نور كما في الاثر
المشهورين من الظاهرين عند اتقي قول اول يجب تخصيص الغير بالبناء
بخلاف الصدقة فانه لا يخص فيها والا هم مقلدون الانصار هم فليس يكون
حاجت تخصيص نيت بل تخصيص صحيح نيت تركه تقليد على بر وقا غيرت
حجة شرعية ارجح ارجح مشهور ليس يرجع به في عدم تقليد نيت ورسلم وشرح
ونذكر من التعليل العمل بقول الغير من غير حجة منطق بالعمل والمراعاة
حجة من الحج الرابع والافقوال المحبذ وليله وجته كاختلاف النام من المحبذ واقت
المحبذ عن مثله فالرجوع الى الحق عليه السلام اوللا لا جماع ليس منه فانه يرجع الى
الدليل وجوابه اولان نذكر است والاستفتي فيه الذي ومع السؤال عنه في
المسائل الشرعية والعقليات على انه لا يصح لصحة ايمان المقلد عند الامتثال لارادة
وكثير من المتكلمين خلافا لاشعري وانفكان اثما في ترك النظر بعز الدين وان
است مسئلة لا يجوز التقليد في العقليات كوجوب ادباري ونحوه عند اكثر و
الذي يافى امر من اجماع الامم الاربعة على صحة ايمان المقلد لان التقليد الممنوع

خوان معتدل علی قول اخیر فیقول بحسب قول و نه الا بانی صحت الایمان
 والتصدیق اذا وجد بقوله لكن رسخ بحيث لو ذهب قول من السبق
 صرح على التصديق اذا وجد بقوله فافهم والغرض من بعض الشواهد
 يجوز التقليد فيهما وظائفة قالوا يجب التقليل ويحكم النظر انتهى تأييداً وفتح
 وتفصيل اقول الرابع رد تقليد عن قول ابن عزم وقول صاحب عقد الحية وقول
 محقق درانی وقول جمهور اکثر علماء رحمهم الله تعالى وجوب نكاح كل كني ذی
 ملكه تصديق نواهی كرد بر نكاح موافقت با مخالفه ائمه اربعه رحمهم الله تعالى
 فقط لا در جواز اجتهاد بعد از ان یا عدم ان دخلی نسبت حالایان حقیقه اجتهاد
 و شروط اقسام آن دو باب از ما باید شنید اگر چه بندی از ان از مسلم مذکور
 شده است در عقد الحیه فی بیان احکام الاجتهاد والتقليد مذکور است باب
 فی باب حقیقه الاجتهاد و شروط اقسام حقیقه الاجتهاد علی ما یفهم من كلام
 العلماء استفرغ الجهد فی ادراك الاحكام الشرعیة الغریبة عن ادلتها التفصیل
 الراجعة كلها تمام الی اربعة اقسام الکتاب المستند والاجماع والقیاس وشم
 من نرا

بذلك انه اهم من ان يكون استغناء في ادراك حكم ما سبق الحكم فيه من العلماء
السابقين او لا وافهمهم في ذلك وخالف ومن ان يكون ذلك باعانة ^{المعنى}
في التنبه على غير السائل والتنبه على ما حذا به الحكم من الادلة التفصيلية او غير
اعانة منه فالظن فيمن كان مراقبا شجعة في اكثر السائل المتنبه على كل حكم ^{ليلا}
وطريقين فلهذا الدليل وهو على بصيرة من احواله ليس بحجة ظن فاسد وكذا ذلك
فالظن من اوجه الحجة لا يوجد في هذه الازمنة اعتماد على الظن الاول منها فاستدل
فاسد بشرط انه لا بد ان يعرف من الكتاب الواسعة ما يتعلق بالاحكام
مواقع الاجماع وشروط ايقاظ القياس وكيفية النظر وعلم العربية والناحية المنهج
وحال البرادة ولا حاجة الى الكلام والحقه قال النراقي انما يحصل الاجتهاد في زمانا
بحارسة الفقه وهي طريق تحصيل الدراية في هذا الزمان ولم يكن الطريق
في زمن الصحابة منه ذلك قلت وهذا إشارة الى ان الاجتهاد المطلق ^{النسب}
لا يتم الا بمعرفة لغو من المجتهدين المستقل ذلك لا بد للمستقل من معرفة كلام من
مضى امن الصحابة والتابعين ومنهم من اوجب الفقه وهذا الذي ذكرناه من شرط

الاجتهاد وسد في كتب الأصول والآداب ان نزل وكلام البغوي في هذا الموضع
 قال القسري في الحجة في صحيحه انواع من العلم علم الكتاب السبع وعلم سنة
 رسول الله صلى الله عليه وسلم واما قول علماء السلف من اجماعهم واختلافهم وعلم اللغة
 وعلم القياس فهو طرق الاستنباط والحكم عن الكتاب وسنة اقام بغيره مما في النص
 كتاب سنة ادا اجماع فيعلم من علم الكتاب النافع والمنسوخ والمجموع والمفهم
 والمخلص والعام والمحكم والمنشأ والمنزلة والمنع والاباحة والندب والوجوه
 ويعرف من السنة هذا لا يشياد يعرف منها البيع الضعيف والسنة والمرسل
 ويعرف ترتيب السنة على الكتاب وترتيب الكتاب على السنة حتى لو ^{شا} حجة
 لا يوافق ظاهر الكتاب يهتدى الى وجهه فاما السنة بيان الكتاب لا يخالفه
 وانما يجب معرفة ما ورد منها في احكام الشريعة دون ما عدلها من القصص
 الاخبار والمواظف وكذا لكي يجب ان يعرف من علم اللغة ما ان في كتاب
 سنة في امور الاحكام دون الا حاطة بجميع لغات العرب ومنبغي ان يخرج
 منها ما يحذف عن كلام العرب فيما يدل على المراد من اختلاف المواعيل

والاحوال لان الخطاب دروطلب از العرب فمن لم يعرف لم يعرف عمل ارضهم
ويعرف اقاويل الصحابة واليعين في الاحكام وعظم قاضي فقها لا يمتد حتى يقع
حكمه مخالفا لقوانم فيمكن فيه تفرق الاجماع واذا عرف من كل من هذه الانواع
مخطئ لم يستند بحجة ولا يشترط معرفة جميعها بحيث لا يشترط منها واذا
لم يعرف شيء من هذه الانواع فسيب السبيل التقليد وان كان يتجر في مذنب واحد
من احوال السلف فلا يجوز له نقل القضاء والتمسك بالتقليد واذا اجمع
بنه العلوم وكان مجانباً للاهواء والبدع مدرعاً بالبرع محترماً عن الكباير
غير مصرعاً على المعاصي جاز له ان يتقلد القضاء ويتصرف في الشئ
بالاجتهاد والقنوى ويحب على من لم يحج هذه الشرايط تقليد فيما يعين
من الحوادث انتهى كلام البغوي وقد صرح الرافق والسدوسي وغيرهما
من لا يخص كثرة ان المجتهد المطلق الذي مرقب على قسمين مستقل
ومنتسب ويظهر من كلامهم ان المستقل ميار من غيره بثلاث خصال
احد هذا التصرف في الاصول حتى عليها بنا رجب راسه وثانيها تتبع الايات

وآيات والا حوث واما المنة الاحكام التي سبق بالجواب فيه واختيار بعض الآيات
 المتعارضة على بعض وبيان التراجع من محتملة والتبعية لما في الاحكام من تلك الادلة
 والذي نرى والله اعلم ان ذلك ثلث علم الشافعي والثالثة الكلام في السائل التي
 لم يسبق بالجواب فيها اخذ من تلك الادلة والمستنبط من اصول شجرة
 استعان بكلامه كثيرا في تتبع الادلة والتبعية لما في مجموع ذلك مستبين بالاحكام
 من قبل او لتها في ادراج على استبساط المسائل منها قل ذلك منه او كثر فاما بشر
 الامور المذكورة في الاجتهاد المطلق واما الذي هو دونه في المرتبة فهو مجتهد في
 وهو مقلد لا ماسر فيما ظهر فيه نسبة لكن يعرف قواعد امامه وما ينسب عليه من مذهب فادق
 وقعت حاوثة لم يعرف لا امام فيها ايضا اجتهاد فيها على مذهب واخرجها من التولية
 وعلى منواله ودونه في المرتبة مجتهد في الفيا وموالمستحق في مذهب امام المتكلم
 من ترجيح قول على آخر وجه من وجه اصحاب على آخر والله اعلم انتهى قوله
 وكذا لك ما يظن من ان المجتهد لا يوصف في هذه الازمنة اعتمادا على الظن الاول
 تبا وفاض على فاسد تفرج است بانيك ودين الزمنة هم مجتهدين بافقه ميمون

واحداث مذموم مشهور ودر عايد بذكر اربعة الحجة مذكورة في الاول واما ^{كجمل}
ابنية الاجزاء بان يعلم امور الاول ثمانية ثمانية ولا يشترط جميع بل ما يتعلق
بالاحكام ولا يشترط حفظ نظرية القلب التام سنة رسول الله صلى الله عليه وسلم
ما يتعلق بالاحكام لا جميعها ولا يشترط ان يعرف منها الخاص العام والمطلق
والمقتيد والمحل والمبين والماسخ والمنسوخ من السنة المتواترة ^{حاد}
والمرسلة والمستصل والمنقطع وحال برداء جرحا وتعدى الثالث اقول
علما ان صحابة فمن بعدهم اجماعا واقتضا الفروع القياس حلية وخفية وتبني
الصحيح من الفاسد الخامس لسان العرب لغو واعرابا ولا يشترط التبحر في لغة
العلوم بل يكفي معرفة جل منها ولا حاجة ان يتبع الاعاديش على تفصيل
يكفي يكون لاصل الاجماع مع جميع اعاديش الاحكام كسنة الترمذي والنسائي
وعبر بها ولا يشترط ضبط جميع مواضع الاجماع والاختلاف بل يكفي ان يعرف
في السلسلة التي يقض فيها ان قوله لا يخالف الاجماع بان يعلم انه واقف
بعض المتقدمين او غلب على ظنه انه لم يحكم الاولون فيها بل قولت في بعض

وکنند معرفه الفاسخ والمنسوخ وکل حدیث اجماع السلف علی قبوله وروایت
 اولیه رواته قلا حاجه الی البعث عن عدالة رواته واعواذ لک ببحث عن عدالة
 رواته واجتماع هذه العلوم اما اشتراط فی المجتبه المطلق الذي یعنی فی جمیع
 ابواب الشریع ویکوثر ان ینکون مجتبه فی باب دون باب انتهى ودر تلویح
 مذکور است ثم یندیشد اینها می فی حق المجتبه المطلق الذي یعنی فی جمیع
 الاحکام واما المجتبه فی حکم دون حکم فقلیه معرفه ما یتعلق بذلك الحكم کذا
 ذکره الامام الغزالی فان قلت لابد من معرفه جمیع ما یتعلق بذلك الحكم بالاحکام
 لتلا یقع اجتهاد فی تلك المسئله مما لیس فیها انقض وایحاج قلت بعد معرفه جمیع
 ما یتعلق بذلك الحكم لا یتصور الذی هو لعمای يقتضی خلافه لانه من جملة ما یتعلق
 بذلك الحكم ولا حاجه الی الباقي مثلا الاجتهاد فی حکم متعلق بالصلوة لا ینظر
 علی معرفه جمیع ما یتعلق باحکام النکاح انتهى غرض از نقل حقیقه اجتهاد
 وما یتعلق به از عقد النکاح واز تلویح این است که اجتهاد وحدیثه در بعض فروع
 است واجتهاد مطلق درین زمان که مسعودی دارد لیکن اجتهاد جزئی در این

دستور نیست اما در مصالح تصانیف و در علوم و دینی را مرتبه اجتهاد
چیزی حاصل است و مخالفت امرای جمیع اصناف اجتهاد نیست زیرا که از ائمه اربعه
فقط نه از جمیع و مدانی منعقد می شود نه از جمیع مرکب محمد اتحاد می هم و
عدم گویند جمیع المجتهدین و الا اکثر هم فی عهد و مجلس از تفکات مدعی این
شده که اجتهاد جامع جمیع شرایط و آلات اجتهاد اگر مخالف ائمه اربعه
فقط یعنی مخالف اربعه و موافق کسی دیگر از جهت آن صحانه و غیر هم باشد
مخالفت از جمیع است بلکه اجتهاد مخالف مذکور با جمیع و موافق نصوص
قطعی مجوز اجتهاد مخالف و داخل تحت الهی و انکار این اجتهاد انکار
اجماع و نصوص و تحت الهی مذکور چنانکه با دلی نامطلوب می شود پس اگر کسی
مثل مجیب مدعی اجماع باشد برینکه اجتهاد مخالف مذکور باطل است لازم می آید
که این اجماع ناسخ باشد و اجماع مجوز اجتهاد مذکور منسوخ و مردود باطل
است تر و جمهور و تر و تحقیق در مسلم مذکور است مسئله الاجماع لا یكون
منسوخا و لا ناسخا عند الجمهور و تحقیق بودن این مسئله بطریق دلائل و ادله

بر کسی که خواست از خطه نماید آری بعضی کان برده اند که تقلید غیر از حدیث
 اجتهاد و مخالفان حدیث را به جزینت بالا جماع و لیکن از مسلم و شیخ آن
 و نیز دیگر کتب مذکور است که این محض غلط در دوست یا باطل و عجیب غیر
 مصیبت میگوید و الا نه اذ اختلاف علی اقوال کان اجماعاً منهم علی ان ما
 عداه باطل فقیه مسکین میگوید در مقابل بر اختلاف ده بیست یکم آنکه
 در اینجا چند مورد سوال و جواب و دلیل جواب یعنی مواردی که در جمیع علماء
 اسلام اجماع دارند و در حدیث و دلیل یعنی قول و دلالت اذ اختلاف
 الخ و هر یکی از چهار گانه با متعلق خود مخالفت دارد و جواب با سوال مخالف است
 زیرا که سوال از مطلق احداث مذنب بود بعد از بود و جواب تخصیص
 احداث مذنب بصیغه جمع مخالف بعد از است چنانکه سابق گذشت
 و دلیل با دعوی یعنی جواب موافق نیست و جواب الباطل احداث است که
 فعل مجتهد باشد و دلیل اگر بجهت برسدی مبطل عمل مستخرج است و دیگری
 که فعل منکر است میثدی چنانکه معلوم کردید و نیز در آخرین جوابی که طحا

و بعد یک قید بی دلیل ذکر نمود گفت که اجماع است علماء بر سلب عمل
مردن بر استخراجات و بکری و باین زبانۀ ما مخالف آنکه اربعه را فاعل
است پس قید درین زبانۀ ما را از طرف خود ذکر و قید بعد از حذف
نمود این موجب زیاده مخالفت است زیرا که نمی آید که استخراج مطلق
و عمل مذکور درین زبانۀ ما باطل در زبان غیر فارسی جایز و حال
آنکه چون در زبان غیر فارسی استخراج باطل شد عمل چگونه جایز خواهد بود
و باقی فساد این قید در اینجا خواهد آمد آنکه کافا فهم است از دلیل
موافق ندارد زیرا که شاید مبطل مطلق احداث قول جدید است که مخالف اربعه
باشد و دلیل مبطل عمل است بر استخراج و بکری مخالف آنکه اربعه بعد از اینها ذکر
نموده زعم محیب فاین التطبيق ما فهم بحرف دوم آنکه شاید از کتاب معمول نام
قواله ابن رازی و آورده این کتابی است که در دست اکثری از علماء این زمانه
در محبت مدرس و تدریس آن هم واقع نی تا صحت و غلط آن در افت

و از کتب شهود در وجه مثل تلویح و توضیح و مسلم و تحریر این تمام و غیرها
 که در مذہب حنفی مصنف اند و استدلال علماء و ترویج مجیب هم موجود
 این اجماع را ذکر کرد و با وجودیکه شهود را در مثال این امور دخل است
 چنانکه خود هم برین اطلاع یافته جایگاه انتشار و شهود مذہب را
 سبب عدم عمل بمذہب غیر مشهور مخالف اربعه بالا جماع از تحریر کلام
 اشیاء و نظایر نقل نموده توضیحش تلخیص و اضلال جهال مسلمانان
 است زیرا که در کتب متداوله خلاف مطلب مجیب مصرح است و عبارت
 سقوط محمول مریح غلط است از ناسخ با خود مجیب مافق ماده مستتر
 خود تحریف و خراف و اسقاط کرده و کرند امام رازی را در مفهوم
 این اجماع اگر مخالف دیگران می بود در کتب بالبت نقل میکرد مثل
 دیگر اختلافات بس مجیب درینجا دو قسم تلخیص نمودت یکی آنکه
 درین اجماع اختلاف جمیع معنی است چنانکه در مسلم اذا اختلف ولم يتجاوز
 اهل العصر عن قولین فی مسئله گفته است پس اگر اختلاف جمیع مقربان

لم یخاروا اهل العصر عن قولین صادقین یا بدو نیز همچنین نمی باید و گفته اند که مذکور امام شافعی
در عابک قول است قول امام اعظم و قول امام مالک هر دو باشند باطل خواهد بود و گویند
موافق کسی و دیگری از مجتهدین باشد و لیکن غلبه یس و محبت اختلاف جمیع و در گفته است
و هم آنکه در حدیثی است از ائمه و افضل مفسرین این اجماع است چنانکه اکنون از عبارت
مسلم معلوم گشت و نیز اگر در حدیثی است از ائمه اعتبار ندارد پس ناچار یک فردیم
از این اجماع متحقق خواهد بود زیرا که احتمال است که اینده را مجتهدی اختلاف
از متقدمین نماید و محبت ازین قید انقض کرد اگر کسی گوید که هر چند این دو قید
تصحیح در کلام مجتهد واقع نشود مگر مفهوم می شود اما قید جمیع پس بود جمع
عملی باللام در قول وی الا انه اذا اختلفت الایا قیدها و عصر پس است بلکه
لفظ اجماع متضمن من جمیع است و جمع یا در مکان است یا در قول یا در زمان
جمع در مکان بالاتفاق در جمیع اجماع معتبر نیست و جمع در قول مرید درین
معتبر نیست بلکه اختلاف و عدم جمع در اقوال مرید درین معتبر است و جمع

هضاب قدر مشترک و اکثر اما بر نفی ماعدل لازم می آید لکن جمع در قول صحت
 و اقرا می بدون جمع در زمان کافی نیست لهذا بقریه مقام اجماع متخلفین
 یکسان تمیز و مراد خواهد بود پس بر مفهوم مستفاد بقریه مقام اتفاق کرده
 تصریح بدان شود و مسلمیم که اجماع و دلالت در مجموع مواضع مجوز است کافی است
 المیزان عهد ازین قوه جمیع معبودیم و قول میگردیم از قول او و
 بعد مذکور شد که المراد من الاله الالهة الاربعة چرا که آیه اربعه جمیع معبودان
 همه خود اند و اکثر آنها در زمانه ایشان هم یک نیست پس این کلام تصریح است
 بدانکه درین اجماع اختلاف و اما و همه نزد وی معتریت و این مخالف
 کتب اصول فقه است و فی نفسه نیز باطل است چنانکه مقرب دانسته
 بحث بیوم اگر اختلاف محبت بن صحابه باشد یا غیر اینها و قولین مثلا
 اجماعی نیست بر بطران ثالث نزد جمیع محبت بن بلکه نزد بعضی اجماع است
 و دلیل این بعضی در مقام خود مذکور و قریه نیست و این بعضی ممکنه
 که این سکوت است از قول ثالث پس چرا که قول بر بطران وی خواهد بود در

و نیز اختلاف بدول قول مشا و در یک حادثه مسیح اجتهاد است بی تعیین بد
قول پس این اختلاف بعینه کفر قول ثالث است نه سبطل این چنانکه در پیروی
و در کتب متداوله و غیر متداوله مذکور است بنا برین میگویم که با لغو از آمد
اربعه از این اجماع معقول می شود پس مخالفت علی بن اجماع اختلافی و اجماعی یا
تعلیل هر اسب خروج از جماعت و تفرق و شد و زود دخول نادر باعث قطع بقیه
اسلام از عشق باشد و جواب چنانکه محبت بدان تصریح نموده زیرا که این معنی از
لفظ موجب استقامت می شود بحث چهارم آنکه باز اختلاف دیگر در اجماع کرده اند
بعضی میگویند که این اجماع مخصوص صحابه است شامل اهل بیت نبی بر عمر ازین بعضی
بشمول رفته اند برین تقدیر نیز مخالفت زویه با کاتب عید خوانم کرد و کاتب مخفی
برای بیان بر دو اختلاف مذکور کلام پیرویی صریح است و در تحریر مسلم
نیز به طور مسطور است چنانکه باید از آن اتفاق بحث کنیم آنکه محققانند که
اجماع طایفه سنی اتفاق اشخاص مخصوصین که شامل محبت بنی لادن و نه اکثر آنها نیز

در کلام مضغین مستعمل است چنانکه از شرح مسلم در رد قول امام که منکر
 نقلیه اعمال صحابه است و رد قول ابن صلاح که مانع نقلیه غیر امامیه است
 معلوم شد پس اجماع مرکب آمده از بعض یافته شود معنی بین اتفاق خواهد بود
 و اجماع همین معنی از جمیع اربعه شرعی نیست بلکه حتی شریعت هم نیست که تردد
 همین مجعین و یا تردد نقلیه این است ما برین میگوییم که این جمیع اربعه یعنی
 صرف اتفاق این بر بطلان مخالفت مذکور در ادویه و حدیث باشد بحث
 ششم آنکه ما برین میگوییم اجماع جمیع علماء اسلام بر منع نقلیه عمری
 مخالف آمده از ادعای خودن چنانکه محبت در قول اول ادعا نموده و این ادعا
 خود را با اجماع مرکب آمده از ادعای خودن چنانکه از کلام محمول در اینجا
 ثابت کرده ما برین است عجب و حرکتی است پس غریب زیرا که اجماع صحابه
 جمیع علماء اسلام بر بطلان عمل بر استخراج مخالف آمده از ادعای
 بلکه که این عمل تردد جمیع مطلق باشد نه تردد آمده از ادعای فقط و اجماع مرکب
 میخواهد که این عمل غیر جائز باشد تردد در ادعای فقط نه تردد دیگر بحث این است

قول بشافین است و تجوز وقوع ناقض و نفس الامر کلا بخلاف این را نشان
در عرف ظاهر و فصل الجدل می ماند پس در مقابل آنش کریمه اخلاص بطوریکه
الابن کیف خلقت و اگر بگوئیم طایبی و در بحث بفتح آنکه اهل اسلام باجماع
مخبر صادق صلی الله علیه و سلم معقاد و سه فریق اند و در هر فریق علمای اسلام
اند پس فریق از معقاد و دو فریق از علمای اسلام که غیر علمای اهل سنت و جماعت
اند اجماع دارند بر آنکه عمل نمودن بر مستحجات و بکری که مخالف صریح با
جبهه است در ربه داشته باشد جایز است و بر مستحجات اربعه جایز است
بر خلاف مرکوم محیب غیر مصیب آری اگر بجای جمیع علمای اسلام جمیع علمای
از اهل حق با علمای اهل است می گفت محیب ظاهر بحسب تحقیق و بر صبی مبداست
و خارج نمودن فرقه ای مذکوره از اسلام خارج شدن است از اسلام کلام
بخلاف بحث هشتم جمیع علمای صحابه و تابعین که مقدم از ائمه اربعه می دانند
از و کامله علمای اسلام بوده اند ائمه اربعه را ندانسته اند بر عدم جواز عمل
مستحجات مخالف اربعه اربعه چگونه نمودند و اگر علمای که بعد از ائمه اربعه

مراد در رشته میگویم که اینها را جمیع علماء اسلام گفتند خرافاتی است مثل دیگر
 خرافات محیب آری اگر میگفت که جمیع علماء اسلام از اهل سنت و جماعت که
 بعد از آنکه آمده بوده اند اجماع دارند که محیب ظاهر محیب واقع محبت میداشت
 مناسب آن بود که این هر دو بحث در قوال اول مذکور نیست بلکه چون که درین
 قوال اعاده قوال اول کرده اینها را در رساله ما به اثبات التعلق این قول منسکه
 خود نشان داد و قول محیب بوجه اتم در اینجا ثابت شود و بحث هم اند و قوال
 جمیع علماء اسلام اجماع دارند بر اینکه هیچ بر تفسیر تسلیم اجماع و وحدانی است
 محیب لازم بود که بر نقل اجماع و وحدانی انکسای خود دلیل چون محیب را تمیز در
 نیست برای ثبوت اجماع و وحدانی اجماع که این مخصوص بعباده معبودانند و دم
 محصول نقل نمود بحث هم آنکه تا لیکن اجماع مرکب دو فرق اند یکی آنکه اجماع
 مرکب مخصوص بعباده معبودانند دوم آنکه از مجتهدین بر عددی بقیض صوابه اعتقاد
 این اجماع اعتقاد میکنند پس ازین دو فرق اجماع مرکب را آن منعقد است که اجماع
 مرکب مخصوص با آنکه اربعه نیست و حال آنکه در زیر محیب این اجماع مخصوص است

ارجمه است یا نشر آنکه اولاد دعوی بطایع مسیح علماء اسلام بخود بنایا بلوی
اثبات دعوی قرعین مطلق اجماع مرکب حصول نقل کرده که الله اذ اختلف
عنا اقوال کان اجماعاً فیه هم علی ان ما عدنا باطل این ظاهر است و دیگر صاحب
تحصیل قول فریق دوم که مجوز اجماع در هر عصر است اختیار کرده چنانکه دیگران
نیز کرده این فریق فریق جمهور است و فریق اول بعضی حنفیه بعد از ان از جای
دیگر نقل کرده که مراد از ائمه اربعه اند پس حاصل این باشد که از اختلاف مطلق
ائمه بر اقوال اجماع برطلان ما عدنا نیست بلکه از اختلاف ائمه بر قول
اجماع مستفاد میشود برطلان ما عدنا چنانکه تقدیم ائمه مراد از ائمه اربعه است
و ائمه هم بر بعضی مدار و فلیفهم الی اینها تحت المساحت فلیکثر کلام
الکون عبارت کتب معتبره نقل میکنیم تا آنچه که ذکر کرده ایم به ثبوت رسد و عکس
کان به کانی در سبیل وحدت علم اصول که عبارت فارسی حواله قلم کردیم
نماند قال الامام البرزوی ۴ فی باب اجماع و علی ذلک الاصل خرج الصالحین اذا
اختلفوا اعتمدوا صاحب النبی علیه السلام کان اجماعاً علی ان ما خرج من اقوالهم باطل

وكان مصر على ذلك البصا ومن الناس من قال هذا كوت البصا بل اختلفوا
 بسوء الاجتهاد ومن يفرعين ولكنها يقول ان الاجتماع من المسلمين
 لا بعد ما لحق فالصواب بعين ما واختلفوا على اقول فقد اجتمعوا على حصة
 الاقوال في الحادثة واليوزان يظن بها الجمل فلم يبق الا ما قلنا وكذلك اذا
 اختلف العلماء في كل مصر على قول فعل نرا عن بعض من يخاف وقد قيل
 ان هذا يخالف الاول انما ذلك للصحة انتهى قال المحقق ابن العمام في
 التحرير اذا اجمع على قولين في مسألة لم يجز احداث ثالث عند الاكثر
 وحقق بعض الحنفية بالصحة ومختار الامام ان رفع مجعلا عليه كروا المشتقة
 بكسر اللام على ما يجب قبل الرط قبل الاذ قبل مع الاشارة الى ان يقال مما لا
 مقاسرة الجدية الاخرة فلا يقال بمرمانه وعدة الحامل المستوفى عنها زوجها
 بالوضع او بعد الاجلين فلا يقال بالاشهر فقط بخلاف الفسخ بالعيوب
 وزوجه والبرني او زوج لام ثلث الكل اثلث بالقي بوزن التفصيل
 في العيوب وبين الزوج والزوج وطائفة بوزن مطلقا الامام لم يخالفت مجتمعا

وهو المانع بل وافق كل شيء ويكون عدم التفصيل محجبا منسوجا بل هو
القول هو الاشع القول فيما يحدث اذا كان عدم القول قولاً بالعدم والمطلوب
التفصيل كان مع العلم بخطائه لانه عن دليل فان اطلقوا عليه وتركوه اولم
يطلقوه حتى تقر اجماعهم على خلافه لزم خطاؤه اذ لو كان صوابا لخطاؤه
والثاني متبني فليس ثوابا والمانع لم يحجزه المانع مع انما علم ان المطلق
منه في التفصيل فتضمن القدرة وما قولهم يلزم تحفلية كل فريق فيلزم
تخطيئتهم فرفع ان المتشكك تحفلية الكل فيما انفقوا عليه لا تحفلية كل
في غير ما اخطاوا لا خبر به المجرور مطلقا احتد بهم وميل تسريع ما يورد
اليه اجمعتا وغلط يكون مانعا اجيب بشرط عدم حدوث اجماع مانع
كانوا مختلفوا اجماعهم قالوا لم يحركوا لكراد وضع ولم ينكر قال الصحابة
للام ثلاث ما بق منها وابن عباس ثلاث فاعلم حدث ابن سيرين وغيره
ان في مسألة الزوج ما بن عباس والزوجة كالصحابة وعكس ما بق اخر
ولم ينكر الا نقل اجاب المفصل انه من قسم الجائز ومطلق المشع

استقامت انکار و لزوم النقل و انکار و الشهرة لم نقل انتهى و همچنین
 است در مسلم و دیگر کتب اصول پس از جمیع ما سبق بکمال وضوح ظاهر گشت
 که اجماع مذکور اولاً از ائمه اربعه فقط متصور نیست بلب بودن و
 کل یا اکثر مجتهدین عصر خود و بلب بودن و حدة معاصران و اگر متصور بود
 اگر واقع می باشد پس رجحان این اجماع اختلاف است و بعضی گفته
 اند است و تر و بعضی محبت نیست پس مخالفت این اجماع جایز است نزد این محققین
 که این اجماع صحابه باشد باز فایده این اجماع بنماییم تخلف شده اند
 بعضی میگویند این اجماع مختص بصحابه است بعد از دیگر مجتهدین معتقد میشود
 پس بنا برین میگویند میگویم که اتفاقاً ائمه اربعه فقط بطور این اجماع برقی
 ماعدان مانع اجتهاد و مجتهد دیگر است و ماعدان مانع نقل و نقل است
 و مجتهد اجتهاد این ماعدان قافهم عجیب غیر مصیب میگویند بعد از آن در
 جای دیگر در حق و المراد من الامة الامة الاربعه این چونکه ائمه اربعه در کلام
 مسئل اجتهاد و اختلاف نموده اند و حکم یکی خلاف حکم دیگری قرار می دهد

این را دیگر نمی آید حکمی استمراج خود که یکی از احکام مستخرج از این است موافق مذکور
پس در صورت اجماع منعقد کردیم که احکام باطل است و مثل این اجاب
فقیه مسلکی میگوید که این کلام باطل و خطاست بخند خود صادق اول الفی از
بعضی بالقیه علی الام نمودن درین قول که الله اذا اختلفت و در این
قول اجماع منعقد کردیم گفتن بقطع انقضای اجماع سومی را راجع به گفتن
که اجماع و اتفاق از راجع منعقد کردیم باز این اجماع را باطل حکم مستخرج
دیگری مخالف این اجماع و باطل علی مرتب حکم گفتن دلیل صریح است که محجب
اجماع مرکب از محقق بایم راجع میگوید که حقیقت مطلق این اجماع را در اتفاق
از راجع منحصر میدانند و این خود غلط است و درین عکس این مطلب است
مرکب محقق بایم راجع متصور نیست چنانکه در دو قول سابق باشد بلکه قطع
از اقصای خود این اجماع از راجع متصور نیست چنانکه در دو قول سابق
بیست از این معلوم شده است و نسبت کردن اسمی با نام را از این امر
برو چنانکه بایم پس از حکم و عمل بر حکم چرا باطل باشد بلکه شبیه صحیح و درست

زیرا که در اکثر وجوه صحیح و طایفه نوری است و مخالف اتفاق اربعه موجب
 باطل میگوید و بعد از آنکه مراد از اجماع و قول وی پس از بیعت است اجماع منعقد
 گردیده ایم با مطلق اجماع مرکب است پس ساقش اکنون در وجه اول درستی
 و اگر مراد از آن اجماع اتفاق اربعه باشد پس با وجه دیگر خلاف سابق
 است در ضعف معانف اجماع بلیس و دوم خلاف مقصود این اتفاق
 صحیح است یعنی نیست و نیز مبطل حکم و عمل بر حکم نیست قطعی بلکه مبطل
 است ظنا و اینهم تردید اربعه نزد دیگری و در تفصیل امر و چنانکه انحراف
 نزد اربعه باطل است اتفاق اربعه بر نفی انحراف نیز باطل است ظنا نزد
 مستخرج انحراف و اقوال اربعه که مخالف انحراف اند نیز باطل اند نیز در آن
 مستخرج این حکم مخالف وجه بیوم آنکه حکم مذکور و عمل بر آن بسبب مخالفت
 در صورتی باطل بودی که موافق بچگونگی متقدین نشود لیکن جایز است
 که مخالف اربعه و موافق کسی دیگری باشد و وجه چهارم آنکه از امام مالک
 مروی است که اجماع بجز این دینیه منعقد نمیشود و چون اربعه را بر این مبنای

درین نیستند پس امام مالک با آنکه یافت متفق شده چگونه از خود انعتاد
و اجماع خواند گفت و در پنجم امام ابو حنیفه در یک قول و ظاهر میگوید که بودن
مجموعین صحابه بیشتر از اجماع است و در یکس نزد آنکه از جمیع صحابه او خود امام احمد از
نستند پس چگونه از آنکه از جمیع انعتاد و اجماع خواند گفت و در ششم امام امام
احمد از صحابه نیستند پس چگونه از آنکه از جمیع انعتاد و اجماع میداند پس از آنکه جمیع
با چگونه انعتاد و اجماع روا خوانند داشت و در هفتم آنکه در انعتاد و اجماع
اختلاف مجتهدین است بر اقوال بعضی میگویند که هر وقت از صحابه منعقد
میشود و بعضی میگویند از خلفاء راست بن از جمیع میگویند از حضرت
شیخین رفته و بعضی میگویند از حضرت اهل بیت و بعضی میگویند از حضرت
اهل مدینه و بعضی میگویند که برای اجماع اکثر مجتهدین عصر تمام شده و اند
و بعضی میگویند که در آن تمام مجتهدین عصر شرط اجماع است و همین است مدعیان
جمهورین میگویند که اختلاف علماء بر اقوال مذکوره اجماع است بر آنکه از آنکه
مقتدا اجماع منعقد نموده اند و اینها هم مذاهب اقوال در اختیار مسلم مذکورند

و نیز از این جهت که یکس از این اقسام از این اجماع علیک
اجماع مرکب از ضعیف و متقی است و فوائدی که فی اینهم در این اختلاف
منفرد از این جهت وجودش در زلزله از آنکه در بعضی از اقسام
اول است و در گاه از اجماع و حدانی و اتفاق بر این وجهی مطلوب شد
حجت از اجماع مرکب است از این جهت اجماع و حدانی ضعیف است و زلزله
بطریق اولی خواهد بود پس باینکه حجت از اعلی نفس حجت از ادنی بطریق
اولی نمودیم بخلاف حجت که از ادنی و حدانی و اعلی ثابت میکند و این غیر
معتول و جایز است که از ضعیف از این جهت متفق نشود و مضافاً بر قوی که
بخز اقوی از این جهت وجود خواهد شد لهذا از اکثر اجماع معینین دانستیم
مفید قطع مستور علی التحقيق و بهر جهت که برای حجت اجماع است
جهت بن عمر رضا الهی علیه السلام و نفوس حضرت سلیمان علیه السلام
موجود خواهد بود و اجماع ذکر شده و علم قرآنی آنکه در این جهت اجماع است
که امام دینی است عاقل و بر آنکه ما را درین وجه است که میگوید که امام دینی

صاحب محصول به در مقام اجماع مراد از اجماع کثرت ضمیر میگوید این اقرا^ن
 عظیم است بر امام حاشا و کلا اگر امام انجمن می گفت چو که مخالف مدسجیح است
 مصنفین کتب اصول و بحث اجماع این را البته نقل میکردند بلکه رومی خود نیز^{حاکم}
 حدیث لا یصح امتی علی الصلوة میگوید که این متواتر المعنی است و این صاحب^{سنن}
 نمود و امام رازی صاحب محصول استبعاد کرده پس در بحث اجماع در مسلم و صحیح
 مفعول قول امام رازی نقل کرده اند و در خود واری مراد از اجماع جمیع مجتهدین
 میکنند و تمامیکه رأی را در آن مدخل باشد بقاعده که کما فی الاطلاق
 لفظ فرد کامل مفهوم آن میگرداند فرد کامل نه مجتهدین اند و هر مسلم^{عالم}
 چون به حجة الاسلام و تعریف فرموده اتفاق همه محمد صلی الله علیه و آله و سلم
 عالم دین پس مختصر برین آید که اگر که نه لا یتصور لان اتفاق من جمعی
 لم یحکم بعد و نه لا بطردان لم یکن فی مجتهد پس جواب دادند و قد بدفعان
 ندارد و اتفاق المجتهدین فی عصر لانه المتبادر ان الفهم فی هذا المقام کافی
 قوله علیه و آله و صحابه الصلوة والسلام لا یجتمیع امتی علی الصلوة و اما بخار

بما لا يجوز من اجزاء الحسن لا تقاس فانهم ما خلاصه في السلم وشرح وکافی لفظ المتبر
یراطلاق او میگردانند بین مجتهدین و غیر ایشان در هر قسم مرادی که برسد و مقامی را که
در میان سرخل باشد چنانکه در نزدی و در باب ابدیته اجماع مذکور است فاصفة
الاجتهاد و فقه و فی حال را می اصول الدین المبرورة مثل نقل العرق و مثل اعادة
الاشیاء و فقه المسالین و انهم مع الفقهاء فی ذلك الاجماع اما ما یخص بالرای
و الاستنباط و ما یجوز من اجزاء فلا یستوفی الدلیل الای و الاجتهاد من العلم انتهى
و چه بنم مراد از آنست که صحابه شدند و مع جبر و انصار و عترة و غیره
ظهار است فی اربعه و حضرت شعیب و نه اهل بیت فیسب طابری در حال
و نه اصحاب بیت از عنوان را جلایک یکد در شان شریع بتفصیل می آید
مراد از آنست که در و تمایز جمیع مراد شده بر چندین چهار بند که از بنفشه
درین اند و مقبول حضرت رب العالمین حین نه یکن چون تخصیص ثنائی ایشان
در شریع متحقق است و فرق نه گویند سابق در اسامی شریع نسبتا مخصوص اند
و فرق نه گویند را که است بی وجه و بیا دلیل مخالف اجماع خاص اند و مراد

مراد گفتن کلامی از این است اشکال محبت همچنین صحیح است که کلام
 بخرج من افواجم و وجودهم که قول و الامة اذا اختلفت الی قوله و المراد
 من الامة الامة الا بعد مخرج است در اینکه انعقاد اجماع مرکب از ائمه و
 در وقت اختلاف است بر اقول است بر اینکه قول مخالف باطل است بر عمل
 بر این ناجایز و قول وی بخود که آئمه ایجه اف مخرج و دلالت میکند که این انعقاد
 اجماع موقوف است بر آنست و غیره بعد از است و بر استخراج نمودن او
 حکمیه با یکی از احکام استخراج است و موافق باشد با آنچه در این همه حکم
 نقض است و مجویس در مقبول است اجماع منعقد کردید که حکم باطل
 است و عمل بر آن نااطاعت پس بر تفسیر مخالف مفسر خود کردند و فی نفس
 هیچ نیست زیرا که انعقاد اجماع در میان جمعی می باشد نه بدست کسی که
 انقضای همه جمعی را بر انعقاد اجماع شتر کرده اند غیر محققین اند
 معذرا بعد انقضای علی الفور منعقد میدهند که بعد از استخرج دیگر
 مخالف است که بعد از سال پسندیدند که از ملاعظ این مسئله در کتب

اصول ظاهر میگردد پس لازم می آید که تا بعد از شدن استخراج مخالف جمیع
مركب متحقق نباشد و هوای ترکیه فایده ایفا ملک مشتمل بر کماله محیی
موجب میگوید در انبساط ظاهر مرقوم است فقط صریح فی التوحید ان الاله
منفرد علی عدم العمل برب مخالف لازمه ان تضاد را ندانیم و انشا
و کثره اتباع هم محیی الی او عای خود را عادی کرده و از امر احدی نیکه
معمول است پس ارجاع مرکب هم واقع بعد گفت و از اشباه و نظایر مرقوم
است بیرون صریح تا آنکه ثابت شود که منظور از عای او مضمون عبان
اشباه یکست و حال آنکه او عای مشتمل بر ارجاع مرکب است و در انشابه که نقل
از شریعیند اگر ارجاع و حدانی است کمالا محیی پس اینهم بطور سابق با هم مخالف
دارد و مناسب بود که با اینطور میگفت و نیز در اشباه و نظایر مرقوم است
ای حال آنکه عبان اشباه و مخبر که متعلق این مقام تمام و کمال و ضرور
است تا کارستانی در انشامی موجب میسر که در سه ظاهر و هویدا کرد
عبان اشباه و نظایر اینست انچه الناس ما یعقود العقاید ما اذا

قضى شئ خالف الاجماع انعقد على عدم العمل بمذهب مخالف للاربعة
 لانضباط مذاهبهم وانتشارها وكثرة اتباعهم انتهى وعبارت محترراست
 تملك نقل الامام اجماع المحققين على منع العوام من تقليد اعيان
 الصحابة بل من بعدهم الذين سروروا وضوؤا ودوا على ما ذكر بعض
 المتأخرين منع تقليد غير الاربعة لانضباط مذاهبهم وتقليد مسالمتهم وتخفيف
 ولم يدر مثله في غيرهم الا ان لا تقراض اتباعهم وهو صحيح انتهى وعبارت
 شريفة محترراست اقوال نقل الامام من اجماع المحققين على منع العوام
 من تقليد اعيان الصحابة بل يجب تقليد من بعدهم الذين سروروا ^{ضعوا} على دور
 كلا في بابيه ورد نوايه ناهية هذا ما ذكره بعض المتأخرين هو ان الصلاح مع ^{تقليد}
 غير الائمة ابي حنيفة وان فعي وما كان حجة بعد وبنو نامى جوازهم والكان غير محرم
 الاكرام محبة الشيا والافى الدين لان مذاهبهم مضبوطة ومسالمهم مقبولة
 وهو مباه فخصص ولم يدر مثله في غيرهم الا ان لا تقراض اتباع مذاهب ^{الآخر}
 قال المصنف هو صحيح اعلم انك قد علمت ان التكليف من الشارع ليس العمل

بفتوی مجتهد علی التجر وخصیص العمل بقیوم مجتهد چون مجتهد حکم یافت
ایلی بی یوتغیر حکم الشارع من دون برآن وحرر حرمه الله الواسعة والصحابة
اخفاء بالتقلید فانهم اقرب الی اخذ الاحکام من صاحب العرفی لکن لا یخلو
بعض احکامهم عن اشارات خفیة یمتثلح الی تبین المجتهدین الا حقیقین
واما المجتهدون الذین یجوز لهم باعسان فکلامهم سوار فی صلوح التقلید لهم
فان وصل فتوی سفیان بن عینة او مالک ابن دینار او غیرهم یجوز الاخذ
کما لا یجوز الاخذ بفتوی الائمة الاربعة الا انهم یوقن عن الائمة الاخرین صحیح
الاقل القلیل ولذا ینصح من منع التقلید باهم فان وجد نقل صحیح منهم فی
مسئلة فالعمل به والعمل بفتوی الائمة الاربعة مساو انتمی وینما خدشتم ما
هست اولی الی الله شاهد ان کلامهم یحرم بر نیایر نقل اشباه الی است که چون ندانیم
ایچه اربعة من ضبط در کتب بودند مستند و مشهور نشدند و اتباع و عالمین این
کثیر گشتند بر خلاف مذاهب دیگر آنکه اگر چه در عالم وجود آنکه بکتاب مدون
باقی ماندند و مشهور یافتند و اتباع اینها مستقر و منقطنی شدند بر این شیانی

اتفاق اوقفا و عمل مذایب مجتهدین دیگر واقع شد لهذا اجماع و اتفاق
بر وجود عمل مذایب از حدیث واقع گردید پس این اجماع فروع اتفاق خواهد بود
از آنکه اگر مذایب دیگر بدون در کتب می مانند مثلا گوشت و درخت و درخت
از آنکه در و از اتباع این منقوض نیست از آنکه اتباع و بدیه و شش و سینه
عمل بر این مذایب دیگر باقی ماندن این کلام منع عمل بر مذایب حادث مس
نیست چه جایکه منع احداث این مذایب تأیید و اگر از اتفاق اجماع به عدم
عمل عدم جواز عمل بر مذایب منقوض نیست تا هم مبطل احداث مذایب
و عمل بر این نمی تواند شد بلکه مبطل مذایب منقوض هم نمی تواند شد زیرا که کلام
الحسن تعلیل اعیان صحابه نیز رافع میکند معجز احکام بیطلان مذایب صحابه
نمی تواند کرد زیرا که این مستلزم خروج از اصول است حاصل کلام که عدم
عمل با عدم جواز عمل بر مذایب منقوض صرف بجهت انقراض آنهاست نه بجهت بطلان
انها تا آنکه اگر بعضی بطلان آنها منقوض است عمل بر آنها جایز بلکه واقع چنانچه
در تحلیف شهود دانسته فصدق قولنا العمل بثلک الذی یسیر علی الارض

سباح و ليس بجای من جیس صدق السابته لعدم الموضوع و امیجی
و در مذہب مستی متحقق نیست زیرا که در وقت بروز مجتنب محبت
فهم مذہب از خود مجتنب تصور و بعد از طایر است که مذہب است بدون اطلاع
از کثیر باقی مانند در جبهه ظاهر متبادر از تجربه بر بنا بر نقل اشياء اجماع فعل است
مگر از عبارت تجربه نیز که ما نقل کردیم ظاهر متبادر اجماع قول است و لکن کلام
تجربه نفس است بر یک موع تعابید مجتنب اخص است نه مجتنب مستقبل و انهم
ظرفیات مجتنب ماضی و بذات مذہب او نیست بلکه منظر عارض لقوافل
و عدم تدبیر است و مثل این شیخ مرفوع مسعود از ارتفاع علمه ان جہا که در
تکلیف مشهود پس مجتنب حادث خارج از محل نزاع است و از اینجا روشن
فهمی و سلیم المطلبی محیب خوب ظاهر و موجد میگرد و در حدیث شایسته که
در عبارت تجربه بر این واقع است اجماع المحققین علی شیخ العوام من تقلید العباد
الصحابه و نکت شیخ الناس من تقلید السلف پس در لفظ العوام که معنی جاهل
است که هرگز ادراک معنی نفس و مایل کن و ادراک مذہب است کتب نمی تواند

معلوم شده که علماء متمیزین با کوشش و اجتهاد از رسیدن به نزدیکی حکم خارج اند
 بلکه این علماء از کتب مذاهب اربعه انتخاب سبیل فرایستاده اند می نمایند
 و در این راه هم اولیائی توانسته اند که پس اینها را عمل بران جایزه و این را
 از منع خارج اند و فی الحقیقه اینها را منسوب الی العادة و بما لجمال کلام
 فی عقاید عقلی بدان معنی قوله منع تقلید غیر از اربعه منع القوام من تقلید
 غیر از اربعه والا با و این بر ما قبل صحیح خواهد است تا فهم حدیث ثانی که
 چون در عبارت خبر بر منع تقلید مصرح است و منع اجتهاد را احداث اثر
 نیست و همچنین تصریح است باینکه کلام در این مضمین است چنانچه قول در نظر
 اتباع هم صریح این دلالت میدهد که در جواب اشباه کلام تحریر را محمل
 و مختصر نقل کرده که لفظ تعلیل و لفظ القرائن در آن مذکور نیست و عوض مجیب
 محض تطبیس و تغلیل بود لهذا با وجود ظاهر بودن تحریر نزد مجیب شبهه
 مستغن نقل تحریر و آن هم مقطوعه الصدر ذکر کرده باشد آورد بر یکصد احداث
 مذاهب جدید و محمل بران باطل است با اجماع و همچنین نیست و از بنیاد باشت

و ايات و نحو شش فیه و اوستادی محیب برای اسلام ظاهر میگردد و جراه
استقامت عندهم کما فعل و سابق از اسلام و شرح ان گذشته که مراد از اجماع
محققین مختار بعض است و اتفاق چند اشخاص از اجماع شرعی که حجتی
است و مخالفت ان بخلاف و نیز در اینها ذکر شده که این اجماع و اتفاق
محققین در مقابل و اجماع است پس باطل خواهد بود و از اینجا در وقت شد که
محققین در خصوص منع این تقلید غیر محققین اند پس مقلدان این غیر
محققین را درین مسأله باید گفت و نیز در ان گذشته که بتوسیبه تفصیل
و غیر ما را در تقلید داخل نیست بلکه مقلدان فهم مراد صحابی کرد و بعد از ان
از مجتهد دیگر خواهد پرسید و نیز در ان گذشته که انصار مجتهد دیگر مجتهدان
در بدل جید با هم برابر اند و انکار این معنی مکابر صریح است و کمال سودا و
پس در تقلید هم با هم برابر خواهند بود پس حق است که منع از تقلید غیر
اربعه بر کس که کرده بیهوده بقا و ندایب دیگر است که روایات
انها محفوظ مانند تائید اگر روایت صحیح محفوظ بافته میشود عمل بر ان

جائز است چنانکه در تحلیف شهود بجای تنگی بر مذہب این ایلی
 به برخلاف راجع تاخرین فتوی داد اند خدشہ راجعہ الیہ با وجود
 مواضات دیگر بر قول از اصلاح به چاکہ مذکور شدہ دارد میبود کہ
 عرض او اگر از انقضای اتباع دیگر مذہب این است کہ فردی واحدی
 از آنها بتمام ادیم الارض و در جان باقی نیست پس از طلب دلیل
 این علم خواہم کرد و عدم علم بعدم نیست و نہ مستلزم آن و اگر
 مقصود اذلت است پس این امر اضافی است و مانع از عمل نیست
 چه اتباع مذہب راجع نیز با ہم نیست بیکدیگر قلیل و کثیر از خدشہ
 آنکہ محیب در نقل عبارت اشباہ موافق قاعدہ ستمہ خود کید دیگر
 بکار برده و بد خواہی دیگر اہل اسلام ما خوانہ کان و کم علان نقل آورده
 کہ صدر عبارت آن حذف کردہ چنانچہ از نقل ما آن عبارت در یافت
 کردید تفصیل این احتمال آنکہ با وجود دفع بر قول امام اوسین و این اصلاح
 بعضی بتأویل رفته اند و میگویند کہ مراد منع از عمل بر مذہب دیگر

در قضا و اقتضاست مدار عمل نفس خود بخیر و سابق از تحمّل و این چرخگی
منقول شده یعنی قول و بیا و علیّه حمل نوال السبیل مخالف الاربعه کما
الاجماع و قال قبل ذلك لا يجوز اجماع فقهاء و غیر الاربعه فمن يجوز اجماع
لا كما لشعور بعض الظاهريه انتهى پس حسب اشیاء و ریجاعین
تا در این اختیار نمود گفت ایجه ترجمه اشش نیست که تبیین بخیر یا قضا
بدان تا نیست این است که قضا واقع شود و چیزی مخالف اجماع
و عدم نفوذ آن ظاهراًست زیرا که قضا مخالف اجماع حقیقی بالاتفاق
نافذ نیست اما اگر قضا مخالف اجماع باشد پس او نیز مخالف اجماع
حقیقی است یعنی مثل مخالف اجماع است در حکم عدم نفوذ و بنا بر
قول سبکی اکنون گذشته که با مخالف الاربعه مخالف الاجماع
عین مخالف اجماع چنانکه قسم اول بود و قوا و ان کان ضیه ضوئیه
نیز هم احتمال دارد که غیر مجرور در غیر هم راجع باشد و بیشتر
خواهد بود بدین که در مخالف بودن این قضا از اجماع صرف مخالف اربعه

ملحوظ است که بر کسی دیگر که مخالف ارجم باشد این قضا موافق اقتضای
 مثل مخالف اجماع باشد نه عین آن لهذا بر تشبیه بیع محل کردیم و احتمال
 دارد که ضمیر مذکور راجع بالجمعین باشد یعنی مخالفت ارجمین منافیست
 اجماع یک جماعت برین تمیز کردین اجماع خلاف جماعت باشد
 است و خواهد بود بدینکه این اجماع اجماع حقیقی شده می نیست بلکه معنی
 مختار و اتفاق یک جماعت است چنانکه تحقیق آن از شرح مسلم که در بیع
 خبر باشد تقدیر کند که در عبارت لکن کلامی که در است پس از علم
 عمل در قول وی الا اجماع انعقد علی عدم العمل عدم القضاء نامطلوبست
 دعوی با دلیل متحقق نشود و کرده دارد خواهد شد که دلیل مقتضی
 عموم نفی است یعنی نفی نفاذ قضا و نفی عمل نفس خود هر دو تخصیص نفی
 نفاذ قضا هر اگر در ویراه معنی عبارت اشتباه معلوم دریافت کردید
 که صد عبارت اشتباه متاصل و مع کن مراد محبت است زیرا که مطلب
 اشتباه آن است که مخالفت رابعه در قضا جایز نیست و در عمل نفس خود

پس محبت در اینجا استادی خود را کار فرمود تحریف عبارت با تقاضا نمود
حدیث قضا و حدیث خلاف بخار و بعد حذف کرده باقی عبارت نقل خود
حدیث سادسه اندک ادعای محبت و امر دیگری عدم جواز احداث بدعا
مثلا بعد از این که مخالفت میرود و هسته باشد عدم عدم جواز عمل برین
مذهب و این عبارت است شباهت مع یکی ازین هر دو ادعا ثابت نشد بلکه
همین تر بود تسلیم صحیح کلام است شباهت و محترم میگرد که قضایم بدعا
باشد نیست و این غیر ادعای او است پس این ادعای او ثابت نشد
و آنچه ثابت شد محبت ظاهر بخار و ادعای او است و عبارت اخری از ادعای محبت
ابطال احداث مذهب فاسد مثلا بعد از این که مخالف صحیح اینها و بطلان
عمل برین مذهب و دلیل بعد تسلیم محبت این مخصوص بعدم عمل بازا و عا
و عدم عمل بر مذهب متاخر مخالف و بعد از دلیل مخصوص بعدم عمل بر مذهب
مجتهد مقدم یا معاصر و بعد از این که از میران است بیه نقل سیکر که بعد از
و دعوی اجتهاد مطلق عبرتست مخالف با هر گونه یعنی فی الجمله متقدّمین

و معاصرین این دعوی کرده و چنین بود اندک بجای این پس عدم انضباط
 و عدم انتشار و انقضای اتباع خواهد بود که نظر متقدمین و معاصرین و محققین
 قابل این قول باشد یعنی حاقل عدم انضباط و عدم انتشار و انقضای اتباع
 حال آن محبت این قابل معلوم بود که بسبب وجوه مندرج این قول حکم جم
 جواز عمل بر ضرب او میکرد پس تقریب نام نیست حد است با و اگر اجماع
 در قوه و ضعف سه مرتبه دارد مرتبه اول مرتبه ایه قالان و مرتبه ثانی
 است مرتبه ثانیه مرتبه حدیث مشهور است مرتبه ثالثه مرتبه جزا احادیث
 چنانکه مخیر الاسلام علی بن محمد بر وی میگوید ششم علو ذات باجماع الیه و ثانی
 مثل الایة و اخیر المتواتر و اجماع من بعدهم بمنزلة المشهور من الحدیث
 و اذا صار الاجماع مجتهد الی السلف کان كالصحیح من الاحادیث و النسخ
 فی ذلک جائز مثله حتی اذا ثبت حکم باجماع عصری و بدان مجتمع اولی
 علاقه منبج به الاول و یجوز ذلک وان لم یصل بالیکون من العمل
 عندنا علی ما روایت می شود و ذلک ان یكون فی عصرنا او عصر واحد اعنی به

فی جواز التمسک بکتاب و سنت و اجماع و ائمه و اشیاء
به در دو قسم اول خواهد بود بر این قسم ثالث مشعوب میشود
بعد از این سیلوم که اجماع بسیار و ای و آنچه اول تحقیق است زیرا که در
هر قرن محققین در کتب رسالت می نویسند که نقلیه معتبره حایر
است و تفصیل این در بعد باطل جنبه سابق گذشت است و اگر محقق
باشد و حکم قسم ثالث خواهد بود پس مخالف این اجماع محقق و
عید است و میت فاش و کلام گذشته باشد بلکه از قبیل اتفاق عصر ثانی
بعد استقرار خلاف در عصر اول مختلف خواهد بود در امتناع و
عدم رفوع و خلاف آن در مسلم مذکور است مسلم اتفاق اجماع
انما بعد استقرار اختلاف و العصر الاول منقطع عند ولائشعری و
والامام احمد حجة الاسلام النعمانی والامام امام الحرمین والمختار
واقع حجة و علی اکثر الحنفیه و الشافعیه زیرا که هرگاه در قول مختلف
در عصر اول جامع از اجماع است بر یک قول در لانا و عصر ثانی تردید قول

مذکور نیست پس قول واحد در عصر اولی نافع از اجماع بر قول مخالف خود
 در عصر ثانی بطریق اولی خواهد بود لیکن ما بطریق تنزل از قبیل اختلاف در عصر
 اول گردانیده میگوییم که اجماع بر عدم عمل بر مذنب و بکثر و فعل مذکورین
 باطل و منظر تحقیق مقابل تنزل و تنظر آنکه عین و خود سدی جزای امام جمعه
 صاحب مذنب با منکرین خود و امام جمعه الاسلام از شافعه امام الحرمین
 از حنفیه قابل امتناع دین اجماع باشند تردید محققین این عصر تقلید
 در این باب باطل باشد و لهذا محققین مصنفین این مسئله را رد میکنند
 بطریق اولی پس بی باید که از رد قول مذکور اگر چه در کلام بعضی از محققین
 این مسئله واقع است عکس این محققان درین مسئله چنان شباهت
 انفعاد اجماع بر عدم عمل بر دیگر ماس از غیر تنزل کرد و موجب تحريم
 قول امام و قول بعضی المتأخرین یعنی این صلاح نقل کرده قول این صلاح
 را صحیح گفت پس حسب مسلم هیچ کس از آنرا رد نمود لیکن بر و قول
 امام و قول این صلاح اکتفا کرد زیرا که این دو قول اصل اند بر اینها

رد و غیر و اشتباه هم صورت می بندد اگر چه در کلام بعضی از محققین
درین مسئله واقع است لیکن این محققان درین مسئله محقق نیست پس گفت
خلاف آنچه ارجح و مقلد او را محقق و عدالت معلومه درین تسامع
من عند نفس است ثمر و باید من شریک گفت تا من سیات اعمال
هر گاه در مسئله قریب به معنی این تفصیل واضح است پس از متوجه
مقدم من موقع است که در کتاب که این مسئله را خواهد دید
بسیاری واقع آن خواهد کرد این چند را در کتاب ذکر کردیم
تطبیق آنرا ذکر کردیم و برادران جدا گانه بر این ختم ^{عبد الوهاب}
عبد الوهاب شوال مالکی در کتاب خود که مسیحت میزان الشریعة
ذکر نمود و آنرا لا یصل احد بعد الایة الاربعة الی و قاضیهم بالسطر
الاستدلال فان ذلک تمام ^{یوم} بعد بعد من الامم ^{الطریق} حریر
و لم یملوا نه ذلک کامر جمیع من ادعی الاجتهاد المطلق
بعد من الامم المطلق المستحکم بحجت الخرج عن قواعد امامه

کاین القاسم و رصع مع مالک و محمد و ابی یوسف مع ایحیة و کما
 الزنی و الریح مع الشافعی و اذ لبس فی قوقله عبد الله الاربعه ان
 بنکاه حکام و استخراج من الکتاب السنه ابراد من ادعی و ملک
 قطانه استخراج لنا شیام البسین الیوم استخراج فانه یخرج
 فی سکنین یندر تقلل این کلام دلالت میکند بی علی و یحیی می تمیز
 از مسکه اصول بلکه از مذہب حنفی با وجودیکه اب بروت ابی دول
 ریخته و شریعت خوراند منصب افتاد مذہب حنفی گرفته چرا باشد
 که منجمه اشراط ساعت رسیدن صاحب نام اعلان تفصیل این
 احوال آنکه این کلام دلالت میکند بر وجهی که علوم تبه ایما اربعه و سمو
 و رعت مکاتنه این و این خلک چشم و سر و قلوب ماست مطابق
 اعتقاد و رسوخ ارادت مالک این هر چهار ایما دین در اولیاء اکرام معذور
 از و مقدر ای شریعت و طریقت اند و دیگر انقباض این است
 هر دو متاخرین و مفضولیت هر دو متاخرین نسبت این و این
 بر نفیتم

بر تقدیر تسلیم لایسین و لایغن من یجیب چه سود و خوش بخواه
مضرت و نقصان زیرا که تقلید مفضل اید و افضل جایز است نزد اکثر
و خصوصاً مرد حنفیه و نیز تحقق نیز در مسلم و شرح آن مذکور است
مسئله یحییٰ تقلید المفضل من اهل الاجتهاد مع وجود الافضل بینهم
فی تعلم عنه الاكثر و روی من الامام ابو دکتبر بن محمد بن الحسن بن علی بن
المقله استظهار الرابع ای لی الایام الرابع فیحصل الرابع ثم یجیب اتباعه
لما اورد ما اقول عموم قوائمه کما سئلوا الال ذکر انکم لا تعلمون المفضل
والافضل و لئانما بالقطع فی عصر الصحابه باقار کل صحابی مفضل و کما
هذا اجماعاً منهم علی انوار و عرف ذلك بالتواتر و التجریه و التدریس
ثم قبل لولا اجماع الصحابه لکان منسب الخصم فان الاصله فی الال
ارجح و بر تقدیر تنزل اگر تقلید مفضل ^{با وجود افضل} نزد اکثر و محققین جایز بلکه نزد
اقل و عمر محققین روا باشد بگویم که مجیب دعوی اجماع بر عزم علی
بر قول دیگری بعد از آنکه ارجح از اولی است اما ارجح از ثانیه و غیره نقل

میزان الشریعہ نمود و حال آنکه مفسریت تائیدی از ارباب این که
 سبک تقلید مفضل رود و عوی مجیب میکند پس خود کنی خود نمود
 و نعم ما قبل کنی بر شاخ وین ی برید خداوند بستان نذر کرد و
 بقا که این مرد بر میکند نه با من که انفس خود میکند که اگر صاحب
 میزان الشریعہ رتبه می بود از این بی پرسیدم چون اگر کسی که قول
 عبد الوهاب مالک مع از است که چنانچه بعد از اربعه مرتبه اجتهاد مستقل
 نرسیده و تقلید آن مفضل طایر است که بر مرتبه اجتهاد مستقار رسیده
 میگویم چون زمره نیست از مجیب تقلید این است بی پرسم که این علم غیب
 شمار از بی حاصل که عکس بعد از اربعه مقام این نرسیده بقدر
 نه بکثره اتباع و نه بکثر استنباط و نه بر عوی اجتهاد و مطلق کدام خبر شایسته
 که مشکل بعین اموال بسیار رسیده است بنابر غایه مانی ارباب
 آنکه علم شما محنین کس نرسیده لیکن این عموم علم است نه علم با مردم و نه
 من الفرق بالا یخص و آنچه در شرح مسلم در مثل این مقام گذشت از اهل علم
 باز نقل میکنم پس سبک هر کس من ایهوات لم یا تو اویل ولا یجاء و کلام

و السلام

و اما هم من اللذين حكم الموت انهم افتوا بغير علم فظنوا و اضلوا ولم يفهموا
ان هذا اخبار بالغيب في محبس العلم من الاله تعالى و ارنطوا و استدلوا ^{بكونهم}
كأنهم اعينين كسرى و دانيه نقل حال اوسه و همامي رسيد و دفع ان يكون
كه بر دو ملازمه ممنوع است افراز اين است مروجه شتر قار و غراب و جنو باوشا
مستشده از اكر شمارا و عاى احاطه علم است پس اول تعداد اصهار
و بيا و نماشه ان بعد بگوئيد كه در كدام كدام بدارايل اسلام سكوت دارند
و در كدام كدام سكوت نمى دارند بعد بگوئيد كه ال علم از اينها چند شاخص
اند و اين علم چند و باز در ال علم كدام كدام كس در كدام در كدام مرتبه علم رسيد
است هرگاه جواب اين سوالات جو بپردازد و انوقت اين اوعاى
شما كه بچكس بداده رجه مرتبه الا رسيد بنظر و استدلان در شتر
و كثره اتباع حال و كثره استنباط و بچكس دعوا و جهاد مطلق مريت
نه نمود و عدل اين حرس رنه مافعل ميرت قبول علم است و دونه غوط
الفا و عند فلول علماء البلاد و رسم مذکور است مسلم بعضى النفايه

والتشعة قالوا انه اى الاجماع محال ورسلم فالعلم به محال ورسلم فالنقل
 البتة محال بعد ازان در ثبات استحالة نقل يكونند واما الثالث فلان
 الاحاد لا يفيد العلم والتواتر عن الكل في كل طبقة متع عان ومن ههنا
 قال احمد من ادعى الاجماع على امر فهو كاذب پس صاحب مسلم در جواب
 متك يقول امام احمد كفته دقول حدثي على انفراد اطلع ناقلة او محمول
 على حدثنه اذن وشرح كفته فان كثرة العلماء وانفريق في البلاد والعصر
 السويين وسيد نقل اتفاقهم انتهى پس صاحب مسلم امتنع حدوث
 اجماع ورسلم امام احمد واما بعد رسلم ورسلم بحث تفريق علماء در بلاد
 وعدم تعيين نقل اتفاق زمان معين جهت از اینجا بطلان دعوى اجماع
 بعد از آن چه بر عدم عمل عذوب مخالفه امر وجه فذان حادث
 باشد چنانكه محب ومقتد باین در نمودن نظام مردم اگر يكسال
 بیشتر از نبوت بفتح توبه و بكارى محب عاى معفى بود اين صاحب
 همراه بعض امرای نصارى براى قصد است و ايرسا را از مراد اباد و فرستاد

و چند فیصلات بعمل آورد و فیانی آن هم فیصلات مطابق آن انگیزری
روانه صدر شده و ایجا مقدمات فیصله کرده محیب مظهر درود شده
و شبنجات شنبه علاء علاء بر آن نصیب محیب گردید و جایگزین دیگر
که محیب برادر اباد و شاهزاده دیگر نصاری مصحف محیب بر دست محیب بنام
مهن و دیگر سولات این کوالیم کرده که شمار معلوم است که فیصلات
شماره صدر مشمول شده مالی محیب جواب داد که مرا معلوم نیست
پس با وجود کزق و درای و مقدمات پیش با اقامه و بسیاری محسوس
محیب در رستان او در صدر و مراد اباد و شهر و روستا مقدمات فیصل
شده او حال علما و صدر و فیصلات خود محیب معلوم شده حال علما
مشرقی و غرب و جنوب و شمال درین مدت در و دراز چگونه معلوم
گردید و حالک نزد ایشان عظیم لیکن بتواند مشهور است که محیب حال
شده فیصلات خود معلوم شده بود بطور مقدمات مسؤل عنها حلف
در و غرور و نفوذ و مابعد من شود و فساد من سبب اعلان این ماجرا

و تمام ادایا و دیگر بلا و قرب و حوائش هم است و کاتب الحروف هم
 قول سر و بجاری محیب امر از نصاری هم خود محاینه کرده و زبانی
 ثقات مراد ابا دهم بکوش خود شنیده هر کس را که درین شکل و ریزی
 بوده باشد از رسان مراد ابا دهم تحقیق نماید باقی ماند و ریجا یک
 فیه و دیگر محیب و آن این است که حب میزان الشریعه نفی مسأله ائمه را
 از کس قصد دارند کرده که حاضر را برونند و بیا مقدم آورد و موخر از
 ائمه را بجه زمر که احوال زمانه مستقبل بجز اخبار تاریخ که اجماع مفقود
 است معلوم نمیشود و پس محیب همان عبارت میزان الشریعه را برای نفی
 مسأله ائمه را بجه از متاخرین تا زمانه فاشه خود نقل کرده و نظر
 این آن است که شفعه از مقتضای این بگوید که حضرت امام مهدی ^{عجل}
 پیدا نشده اند با فاشه اند یا حضرت عیسی ^ع خود او اند که نبی
 و رسالت ختم شده پس جا می برای نفی هم نبوة رسالت درین
 همان کلام معجز نظام را سند آورده بگوید که حضرت عیسی ^ع هم فرموده اند

که نبوة و رسالت ختم شده بمانند ائمه و پیروان و پیروان حضرت امام
مهدي بگوید که فلان مقدسای دین و مومنه که حضرت امام پیدا نشد
با ظاهر نشد درین راه ما قهیم و لا نعقل محیی بن حسیب ^{و کوفه}
نیز در میان ائمه شریعه مذکور است قال جلال الدین السیوطی ^{در اجتهاد} ان
المطلق علی القسمین مطلق غیر السبب کما علی الاشیاء لا یجوز و مطلق
مست کما علیها اکابر اصحابهم و لم یروی عن الاجتهاد و المطلق غیر ^{السبب}
عز الایمه الاربعه الامام محمد بن جعفر الطبری الا انه لم یسلم له ذلك
نقد ^{بکوفه} که مصنون این عبارت بخلاف معنوی کلام سابق
است پس روان روان است عجیب بن حسیب حکیم مدینه
درین مذکور است کلام المطلق من کلام الایمه علی دلیل مرجح من الکتاب
والسنة فایا که این مرد کلام احد منهم او تضعفه بعینک
فان فم مشکک از قرن نهم احد من الایمه است پس بری ^{کالسیا}
فقیر ^{بن حسیب} بگوید که این کلام اصل مطلبی که بطلان احداث

وعلی برین است و خل ندارد چه ظاهر است که مراد از آن خطاب عام غیر
 مجتهدان و کفر مجتهدی کلام مجتهد و دیگران میکند چنانکه مجتهدین را
 بنمایند و واپس از نقل چنین عبارت بحکم طول رساله دیگر تصور
 کرده شود معنی این کلام راست بر مجیب زیرا که او کلام مجتهد
 زیرا که محدث مذکور بعد از آنکه باشد بدون دلیل صریح از کتاب
 دست از فهم انقض خود میکند کما لا یخفى علی من تأمل فی کلام
 و نیز در آن مذکور است مذایب الایام الاربعه بحری جد اول و اطول
 الایام جد و الا امام ابو حنیفه و یلبیه الامام مالک و یلبیه الامام الشافعی
 و یلبیه الامام احمد و هو اقصرهم جد و الا و مذایب الایام از حنیف اول
 الذایب المدروسه و یافکذک یکن اخر لم انوارضا فی کلام
 میگوید این کلام مثل اول در اصل مطلب خل ندارد و معنی او آخر
 کلام و خیار بالغیبت بدون اخبار شایع و همو کاتری مجیب
 نیز معنی میگوید و نیز در آن مذکور است کان ایام الذیب و اثنین

الرسول الله صلى الله عليه وسلم في علم الاقوال مع الايمان بترجم بعض التصوف
الذي ليس له ذوق في المعارف الالهية ان المجتهد لم يرقوا من
رسول الله صلى الله عليه وسلم الا علم المقال القليل من معرفة كذا ابن عيين
مرغاي بايت حليم ما بين روشن ليكن يجب ان سادك خود در كلام
بعض مشغوقه وقت نقل بروى اينكه مجتهد بن راعلم احوال هم بود گفتا
كرد و مع دليل دشنام دي و سندی ماورد و نظام است كه در عین نظام
در كتابت نمكند يجب ان مستحب بگويد و نیز در ان ذكر است ان
كل من رد قولنا من اقوال علماء الشيعة و اخرجه منها كما نرى على
نفسه بالجهل و يقول لا الشبهة اني جابل ثم ان وقع ذلك
من مقلد الائمة خليس و مقلد هم في ذلك و اما هو متقدم لموا
و الشيطان فان اعتقادنا في جميع الائمة ان احدهم لا نقول
قولا الا بعد نظر في الدليل و البرهان فغير ممكن ههنا بر قول وى كل
رد قولنا مع عام است كذا بن رد گفته هم از علماء الشيعة و بيشه كه بمظر

و استدلال رد میکند باین برین تعلیه یا از علماء دنیا و شرار الناس
 خواهم بود یا عامی یا بل بر تقدیر اول یعنی که رد کنم هم از علماء شریعت باشد
 پس حاصل روشن اینست که آن قول فلا فی قطریان دلیل صحیح و باین بزر
 قوی و حجت شرعی خطاست پس این را اگر اخراج از شریعت هم نایم می
 ست پس میگویم که این عین علم و ذات است بریکه او از علماء مصنفین
 است و شاید عدل بر علم او است تمام کتب علماء مصنفین ازین مملو
 بلکه اجماع علماء بر قرن باین قسم رد قول علماء شریعت منقذ علم بدان
 ضروری و منکر انبی اجماع و مذک علم ضروری اگر کسی بگوید که شما علم بنویسید اجماع
 و این زمانه معدوم است و اینها ادعا نموده خواهم گفت که چون در قرون
 سابقه که وجود علم اجماع در آنها بلا شبه بود اجماع قطعی و در قرون
 باقی قسم اقوال علماء منقذ است و علم بدان ضروری است پس اهل
 قرون ائمه را در موافقت ان چار نیست الا کمال اجماع موافق این
 کوسکتی باشد خواهند کرد از جهت ما دعوی این اجماع نمودیم علماء

و بلوی اجماع بر عدم عمل ما سویی ندایم در وجه که این بالکسر دعوی
ماست یعنی مخالف اجماعات سالک است لیخت مسلم ندو شتم
و اگر اخراج از شریعت نام نمی اند پس این در در خراج از شریعت
بودن رسول سبیل رو میکند مخصوص نقیذ زانی و ثنائت خواهد بود
یعنی رد گفته او از علماء و ما به حال که خواهد بود پس سکونم که نقل
این ملام را در اینجا سودی و منفعتی نیست سوانی آنکه حال محیب با حقار
از زبان رس در لباس نقل این عبارت بود اگر چه کل اما برتر شمع با فیه زیاده
او درین رسا در بعضی قول بعضی علماء را نسبت به او انفس خود خود حاکم
به علماء شریعت و اخوت شخصیت نیست لیست به شریعت سبیل و سبیل بعد از
و بلوی که آنرا ساطین اهل حدیث و از ائمه اهل تقوی است در شرح سعاد
در مقدمات ضروری ذکر نموده که مجتهدان اس بسیار بودند و آنچه که قرار
یافت و باقی مانده از مذایم اهل سنت و جماعت چهارده بن مشهور است
که در اعتماد و اصول دین با هم یکی اند و در فقه و فروع در بعضی مواضع

مختلف و قدیم و ائق این امام اعظم نعمان بن ثابت کوفی است و بعد از آن
 امام مالک ابن انس است و بعد از آن محمد بن ادریس شافعی است و چهارم این
 امام احمد حنبل است و این چهار تن از ائمان دین و مقتدایان ملتند ضبط و در
 احادیث و اقوال صحابه و کلف و تطبیق و توفیق میان آنها منوط به تفسیر
 و تاویل و بیان ناسخ و منسوخ کردن نیاید بدل مجهود و درین باب فرموده است
 احکام بقیاس و اجتہاد انفس و کتاب و تصریح است نمود اند و غیر این
 را جریع بودن این چهار وسیله است و مشایخ طریقت و بزرگان
 انهم ربین مدایب بودند اند و غیر سنیین یکی سابق گفته که کان الامام
 مالک بن نقول یا من احمد الا و ما عاود من کلامه و مردود و محله الارکان
 صلی الله علیه و سلم من کلام این فقیر یا علما و اخرت و خبر این از قبیل
 منظره تلافیه ما استقامت است که با وجود ملاحظه تعظیم این مواضع
 امر السیرت آنچه حرج و تعدیل بخاطر می آید بر زبان بقلم می رود و مثل مشهور
 که مریدی که چون و چرا کند و شاگردی که چون و چرا کند هر دو بحر ابایه و کشاد

بنابر علیه میگویم که کلام شیخ عبدالحق دهلوی باینکه محیب در اینجا نقل کرده چند
مواد است مبادر و یکی آنکه آنچه فرمود اند که مجتهدان بسیار بودند و آنچه
قرار یافت و باقی ماند از مذاهب اهل سنت و جماعت چهار مذاهب مشهور است
میگویم و در این عدم بقا و مذاهب دیگر اهل سنت عدم بقا و قولی از اقوال
مجتهدان دیگر و حکمی از احکام مستخرج از این است پس این خود صحت است
چرا که اقوال و احکام دیگر مجتهدین در اصول فروع در کتب مصنفه علماء
مالا نفعه و لا تحصى باقی است تفسیر مسمی باطلید که تفسیر است مختصر خیر اجزا
مؤلف آن شیخ جلال الدین سیوطی نقل مسکات مجتهدین از آیات قرآنی و
این از کلام ربانی در آن تفسیر التزام کرده است هر کس را که میسر آید ^{در نظر}
نماید که چه قدر ذاهب و اقوال در آن ذکر نموده است و همچنین است دیگر کتب
بر علماء محقق نیست و نیز حدوث مجتهدان ممکن پس عدم بقا و مذاهب متقدّمین
با تکیه نیز موجب حصه مذکور نیست و اگر مراد آن است که تمام و کمال همه مذاهب
از مذاهب دیگر مثل مذاهب اربعه باقی مانده پس این مسلم است لیکن نقی نقایب دیگر

مجتهدان نیکه زیرا که معرفت تمام غریب نقل خود بصیغه خود اسم مفعول
 شروع و تعلیه است معرفت بان حکم جزئی که تعلیه در آن میگرداند است پس
 عدم بقا و نه سب و دیگر بامعنی موجب حمص تعلیه در امر ارجح نمی تواند بود و اگر چه
 که این لامان ضبط و ربط العادیه و اقوال صحابه و سلف و تطبیق و توفیق
 میان آنها منتهی تفسیر تاویل و میان ناسخ و منسوخ کرده میگویم که این امور کل
 بعضی اگر داخل شروع و اجتهاد اند پس چون اجتهاد دیگر امان مسلم دارند
 لامی از تسلیم این امور نیز در آنها لازم آید پس مختصص امر ارجح باین امور می
 ندارد و اگر بخلاف شروع و اجتهاد نیست پس ثابت حمص تعلیه در امر ارجح تواند
 زیرا که نفس اجتهاد مع عدم التمسیح و محو و محو تعلیه است و این مصحح در دیگر
 نیز محدود باقی ماند بلکه این امور را باید ارجح بر تبه اتم رسانند نسبت به دیگران
 پس میگویم که بعد تسلیم دلالت بر فضیلت این و مفضولیت دیگر خواهد کرد و لیکن
 ایشان موجب حمص تعلیه در آنها نمی شود زیرا که سابق معلوم شد که تعلیه مفضل
 با وجود فاضل عاجز با جماع صحابه بهتر است و اگر چه مورد غایت نقل مجبور در سناخ بود

الح میگویم که دیگر مجتهدان نیز غایت نزل محمود درین باب فرموده اند
و انکار آن ملاحظه و سودا و است چنانکه از شرح مسلم منقول شد
و اجابت و احتیاط و غیر محتمل و آنکه در باب و تکیه اتباع محض علی است خارج
از اجتهاد و غیر لازم آن و آنکه فرموده که غیر این از تابع بودن این جایز
و سنیست میگویم که غیر این اصل است مقلد و مجتهد را خواهد مجتهد
با جنها و کلی باشد خواه جزئی و لیکن قول دیگر روی در مجتهد راست نما
اید زیرا که عمل مبطنون خود او را واجب است و مبطنون غیر ما را ایستاد
از تابع نبودن این جایز است و در مقلد نیز منوع چه در باب تحقیق این
است که تقلید هم مجتهد در هر زمانه جایز است و چه در باب باطل چنانکه
مکرر است و آنکه فرموده اند که مشایخ طریقت و برهان آن نیز برین بنوا
بوده اند که اگر ایت مسلم و کلمه منوع مجتهد از موجب صحر مذکور نمیشد
کالا بخفی میگوید غیر موجب سکیر و نیز تحت مدوح و شرح مذکور در
جایی دیگر این عبارت ذکر نموده بجملة مذایب حقه "مجب چون تابع می باشد"

و رساله می بر این معانی نفس است اینها چون در نجایات معانی منقول
 منجم خود به نقل مکرر پس نقل این عبارت خود را قافیه برای
 در حق مسلمانان میبرد اگر در صورت و بلوی علیه الرحمه قد قول خود در
 انجم برین باب بود این عبارت را بدو بار بار مکرر تا که از این
 مایه اجتناب رسید اندک طاق یا مخالف این برای خود اجتناب می نمود
 و الله اعلم انتهى باید داد که بعد از این اجتناب و مخالف این از خود
 این است میستند پس از این نظر بی اولی خواهد بود معلوم شد که مجیب
 فصل خلاصی گشت سخن حق را می پوشد مجیب است مجیب است
 و نیز مجیب است در شرح مذکور و جای دیگر این عبارت ذکر نمود ناچار
 در باب حقه و طرق وصول مندر مفسود و ابواب در آمد خانه دین
 چهار است و هر که راهی ازین راه نماند و درین دریا اختیار نمود پس
 دیگر رفتن و دوری دیگر رفتن محبت و یادگاری باب کارخانه عقل از
 در این سیر و افکار این است و از راه معلومت سیر و افتادین است و از

سنگ برین صریح و احاطه داشته باشد هم در مذنب واحد که اخبار
خود است و کماست روایتی که در لیث احسن و اقوی باشد و فایده اش
انهم و اعم و احتیاط در این اکثر و ادعیه و احتیاط کند و میرا خصصت و مساله
و حلیه اندوزی بر دو روین است بطریقه متاخرین و شک نیست که این طریق
محکم و مضبوط است تا سکنین پس که آنچه فرموده اند که مذایب حق و در حق
و حصول بمقصود و الجواب ثمانية دینا انما است اگر مقصود ازین بطور
با سوای مطلقا مساو المدین بنی پس این قول خود باطل است زیرا که
بیم مجتهدین بر حق اند یاقی در همه دایره و احتمال خطا و صواب در همه موجود
چنانچه در همه کتب اصول و فقهیه بلکه اکثر کتب فقهیه مذکور است و تحقیق این
گذاشت و اگر مقصود این است که آنچه از مذایب متوفائی اند پس چهار اند
پس میگویم که تمام و کمال از دیگر مذایب متوفائی نیست مگر بعضی بعضی از دیگر
مذایب حق هم مائی است و عمل بر این مائی ظاهر حکم تحقیق این نیز گفته است
و نیز مذایب حادث و جهت متاخر از آنچه در این قول برین فایده می آید

منکند پس تقلید درین چهار باطل و آنکه فرمود که بعد از اختیار اینها
 چهار راه دیگر طلب کردن عست است ای میگویم که این هم خلاف تحقیق است
 چنانکه از مسلم و تحریر و شرح هر دو معلوم شد احتیاج اعاده نیست و آنکه
 فرمود که بران حضرت مسالیه مرد مختار اگر همین است که شیخ خاص
 جایز نیست لیکن بعضی این را هم جایز دانسته اند و دلیل ثابت کرده اند
 که آنحضرت علیه السلام مسلمانان را دست میداد گفتن و انیم کثرت و آنکه
 فرمود که راه جلاله از روی مرد و این سخن معتدل است و آنکه لیکن در این
 فیله دخل ندارد چنانکه ظاهر است با آنکه جیل مطلقاً ممنوع و خارج از مدار مجاز است
 چنانکه در کتب فقہ مذکور است و قصد دلالت بر آنست که هر چه است طریقاً متاعون
 و این طریق محکم و مضبوط است میگویم که احسان حضرت ارباب علیه السلام
 در اخذ بنیامین و جایزه حضرت ارباب علیه السلام در مجلس در کتاب
 آمده و در آنکه فرمود که همین است طریق متاعون و این طریق محکم و مضبوط
 است میگویم که متاعون درین مسند با هم اختلاف دارند و محققین بر این

که بعد سرفتن **کمال** دیگر محمد غزالیها و ارجح مساوی اند در تقلید
چنانکه از **رحیم** مسلم و شرح آن در **برسطا** که **کتاب** است و **سبب** که
از **مقولات** سابقه **آیات** رسید که **اطعام** است **طهارت** و **برنگه** **حل نمودن**
برستورات دیگری **دورین** **زنا** **فاسد** **خدا** **لحم** **رفع** **اجزاء**
است **فروج** است **ازان** **در حق** **اجنبی** **کن** **ویر** **شید** **و** **کشت**
مسک **کر** **از** **تحقیقات** **مذکور** **بشیرت** **پوسته** **که** **عجب** **ازین** **قول**
ادعای **فر** **محقق** **کاذب** **و** **در** **و** **غلو** **و** **مفتری** **است** **بشیر** **سایر** **ایمان**
از **اعلام** **و** **طلایا** **بر** **سنت** **محمدر** **و** **طاعت** **مصطفوی** **علی** **حاجتها** **افضل** **صلوات**
و **التبلیات** **ممنوعه** **و** **پرسیدن** **خانه** **که** **حکم** **تقلید** **در** **ارجح** **محمد**
غیر **اینها** **این** **صلاح** **باید** **می** **ارجمه** **خلاف** **مرح** **ای** **از** **قول** **امام** **حسن**
که **در** **منع** **تقلید** **ایمان** **صحابه** **نه** **واقع** **است** **استخراج** **ممنوعه** **و** **بعد** **این** **صلاح**
تا **بعضی** **غیر** **محققین** **پیروی** **کرد** **و** **محققین** **عاجان** **نمودند** **و** **قبل**
از **این** **صلاح** **اصح** **و** **این** **حکم** **قایل** **نمود** **و** **یکسری** **باید** **بود** **که** **حکم** **نموده**

که عمل مستخرج او واجب است و بر استخراج دیگرای حرام من ادعی فساد
 البیان بلکه ایما را بعد دیگر مجتهدین از صحابه غزو تا بین و غیرهم تقلید
 مجتهدیم و مکرر گویای در پی حرمه و غیره جایز میدانستند تا اگر این
 حکم اجماعی گردیده چنانکه از کتب معتبره سئل تقلید ائمه را بر چه نقل صحیح آن
 کز است است این صلاح منع تقلید واجب گذشت و دیگر کرده حرم
 تقلید و در اربعه نمود و محیب با وجود فقدان مرتبه اجتهاد از قول بعضی
 تعدی کرده راه عکس پیروی منع تقلید مجتهدان اینست نموده خدایا
 دیگر ائمه را بر چه مخالف صریح اینست از زمانه فاسد است استخراج کرده
 حکم مستخرج اول اینکه اعدا است مذمب و دیگر ائمه را بر چه خلاف است
 آن الکابر موجب خرق اجماع اهل حل و عقد یعنی حرام دوم آنکه عمل
 نمودن بر استخراجات دیگری بعد از ائمه که مخالف هر یک با مجتهدان است
 این درشته باشد تا جایز یعنی حرام حکم سیوم آنکه مستخرجات بر
 احکام شرعیه فرار دادن یعنی دانستن و اعتقاد کردن

و بزبان احکام شریعه گفتن حرام است چنانکه در صدر جواب ذکر کرده
و در اینجا قید و رین زمانه فاسده و یار زبانی کرده پس این احکام مستخرج
محببت خاصه خلایق صریح اید از وجه زیرالکه حکمین و متعین و متعین
نقول با اینها مگر آنچه این صلاح و بیرون او گفته اند است که عمل
معمول بمذهب مافیه سواء باشد از وجهی که استعداده اگر بوقوع
آیند جایز نیست و اینهم بسبب باقی ماندن این بدایه و اجاع
عالمین آنها اصلا در علم این و سابق بر گذشت که احکام است
جدید بود اید از وجه مخالفند با این قاعده نه مخالف جمیع مجتهدین
سابق مرابع آلات و شرایع اجتهاد را جایز است نه کتاب
و سنت که مسدود مجوز اجتهاد اند چنانکه در کتب اصول مذکور اند و از جمیع
نیز و محکمین عمل برین مذهب مستحبست جایز و درست بکتاب است
و اجماع قاطب فاسلوا ال الذکر و کتاب الله و کبریت و این شامل
هر مجتهد را و اختلاف ائمتی رحمة که عام است هر مجتهد را و درست صحیح

واقع است و اجماع صحابه و تابعین و تبع تابعین به بر حجت اجتهاد جامع شرعی
 منعقد و متحقق پس محرم احداث و عمل بر آن بی شبهه مرام کتاب است
 و واقع اجماع است و شاید و هر خارج از آن پس در اینجا قیاس احوالی
 از شکل اول بر بی اساس ضمیمه تبلیغ یافته که محجب در استخراج احکام
 مذکور رافع اجماع و خارج و شاید از آن است و هر رافع اجماع و خارج و شاید
 از آن داخل و میدات احادیث مذکور مشکوة المصابیح است و نتیجه اش
 خود ظاهر بر این میگویم که هر قول بحیث بعد از اربعه مخالف صریح این
 فقط سر و محیی خلافت اجماع و بطلان است از تحقیق ثابت شده که اول
 محیب بن زید است بعد از اربعه خلافت صریح احوالی واقع است پس فرمای
 از افراد موضوع خود خواهد بود و در معلوم علیه بخلاف اجماع و بطلان
 بطلان نفس خود خواهد شد بر تقدیر حقیقت فلیضهم باز در اینجا کلام
 بطور عمل سودی نیامد و میگویم که اقوال علماء روایتی که محیب بی نیست
 و نهان اینها اگر خود حجت بسته مستخرجات دیگری بعد از اربعه مخالف صریح

باجتهادات این در حدیث مذکور و دیگر ابدام ارجح خلاف مذایب ان الکابر
توار واده از عمل نمودن بران اقوال گفت نفس خود و نفوس ابناء خود کرده باز
احکام شرعی آنها را خارج کرده و این بینه عمل است بر مستخرجات ثلثه مذکور خود
که اینها باطل الصادق و السعد الصامت و چونکه بر مستخرجات ثلثه مذکور
موجب صادق است که اینها مستخرجات دیگری است بدم ارجح خلاف صریح
باجتهادات این چنانکه سابق گذشت و موجب ابناء او و دین زمانه فاسد
علم برین مستخرجات مذکور نمودند چنانکه اکنون مذکور است پس در اینجا
قیاس انصرافی بر منظور منعقد میگردد و موجب و ابناء او عامل بر مستخرجات دیگر
بودیم ارجح مخالف صریح مجتهادات این و این را فاسد استند و ملل
بر مستخرجات دیگری الح رفع اجماع و خارج و شاذ از جماعت است و بر
رفع اجماع و خارج و شاذ از جماعت و اهل و معیلات امارت
مشکوکة الصایح است پس در اینجا هویدا مقدمه اولی را
مانا ثابت کرده ایم و مقدمه ثانیه مسلم نزد یک موجب و مقدمه ثالثه در

ثبوت آن احادیث مشکوٰۃ المصابیح کافی است من حیث اللاحقه فقد
وقع فیہ چاپ کن را چاء در پیش و منع ماقبل چون خدا خواهم که
کس درو سببش اندر طعنه ایگان برو باز میگویم که هنوز در
کلام نجیب خطای باقی است زیرا که در قول و درین زمانه فاسد بر احتمال
است یا متعلق است با استخراج یا بعمل نمودن یا بهر دو بطریق مانع
بر احتمال اول در زمانه تحقق عمل در وقت یا عمل نیز درین زمانه فاسد
خواهد بود یا در زمانه مقدم ازین زمانه فاسد موقوف ازین زمانه امیدار به
دبر احتمال و عمل بران ثالث استخراج و عمل هر دو درین زمانه فاسد خواهد بود
بالجمله زمانه عمل بر احتمال یا همین زمانه فاسد محسوس است یا زمانه متأخر کمال
بخفی بعد ازین میگویم که نجیب این قول را دعا کرده که عمل درین زمانه فاسد
اما در زمان فاسد متأخر ازین بر استخراجات و بکیری رافع اجماع
است و خرج از آن باز گفته این قول جمیع علیه علم است پس باید بداند
گفت که اول جمیع علماء زمانه فاسد خود را تعداد کن من بعد اتفاق

برین قول ثابت نما و گرنه کاذب و در غلوه مغتری خواهی شد و اما
دعوی اجماع همه علما زانکه تناظر بر اجماع برون عمل زانکه تناظر اجماع را
کار بر ذنوب تر خواهد ساخت و مغتری بود شش متعین خواهد کرد زیرا که
این مسلم علم با حجت است هر گاه از سراج امور که میداد از ارباب را که الله
علام بخوبی اگر کسی بدید که مراد چیست ازین زمانه کمال زمانه تناظر از قرون
تلقیه است که در بیان شریع میشود و آنچه بنده الله زمانه را مانع از استنباط
و عمل بر این میگوید حال آنکه کمال زمانه که بوقت غمزدستی و بیعت شریقی
میشود و صواعق محرقه از غضب صریحی نقل کرده اند از غمزدستی و
قال الامام ربیع بن ابراهیم فی طر الحوام علمه و من لم یعمل ذلک ^{تخصیص} ^{مخصص}
که بوقت ظهور من یا بدست تا که زمانه فساد است چه قدر در عیبه شده
و تا کی یکبار در ظاهر علم زوده تخصص و کسوفی و کمال اجماعی و علم
است باطنی عالم است زیرا که غیر علم است باطنی که بر دو صاق است که علم
مظهر است با حجت بر استنباط و اظهار علم و عمل بر این است چنانکه فی الجمله

لعنة الله واللائمة والانساجعین ودرین کلام معجز نظام غور پیدازگشته
 تلیطه العام علمه من افاضه عالم سوی ضمیمه عالم از خاطر نماید و درین که افاضه برای
 تخصیص و سبب نماید و کمال بجز در علم استیلا علی عالم است زیرا که غیر علم
 استیلا نمی تواند صادق است که علم منظر است باولی دلالت برین در حقیقت
 آن اظهار بلکه نقل نقل علم غیر عالم است پس اگر علم استیلا علی منجز منجز
 نباشد لا نقل را بلکه منجز را در ظاهر بود و برای همین نفوذ و تلیطه العالم
 العلم مع اختصار و ظاهر است که علم با ظاهر علم بر این علت است پس استناد
 و عمل بر این بر دو زمانه فاسد علی زعم محیب کمال تا به مطلوب است
 گردید و الله قال اعلم سراد بر اوله صلی الله علیه وسلم اگر کسی گوید که استناد
 و عمل بر دو درین زمانه فاسد محیب منوع نیلوی بلکه مخالفت از وجه
 استناد منع میکند خواهیم گفت که طایر است که قول مخالف را بر وجه حلا می
 دیگر مجتهد در دفع برع رفق اتم و اکل نباشد چنانکه بر مصدر فردی
 محقق نیست علامه در این زمانه فاسد را اظهار دیگر ضبط کردن اند و در تب

خود ذکر نموده اند پس در جواب غلام گفت که بدون اثبات نقل
صحیح این محروقات است و محیب مدعی است و از سبب احتمال باقی نیست
از اثبات و نقل صحیح او را چنانچه بعد میگویم که از اجماع اربعه تأملیه
برای آن مجتهدین یک عمر موافق دیگری بود و شفق بر آنکه عمل بر قول
خواجه موافق ادبانه خواهد مخالف جایز است لهذا در آن عهد کس بر نقل
مجتهدین که میخواست عمل میکرد و عکس از مجتهدین دیگر و صورت مخالفت
با خود و بر او کاری میکرد چنانکه گذشت پس از آنکه مجتهدین اجماعی بر جواز عمل
نکردند منعقد گردید و از میان اندام که که اجماع است علماء بر آنکه عمل نمودن بر استخراج
دیگری در زمانه فاسد خلافت اجماعیه محقق اجماع است موجب دخول در آن
و قول بانگراین ارفع اجماع است و خروج است از آن و در حق این چنین گفت
و این قسم فاعلان و غیره شد و در گذشته فلبضهم فانه و قیود
با تأمل حقیق اقی با ندرت کلام دیگر و آن این است که محیب فاعلان
بر استیاد و اظهار علم و عمل بر آن است چنانکه میفرمودند

در مستحکات المصایح مذکور است عن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
 و سلم یبایع علی الجماعة و من شذ شذ فی النار و نیز در آن مذکور است
 و عنه ربه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله انبیوا اسودا و اعظم
 ثامنه شذ شذ فی النار و نیز در آن مذکور است عن ابی ذر رضی الله عنه قال
 قال رسول الله صلی الله علیه و آله من قار فی الجماعة شبرا فقد خلع رقبته الا سلا
 عن عنقه فخر نسیم صلی الله علیه و آله یکر احادیث مذکوره محققین بر اجماع حقیقت
 که از کل و صیغ حاصل میشود و حمل که در بعضی دیگر به جماع اگر می کنند
 یا اشین از کل فتخلف باشد نیز داخل احادیث مذکوره نموده و در جماع
 امیر ارجو و داخل و بعد احادیث مبارک بالا اتفاق برایت اگر کسی بگوید که مراد
 بحب این است که چون در آب سوا یا ربه حدس شود و اتباع آنها از روی
 زمین معروض گردید پس تمام وقت مطلق که عبارت از اهل سنت و جماعت
 است چنانکه از اصول ردی مفهوم میشود مخیر در اتباع این چهار مرتبه است
 و عمل بتمام احکام شرعی مختص باعمال متعین مذکور است پس اجماع

قوی و فعلی بر قدر مسرک مان در وجه منفرد گردید و مرکه اعدای در وجه باطل است
زیرا که اگر اعدای مذکور می باشد لازم می آید اتفاق است باطل و ضلالت دین
مستحق است کدشت اینجانب است علی الضلالت مابعدی طاهر یعنی در اوقات اجماع
اربعه در دیگر محبت دین نیز بودند حق و در وجه منحصر بخوار بلکه در جم و امر و بعد از آنکه
سوی اربعه دیگر نیز است مانند حق در اینجا مستحق شده بعد از این اگر کوی
در وجهی حادث شود و ضلالت اجماع مذکور قوی و فعلی و عمل این صلوات اجماع فعلی
حوائج باشد و همین است مراد مجیب در نه اسما کیوم که هر چند نقل اجماع
که در حصول کرده اما از این تقریر می کنند معین عدم بقا و قوی از اقوال دیگر
و انکار عاملان این اقوال را اس منوع است از اثبات آن ماست
در سلسله تحلیف ششم و دانسته در کتب اصول و فقه اقوال غیر از جم
نقل کرده و جمع میکنند و در بعضی مواضع موصوفه و منصوص می نمایند چنانکه به
ما این مخفی نیست کسیت که هم افراد اهل سنت و اهل بر سیل استغرق حقیقت
سوی اعلام اغیوب جل شانہ دریافت و طریق عمل بنا بر اوید تا حکم کند

که هم قایمان اسماء بود اند فقط حضرت خضر علیه السلام که در وجود این بعد از او
 به شکل نیستند و محققین مجتهد مطلق غیر مستلفین و تابع ابرار و
 دانشمندان و محققان و دیگران و حاکمان و اداری اکثریه مسلم و کافر
 اکثر مداخل را موجب و میرست علی التحقیق زیرا که مراد از جماعت و سواد
 که در حدیث واقع است کل و جمیع مراد است فی المسلمین و المسلمون
 باجماع اکثر قالوا اولادهم مع الجماعة فمن شئت في اننا قلنا محمول
 الاجماع ای علی اجماع الكل بنا علی انه مسح المواقفه بعد المواقفه لانه
 ای باشد من استند بقدر و توشش بعد ما کان اهلها بس لازم است
 که این باشد و قل شد و داخل جماعت باشد و درین وقت جماعت
 عبارت از کل و جمیع خواهد بود و فقیر بگوید که همچنین است من فارق الجماعة
 لان المفارقة بعد الجمع والمواقفه فافهم و نیز معلوم که اکثریه مستلزم خضر
 و اقلیت مستلزم نکلان نیست و اگر نه لازم می آید که من جانب معاویه
 می باشد و نکلان بجانب امیر المومنین علی ابن ابی طالب و من جانب کس

امل حق بدین نیست و نیز حق بجانب ترید باشد و عاقلان در اینجا
حضرت امام حسین علیه السلام قول بدین تنویر کمال کم این است زیرا که در

مسئله بیست و نهم بر علیه اهل بدعت و در پاسخ دعای امام حسن علیه السلام
در این باب است جواب مسئله مذکور که خبر یافتند و در این باب

انست جواب با صواب مسئله مذکور و کذب جواب محیب و مضیق که
تخریب یافت پس نیز که بعضی اهل مدراس مسئله اولی بدین عبارت ذکر

کند اند که اینها و مستقل بعد از اربعه حایز الوقوع و الشیوع است قبل ظهور

علیه و علی الله الصلوٰه والسلام که کسی بان دعوی کرده یا فقط اگر چه مفهوم

این عبارت و آنچه مذکور است متعارف المعنی است و در جواب این آنچه

ماد ذکر کرده ایم کافی است لیکن چون قاضی صاحب کلال مدراس که علو مرتبه

و سمو حسب جایگاه است با تعیین و الاصل معتقدای بشریت

اجابت ان و اجابت اکثر سوالات راه ناصواب پیوده و طریق غیر

تحقیق مسلوب فرموده اند ان بنیت اظهار حق گشته و مناظره آ

جواد قلم مودت رقم در مضمار تحقیق جولان نماید و میره فرح حاکم
 محبت سلسله بر مرکز حق گردد از اینجا که شیوه مرضیه علماء کرام اذعان
 حق و تسلیم صواب است معذور خواهند داشت و چونکه اجمال شده و خطا
 بیشتر از کثرت در هر دو جانب متحقق نگردد نظر بخصوصیت شخصی از نظر
 راجح و غالب پس اگر آثار اقلام خلاف مذکور و قابل ملامت دانند و نخواهند
 بدین بیاعتنا و ت ایستادارین شده بر مواضع زلال و خلل نیاید
 بنمایش راه صواب اعانت فرمایند تا اعدای تعاونی البر و تقوی
 و تعاونی الاثم و الاحدوان میفرمایند جواب از سوال اول اینکه
 اجتهاد مستقل بعد محبت دین اربعه قبل ظهور مهدی و عیسی علیهما السلام
 اگر ضرر جایز است بحوار عقلی اما جایز الوقوع و التشیو ج نیست و احداث
 مذهب خامس درین زمان مایع موجب تشمت و تفوق اعمال است
 اقول و بالله التوفیق و مولاه لوقع العبد الضعیف فی البیر العمیق که
 کدام کس دعوی اجتهاد مستقل نموده که قاضی صاحب با حلت سوال جواب

اینقدر خود را تکلیف دادند و در بیان راجع به بر او کلمات طبعیه نوشتند اگر کسی
مدعی اجتهاد مستقل است بگویم که او را تا به این حد رسانند من چه سوال
و جواب بر دارند پس محقق نماید که آنچه در جواب محیب اول مذکور است
در دفع جواب محیب ثانی کافی است تر و تندی می بیند لیکن به لحاظ اعتدال
او نامه و طابع تصریح بدفع جواب ثانی در سبیل اجمال لازم آید و گویند رافع
شود پس بگویم که عطف علی بن ابی طالب علیه السلام بر حضرت مهدی
غزو عن ابائمه الکرام علیه السلام جواز و نوعی و جواز شیعی من حیث المعنی قرار
دادند اما وجود آنکه نزول جناب نقاب ایشان علیه السلام در عهد برات
هم حضرت مهدی غزو بعد ظهور جناب مدوح اعظم خواهد بود چنانکه در
احادیث برین دلالت میکند و احتیاج برین عطف هم نبود زیرا که در
ذکر اینها بطریق است صریح دلالت میدارد بر آنکه فتوی حضرت
بنی مریم علی نبیها علیه السلام و اجرای احکام شریعت بر عهده باجتهاد
مستقل خواهد بود و کلام لا یخفی و سابق برین صریح مسلم بود منوع بود که حضرت

عیسی بن مریم علی نبی وعلیه السلام اجرائی احکام شرعی بالکلام حق
 خوانند و خود پس محبتی را در دست از اول و بعد بی ضرورت و بغیر داعی
 مذکور غیر تحقیق اختیار نمودند و گفتند اینها قول جناب و حق را باشد پس
 لازم بود که این قول را مع دلیل وی ذکر میفرمودند و معلوم میشود که ذکر حضرت
 عیسی بن مریم علی نبی وعلیه السلام باز هم عدم ضرورت و اگر این دعا
 که در سوال فوقه ذکر این واقع نیست چنانکه گذشت محض برای بیان قول
 حق است و راجعاً و الهام بخداست و آنکه بعد از اعتراف بحجرات عقلی و حق
 و قوی و جواز نسبی و قوی و محقق ما و کلام در احکام شرعی است پس
 اعتراض از قیاس جواز شرعی هر کجا سخت نماندیم مقام است معیناً
 الا و مدار کار در تحقیق جواز و قوی و نسبی و عدم آن بر تحقیق عدل
 و شرایط وجود و عدم تحقیق این است بلکه بر جواز و قوی و نسبی و قوی
 وجود است و عدم جواز مذکور پس حکم بر عدم جواز مذکور عدل وجود است
 اعتراض ذاتی است که اجماع بر عدم اعتباری است و اینها ظهور حضرت ایام

ایام حق

هام مغز و از شرق تا مغرب و از جنوب تا شمال حکم حکمت و رحمت با غیب
محض و معاد و کریم و اله بر اخصاص و علقه و در محسوسات و بیانات
حضرت العزیز چون طاعت و ایح دلیل شرعی و عقلی در حکمت این منکر
میست نمود باید بینت و در نفس نادان سیاست اعمال و انداز چون رافعی
تعالی و حجة الاسلام رحمه الله علیه در بیان خود این ادعا کرده متاخرین
محققین قبول نداشته و کرده چنانکه گذشت و طرفه انکه بزرگواران منکر
نیز گویان با سفر ناقص حکم با نقص و وجود اجتهاد مستقل تا عهد خود کرده
و محبت اسناد این با وجود عدم دستبازی انقسم استغوار ناقص که هم
در وقت بزرگواران مذکور بود تا عهد خود بلکه تا وقت ظهور حضرت مهدی
کلام بعد از جواز وقوعی و شیوعی نموده و هیچ دلیل شرعی هم ذکر کردند
نموده حرف و دعوی منع اجتهاد بر عکس قول رب العزیز جلالت و اعلم
نفس ما ذالکب خدا از بعض منکر مجهول نقل کردند و انقسم کلام از
لایق مافرو بر اصل دورت و آنچه در صورت دلیل ذکر نمودن لیاقت

عجیب ندارد چرا که احکام شرعی بجز آنچه از پیش شرعی ثابت نمیشود و خوانند
 و عدم جواز اجتناد از احکام شرعی است باقی در موضع خود معلوم خواهد
 کرد و بدین است که حاصل ملامت آنست که از بجایا امور از یکی جواز اجتناد
 مسفل دوم جواز شریعت آن سیوم نفس الوقوع چهارم خود شریعت
 بعد الوقوع نفی و اول بلکه سیوم هم غیر مسلم دفع و باقی مواخذ عطف
 بر آن است و نفی امر چهارم تا زمان حال مسلم و علم نفی تا سنه آن
 در زمان مسفل محض غیاب علام الغیوب و حدیثی است که
 و اما اگر سیوم پس تردید باشد تحقق آن واجب ضروری است بلکه وجود
 و عدم آن در هر زمانه و قاطبها شرعاً از کای قیامت و نزد جمیع
 هر چند تحقق آن ضروریست لیکن نفی آن هم ضروری بلکه وجود عدم
 آن در هر زمانه ممکن و جایز خواهد گذشت و بتزور و قول محبت می
 دانسته نقل کرده است نه الجملة اعاده کرده خواهد شد از آن امر فای
 آنکه فرموده اند که احداث مذنب غایب در بین زمان فاسد موجب نیست

و تفرق اعمال است محقق نماید که اینهاست احتمال و خارجی که یکی تفرق نیست
نظر مطلق است بر وجود و امکان این قبیل مذایب خاص تمام اعمال کل است کما
اقول نیست و تفرق بودن مذایب خاص حادث شده هیچ اثری
تفرق گشته و دیگر با نظر بشخص واحد آن و این دو احتمال دارد یکی آنکه
سابق این شخص عمل بر مطلق یکی از مذایب سابق می نمود و احتمال دیگر آنکه
گذاشته بر یکی از مذایب سابق عمل نماید حال احتمال دیگر نیز اگر چه حالا اگر عمل
برین خاص هم عمل نماید کرد پس میگویم که این هر قسم تفرق اعمال لازم
نقد و اجتهاد است و زیاده نیست و تفرق لازم زیاده عدد و اجتهاد
است مثلاً چون دو مذایب شد مذایب برین دو مذایب واقع شد
و تفرق نیست از اول مرتبه واقع گردید و علی هذا القیاس مذایب ثلثه
در رابعه و خامسه و ششم چرا درین هر قسم نیست و تفرق جابر واقع
در قرون ثلثه و از منه صالحه شود و اینجه از آن شریع مبارک در قرون
ثلثه محبت فریب صد بلکه زیاده بودند و مقلدین است بر قول این

که میخواستند عمل میکردند و یکس از جهت این افتوت بر یکس از عالمین الحار
 خنک و نماند اجماع بر جواز این تفرق نشست و افع شد و منعقد گردید بلکه
 این تفرق نشست مصداق رحمت الهی است چنانکه تفصیل این اجمال و تحقیق
 آن از کتب معتبره اصول در رد جواب محیب اول سابق مذکور گردید حاصل آنکه
 بر چند احداث مذہب فاسد موجب نشست و تفرق و موجب آن در شرع
 باطل است بلکه قول سطلانی آن در شرع باطل است از روی کتب معتبره
 اصول فقہ خواند که نشست باقی ماند و در کلام از قید درین زمانه فاسد پس میگویم
 در زمان صالح تعصب نبود بر کس بر قول بر جهت عمل میکرد و در زمان فاسد
 تعصب واقع شد و دایره عمل تنگ گردید تا آنکه حنفی را از عمل بمذہب
 شافعی و بالعکس منع میکند چه جایکه طالب حق را بگذرانند که عمل بر مذہب
 جدید پس احداث مذہب جدید در زمان فاسد افتوت موجب تفرق
 چنانکه در زمان صالح بود بنا برین تحقیق قید درین زمان فاسد ناملازم حکم
 است موجب نشست و تفرق که لا یخفی که حدیث احداث مذہب فاسد که

دلیل جواب ایضا ذکر کرده اند در کمال متقطع است و مذکور نیست پس ذکرش
مستحب نبود و معینا بودنش موجب سب و دلالت بر استحال عقلی است بلکه
بلکه بر امکان عقلی آن دلالت و وجه و خاتمه جواب ذکر کرده بود بحث
تصریح است بتغذیه در استحال عقلی آن باید دانست که محب اجتناب و مستقل بود
از بعد از حضرت عیسی بن مریم علی نبیا و علیهما السلام و حضرت امام مهدی
هم جایز ندارد و احادیث مذکور در حق هر دو حضرت مذکورین هم ممکن
می شود بحث تصریح نمودارش بسبب تنجیاب منقذ من جمیع سادات کرام
را و لیکن ابن غیر مسلم است چنانکه خواهد آمد از ادوات الله تعالی پوشیده ماند که
مابود دلیلی برین مذکور نیست پس این دعوی بلا دلیل نیست و آنچه از
معاد وحدت خواهد آورد که راهی ازین راه اخبار کرده براه دیگر و حق
موجب بن ریطی کارخانه عمل است مراد از آن عمل بدین شاخه است
لذا بعد عمل بخدمت حنفی سوره احادیث مدبر غاس لا لا یفی
میفرماید قال فی اصول الاعمال من مذنب بعد التقلید بمانی مذنب اخر
فاكثر العمل علی انه لا یجوز بشهوة النفس و اتباع الهوی و تنسیح العمل

اذ ارجح مقده مجتهد الاخر في اعتقاده اولى الفصل والا حيا واد الورع اكثر
 في مذهبه اذ ابتلى بواقعة صغره وخرج عظيم لا يكبد المخلص منها الا
 بالعمل بمذهب آخر وعليه حجة الاسلام قدس سره فقهر سلفين ^{كه} ميكو
 چون كلام از عدم جواز اجتهاد مسجل و احداث مذهب بود پس
 اسفل از مدعی بدی ذکر نمودن موقع است معذرا تحقیق این
 مسئله بیست و نه رشته است و حاصل كلام مذکور اینست که بیست و نه
 آرایع هویدا و تسبیح اخلاص انتقال جایز نیست مگر و قبله ترجیح حقیقه مستقل
 ایة ظاهر در اعتقادی ابا فضل را حاصل از بای و درع در آن تصور
 نیست را بخلص از واقعه صغره و خرج عظیم درین مسجل است بایه پس
 درین صورت است و اگر هیچ یکی از اینها وجه تحقیق باشد انتقال
 نزد اکثر عالم بر نیست فقیه میگوید که برای انتقال از مذهب بدی هیچ وجه
 و بکس نیست سوائی آنچه مذکور شد و دان این است که چون حقیقت و ترجیح
 مذهب دایر است و از طرف شارع حکم ثابت و اختلاف علماء
 رحمة و الترام مذهب معین بدون الترام شرع غیر مبطل کس شرع

چنانکه در خصال کفایه همین داشته شد پس بود بر یک مذهب ترجیح
بلا مرجع است کما یلی بر یک مذهب عمل میکند و گاهی بر مذہب طریقی
میرود و گاهی از طریق دوم و این لازم نیست که طریق اولی را بر فساد
و کبر فطری شود و احکام شرع خصال کفایه است و دو عبادات طرق مساوی
و حصول اثر آن مقصود که گاهی یک طریق میرود و گاهی از طریق دوم و این
لازم نیست که طریق اولی را که مسلک میزد همیشه همان طریق رفته باشد
ازین اگر همیشه عمل بر یک است نباید که رجعت و جواز انتقال بگذاریم و نیز
هم اعتقاد کنند پس این را خود بنویسند و یا اسکمه حق یعنی ما اوست
رای المجتهد مردم مجتهدین است و بمعنی حکمی معین که موجب در اجماع
است و سبب اتمام است لسان در شرع یکی است و دائر در هم
است پس مکتبی بنماید که شرف فصل عمل بر این حکم معین حاصل
نماید و این مقصود نیست بدون عمل بر همه مذاهب و اقوال مجتهدین
پس بنظر اعمی نیز انتقال از مذہبی بزم سبی جایز باشد و او را طال

نتایج رخص سابق که در شش ملاحظه باید فرمود خصوصاً کلام شیخ که بر سر و انصاف
 باید نمود که باید درین مابین سست کلام بجز نظام است میرا معسر
 و احوال از این نظر باید و او آری اتباع هوی و شهوة نفس جایز است
 که موجب بدله و معصوب بد که است قال الله تعالی قد افلح من زکله و قد
 غاب من و سها یا قی ماند اینکه اختلاف اکثر بزرگوار علما دلالت میکند بر اینکه
 استعمال مذکور شبهة نفس و نتیج رخص و اتباع هوی بجای علمای متقدمین
 این اکثر علما جایز میدانند الا وقت رجحان حقیقت مجتهد آخر در اعتقاد
 این معصی الی آخر ما قال که درین اوقات این استعمال را این بعضی جایز
 نمیدارند و هذا کما تری چنانکه و با طریق التأخر فی التخصیص و التعمین
 بنهیب واحد و هو الاقرب ای رفع الاستسار فی امور الدین و الاحتیار
 من اللذایب ما یشاء و غیره پس معلوم میگردد که این هم بطور کلام سابق در
 در مقصود که آن جواب سوال اول است ندارد و معجزه حاصل آن تقریب
 تقابل دین محمد اکرم که در مذمت بجزایم خود حقیقت و اعتقاد و نقل

رایج و مطعون گردد و باید عمل مذنب خود موجب حرج عظیم و سب و دفع
در واقع صحت باشد و عمل مذنب غیر موجب حجاج از واقع صحت و سب و دفع
حرج عظیم نبوده و باید در سب غیر زیادت فصل و احتیاط و دفع و در سب
خود مقصور است و فلت احتیاط و دفع می بیند تا هم محمود بر مذنب است اما خود
این مقدار لازم است و عمل بر مذنب دیگر رود و مذنب خود بطلان خارج
ثبت مخفی نماید که از اعجاب طریقی است که دیده و درسته عمل بر باطل و باطل
و قلیل الاحتیاط و قلیل الوریع لازم باشد و عمل غیر مذنب و سب معنی حق در
فاضل و کثیر الاحتیاط و کثیر الوریع روا باشد و نیز احتیاط و دفع صحت عظیم
نماید و دفع این واقع و حرج عظیم سب عمل بر مذنب دیگر نماید و حال آنکه
حرج در دین مرفوع است است و در تکرار احکام و اختلاف علماء اعدایم
الهی مندرج نمود و باینکه گمان نداشت انتقاع و تضیق الرحمة الواسعة من
از رب الرحیم و حال انتشار امور دین و در قول سابق مفهوم گشت
بل منع بعضهم عن التقلید غیر الایمه لانتفاء مذاهبهم و تنصیح سالکهم

بقدر کین بگویم که این قول را هم در مقصود مذکور مدخلت نیست مع هذا
 حال تخطیه این بعضی با لام علیه مذکور است فلیراجع فیفسر فیست
 بل عن احداث اجتهاد اخرفی هذا الزمان بسبب الایات البطلین واقع این
 الدین و محاربه اجتهادات المجتهدین بقصد حجب بستم و هم ارا
 الدین که این کلام را قطع نظر از صحت و سادان در مقصود نظر
 است پس گفتا بر همین مناسب بود و پیشنهادی که این عبارت مع
 است بآنکه مردم جمهور احداث اجتهاد آخر درین زمانه جایز است و
 ممنوع بی فقه با حکم من حیث لا یسکر باز بگویم که این زمانه که اباد
 ظهور من مروج است عالم را اظهار علم خود واجب است بعضی فلیقله العالم
 علیه الخ و کانی اظهار در احداث اجتهاد است و نیز احداث اجتهاد جائز
 است که درین زمانه واجب گردد و چونیک در کتب اصول مذکور است و نیز
 سابق ذکر شد پس منع این بعضی ممنوع و نارواست و می شود
 البطلین این بسبب الایات المحققین است و درت الایات البطلین

مسدود باشد بلکه بگویم که چون جمهور و مورد علماء معتبر است اجتهاد
در زمانه طایع الایات و شیاطین را جایز میدارند بطلان جواز
که وجوب را هم شامل بدلائل که هیچ قطعی جایزه در کتب اصول مذکور است
منع یکس مجتهد را لایسم و احوال را و ابواب مبطلین نمی دانند
بلکه بگویم که اکثر مذموم مبطلین و لعون است مروج و خالین و رافضی
مجتهدین سابقین و قوی یافته چنین هر یاهن نوایح مخفی نیست لهذا امام
اعظم علیه در فقه اکبر ضبط عقاید اهل حق و فروع اند و همین قسم دیگر مجتهدین
و علماء متجربین عقاید و اعمال حقه ضبط کرده اند و عقاید و اعمال باطله را از میان
اند پس ابواب مبطلین را و سایر مدعیین اگر علت منع اجتهاد میشد
اجتهادات این بر کوار این صورت و قوی میگذشت و قول من و معاوضه
اجتهادات المجتهدین به معکوس و بی محل است یعنی باید مسدود
نباید ساخت بلکه مفتوح باید کرد زیرا که معاوضه یک قسم سائمه است
و اعمال مجتهدین با هم مشهور و در کتب اصول و فقه مذکور این را

صلاحیت دلیل منع احداث اجتهاد نیست باز میگویم که احداث اجتهاد
 درین زمانه احتمال دارد که موجب فساد این زمانه شود چنانکه در
 عهد حضرت امام مهدی نه خواست و کدام نص شارع را فاع این خود
 احتمال است اگر تردید است بعضی بیان رسانید و قول وی بقصد
 ما بنهم و بدیم اركان الدين میگویم که این خود است و است صوم و صلوة
 و علاقه قرآن بلکه خود بقول بیدین قول همین است ممنوع است و لیکن
 کسیکه اوراجب رایست دینی است پس نیست تا بس اركان دین در
 کرده اجتهاد نماید هر چه ممنوع و ناروا خواهد بود و تعقل امام الحرمین
 به اتفاق المحققین علی منع العوام من تقلید اعیان العصابة و غیره
 میگوید که جواب این منقول از مسلم و صد شرح آن مفصل گذشته است
 رجوع باید کرد میفرماید و طریق التوسع العمل بر دایره محارقه فوسعه
 منه القیاسها اقوی الی ان لیضطر الی قول غیر ایاه لان الضرر
 منج المخطورات انتهى فقیه کفای میگوید که هرگاه طریق توسع
 عمل است

علت بدایه قویه دلیل آن اقوی باشد پس قید من مذنب باطل باشد
زیرا که حارث است که اسمم روایت در صورت خاص در مذنب خود نیست
نشود بلکه در مذنب دیگر موجود است پس طریق توجع بلا اضطراب در حقا
عل مذنب و بکارت خجانی در نقل مذنب اکثر علما از حد سحر هم اصول
الرضا ذکر کرده و ذکر پس قدر اضطراب نماید که در مذنب خود روایت
قویه یافته نیست و این را در شمع غروره مذکورید هر که در شرح عبارت یک
مذنب خاص نیست پس قولی لان الفروقات مع المخطوات علامت
است و گفت نقاد حدیث بنویسند در اینجا تمام عبارت نقل نماید
کرد این منقول لفظ بلفظ مع جواب این سابق مذکور است و عان
ان فایده ندارد مرجحت تأیید رد و قال شیخ الحدیث لاکم سیوطی رساله
الرد علی من اهل الارض ان التحقیق فی ذلک ان المجتهد المطلق اعم
من المجتهد المستقل و غیر المجتهد المقتد فان السفل هو الذی استقل
بقواعد نفسه و بنی علیها التفقه خارجا عن القواعد المذدقة و هذا شی

مقدم در بل لواء الله ان اليوم استخ عليه لم يخرج من علي غير
 من غير من قول وی و هذا شری مقدم بر محقق نماید که محققین
 این را قبول نداشتند و در کرده اند و حکم بالغیب قرار داده اند چنانچه
 از شرح مسلم و نیز در یافت شد پس قابل اعتبار نیست و قول وی استخ
 علیه لم يخرج پسیند نماید که برای عدم جواز انتفاع دلیل شرعی در کار است
 و ظاهر است که کتاب الله دست و اجماع درین حکم ثابت است و من ادعی
 فعلیه البیان و چگونه باشد و حال آنکه خالیه در هر زمانه وجود محتمل
 بر خلاف نزع و فهمیده واجب میگویند چنانکه گذشت و می ایستد
 از دلیل شرعی مذکور میشود حال آنکه این را مندرج خود قرار میدادند
 و جمهور در رد مذنب چنانکه مذکور شد و نیز می در حق حضرت علی
 بر م علی بنیاد علیها السلام و حضرت عبید اجتهاد مستقل تجویز
 نمیکرد و استناد اجتهاد هر دو حضرت مذکور فی الزاد له نکتہ مذکور
 فاسد تر است زیرا که خود وجود داده مذکور است پس استناد

از کجا خواهد بود و بخیر کجاست محل وی اليوم فایده ندارد کمالا بخیر و
دلیل رابع که اجتهاد است انهم مخقق نیست و بر تقدیر تحقیق کفایت میکند
زیرا که منع اجتهاد مستقل که بدلیل ششمی جایز است باجتهاد و یکدیگر مجتهد
و انهم غیر مستقل ثابت نمی تواند شد کمالا بخیر و قید عدم استقلال از آن
کریم که منع اجتهاد مستقل را میسر از بعد دیگر محبت بن مستقل منقول
نیت من ادعی تعلیل بیان می شود اما قال ابن ابرهیم فی کتابه اصول
المذاهب و قواشده الادله منقوله عن السلف لا يجوز ان یکذب فی الاعمال
خلافا انها انتهی بعبارة غیره که این حکم محض است و دعوی
بلا دلیل زیرا که مخالفت از اصول و قواعد منقول از سلف مخالفت اجماع
و حدیث است و این یکی شبهه جایز نیست لیکن این در قواعد و اصول منقول
مستصواب است و در مختلف فیها پس مخالفت این مختلف فیها چرا و
نباشد و یا مخالفت اجماع مرکب است چنانکه در قواعد مختلف فیها و این
تردک است بلکه اجماع مرکب منقول اصحاب میداند جایز خواهد بود بلا شبهه

و شک نیست مخالفت و عدم جواز احداث الخلاف بسیار است
 که مقتضی این همه قواعد و اصول یک را که در نفس الامر ممکن الوجود بود و نیز
 کردند پس هیچ قاعده و اصلی با اینست و علت که مجتهد شاهرانی ملاحظه
 کند چنانکه در ظاهر جواب تقلاد این نیز ذکر کرده پس میگویم که این ادعا
 محض است و حکم غیب از کجا معلوم شد که هیچ قاعده باقی نیست و مهم شتو
 شد از مجتهد سابق در اساس قواعد و اصول و سپس قوانین بدل کمال
 مرتبه میکنند تا آنکه در نظر اوج اصل قاعده صحیح باقی نمی ماند و گرنه از این
 احاطه میکرد و ذری شود پس مجتهد متاخر می آید و قواعد و اصول را که از
 مجتهد اول متروک شده اند استیلاک می نماید و برای خود قرائت
 کلیل بعد فرض تعیین عدد صد ملامت ترک الاول للاخر و بر صد مجتهد
 بلکه زیاده گذشته اند چنانکه گذشت پس میگویم بعد فرض تعیین عدد
 صد ملامت که در دهم مجتهد هم قواعد مستوجب شده بودند بر ماه صدم
 اند استیجاب همه گذشت پس اگر صد و یکم بیاورد برای او هیچ اصل
 و قاعده

و قاضی باقی تائید است این تقریر را بی دلیل نقل و شرح می کند ام عاقل قبول ندارد و باز
بقدر تسلیم میگویم که قول این برهان بر تقدیر حجت به بعضی اصداغ مذہب لائق
نیکند و هر زمانه شاخه نه منحصر و زمانه فاسد موجب سبب اداغ مذہب فاسد
بقید و رین زمانه فاسد بغیر کون چنانکه عجب نقیض کرده لغو است و نیز منتقد
است منتقد اجمال باصداغ حضرت امام مهدی علی و علی بابا اکر امام افضل
النجیه و السلام و قال الامام محی الدین النووی فی روضة الطالبین الناس کا
المجتمین علی انه لا مجتهد الیوم فلو منعنا تقلید الماضین لکننا الناس جاری
انشی و ما کم که در زیادت کاف تشبیه و حفظ المجتهدین شایسته بفرقی
سیان عدم علم مجتهدی و اینکه اول منحقق است نه ثانی و اداغ است لعدم حجت
قول امام توالی حجة الاسلام و قول فضال و راضی که نطق حکم بنفسی مجتهد در
زمانه خود نمود انه و لیکن این قول امام نووی و با جواب موجب مطابق نیست که
لا یخفی پس ذکرش لا فاعل تحت است و قال المحقق صاحب الباری فی
جاریة السلم تحت قوله يجوز غلو الرمان عن المجتهد شرعا فلا فاعل لا و التمر

بما قل استدلال عده فی المجتبه مطلقا سواء كان مجتبه از الذمیب او مجتبه
 بالذمیب وهو المطلق خلوا ارباب عن المجتبه المطلق قطعا كما اصاح به الامام
 القرائی و الافعال و الارافعی فشرکتهم بغير تحریر محل التراجع بدو احتمال فی تواند که
 احتمال اولی آنکه چنانکه میگویند که وجود مجتبه مطلقا فی الذمیب باشت را مجتبه
 یعنی ای مجتبه مستقل که انرا مجتبه مطلق هم میگویند در هر زمانه ضرورت
 و خلوزمانه از همه اقسام حجتیه جایز است و شرع و جمهور میگویند
 که خلوزمانه اقسام جایز است اما چنانکه خلوزمانه از مجتبه مطلق پس متفق
 علیه است میان خابله و جمهور احتمال دوم اینکه خابله میگویند که مجتبه مطلق
 که انرا مجتبه مستقل هم گویند وجود آن تخصیص در هر زمانه ضرورت و خلوزمانه
 از مجتبه مطلق بی مستقل جایز نیست از روی شرع که وجود مجتبه فی
 الذمیب بوده باشد که این کافی نیست و جمهور میگویند که وجود مجتبه
 مستقل در هر زمانه ضرورت و خلوزمانه از ان جایز التفاء بالمجتبه فی
 الذمیب او المجتبه فی الحکم محیب احتمال اول الذمیب خابله و

و جهوز و احوال ثان است بچند وجه که آنکه آنچه نسخ نمون در نظر آمد باین
عبارت از و الصاع فما قبله اشتراط است و فی المجتهد المطلق یعنی المطلق
معرف باللام و مورد صفة المجتهد باین عبارت و فی المجتهد مطلقا لفظ
نمون منسوب و شک نیست که مجتهد مطلق تر و حقیقه مرادف مجتهد
مستقل نیست چنانکه محیب هم ذکر خواهد کرد و بعد دوم آنکه ساری بعد
قول ما تن و فی المجتهد المطلق بل هو المراد اذا اطلق ذکر کرد و برابرین
محقق نیست که این عبارت در مقام اراد و فرد کامل ذکر میگردد و فرد کامل
مجتهد مجتهد مطلق است ای مجتهد مستقل یعنی آنچه در کلام مصنفین واضح
است که يجوز الزمان عن المجتهد شرعا و از این مجتهد مطلق است زیرا که
همین مراد است و وقت اطلاق و عدم تعقید وجه سیوم آنکه اگر عبارت من
و فی المجتهد مطلقا بودی و فی فاشیه زبردی می فرست که سوار کان
مجتهد فی الذماسب او مجتهد بالذماسب و هو المطلق الخ البته شارح
که متعلق ذکر خواسته و منتهیات مانع است این طائیفه را در شرح خود

ذکر میکرد و لا اقل آنکه خلاف آن نمی آورد و چه چارم آنکه خایه بر مذہب خود
 استدلال کرده اند اجتهاد فرض کفایت است در هر عصر زیرا که حوادث غیر از و
 نقل مجتهدین اموات کافی نیست بجهت آنکه حکم حوادث آیت بیان نکرده اند
 پس اگر عصری از مجتهدین گذرد و اجتماع است بر باطل و صلاحت لازم می آید
 و آن باطل است بالشرع پس از طرف جمهور جواب بل مذکور من طور و لا
 اند که ملازمه منسوخ است زیرا که علو از مجتهد مطلق مستلزم اجتماع بر باطل
 نیست چه جایز است آنکه که در هر عصر مجتهد فی الذمہب با مجتهد فی البعض
 یافته شود و حکم حادثه استنباط کند کذا فی شرح المسلم پس میگویم که درین
 جواب تصریح است که مذہب خایه عدم جواز خلوص زمانه است از مجتهد
 مطلق شرعاً و مذہب جمهور جواز مذکور است بنا بر انکشاف و دیگران تمام
 مجتهد سوای مستقل چه در صورت احتمال اول که محیب اختیار کرده این
 جواب از طرف جمهور است منی آید بجهت آنکه برین احتمال اقباض
 تسلیم مذہب خایه و نقل مذہب جمهور درین جواب و چهارم از علو

سیر علی در شرح تنبیح خاکدور در جواب محب غیبی رسد چهارم نقل
خواهم کرد آنکه اندک آن تصریح نموده که وجود محبت مطلق نیست در هر زمان
مانند اشراط الساعة مگر در خود است و آنکه اگر با بر شافیه بر چنین میگویند پس
میگویم که در مسدود خلویات از مجتهد حایل یکطرف اند و جمهور یکطرف یا
سوائی حایل از آنکه بر شافیه هم داخل طرف جمهور اند و میگویند که وجود مجتهد
مطلق منتسب در هر زمان ضرورت و محبت عقید کافی نیست و شارح مسلم
تصریح نموده و از طرف جمهور حایل از جوابی دل که وجود مجتهد فی الزمان
یا مجتهد فی البعض هم کفایت میکند پس اندک کلام ظاهر شد که مذنب حایل
وجود مجتهدی است که غیر نیست قسم مذکور باشد و کفایت هم کند و آن نیست
مگر مجتهد مستقل پس حاصل تریاع بر آنکه حایل وجود مستقل در هر زمان لازم گویند
و جمهور نیز این لزوم از ما را بر شافیه با وجود انکار از لزوم وجود مجتهد مستقل
وجود مطلق منتسب ضروری میگویند و دیگران از این لزوم هم انکار دارند
که بر دو قسم مطلق مستقل و منتسب ضروری نیست بلکه احتمال مجتهد فی
الذات است مجتهد فی البعض هم برای دفع اثم از جمیع امت کافی است

از اینجا صاف و صریح در یافتیم که آنچه محیب است عامه مذکور محقق
 محب الله البهاری نمود مقرر خطا است بلکه این حالت از کسی دیگر است
 و کشفها در اتمام این لفظه موسسه پس بحث در دم افتاد است
 که این از نصف است و محیب بر آنکه ملاحظه شرح نکرده کسر نمود و آنچه
 درین حاشیه مذکور است کلام از زبان عن المحمديه المطلق قطعاً که صریح بتمام
 انفرال و انفعال و الرافعی از شرح مسلم و تحریر طالع عدم تسلیم این قول صحیح
 مطابق این مذکور شد محقق ما بداند که این کلام بعد تسلیم صحت مثبت جواب
 محیب است سرایند و فی الخلدیه لم یسجد احد من اهل الاجتهاد فی زمانه انتهی
 فقیر نگویید که اینهم اخبار بالغیب است مع این اولایق بران نمیکند که تا زمان
 حضرت امام مهدی بعد اجتهاد مستقل واقع نشود و احداث مذہب خاص را
 نباشد غیر از این و شیخ العارفتین حضرت مخدوم شیخ سعدی شمس و در جمیع
 العلوس شرح رساله مکیه میفرمایند که در هر دو سیکر قطب العالم شیخ پیدا است
 بر کاتهم فینا پس بدیم که طار محمده بنی در تابعین بسیار بوده اند چهار مجتهد را

که صاحب مذهب میگوید هیچ حجتی نبود که در این میان کلامی سکون پیدا کند
کرده شد است با سند و صحیح از ابن عباس و کمری بر رسول الله علیه السلام
بیامد و گفت خوالی نه امام که میان زمین و آسمان شیهه نصب کرده شد اما
از چهار بناست و هر چهار را چهار درگاه میدانند و خود آن خیمه است و اسلام
است و چهار مرد که دیری این چهار درگاه را نگه میدارند تا از خود صاحب مذهب
بپرسند اینهاست زیرا که اول این روایت از ائمه صحاح با ثبات رسالت است
و هر که علماء و محققان ذکر کنند و قرائن کلامی مجتهدین در این بسیار
الح و دلالت میکند که هر چهار مجتهد را همین اند و حال آنکه امام شافعی و امام احمد
قطعا از تابعین نیستند و در باقی کلام است مجتهد این کلام هم مطابق جواب
سوال اول که محیب ادعا کرده است که کلامی نیست که در شیخ نظر مقصود
ما حاصل است زیرا که کسی از علماء حیرین مابقی دعوی اجتهاد مستقل
نموده و هیچ احدی از فقهاء که این هم حکم بالغیب است مگر با این
منی از شلال امام حجت الاسلام علی رفقان از ائمه و محققین مسلم

و مقبول نشد علم از شرح مسلم و تحریر موضح بپست از سبب محب که معتر
و پذیرا خواهد شد. فیه مبلور و اگر باشد شیعیان میگویند که اعتد
مسلم است و لیکن شیعیان از دیگر است و جواز شیعیان و دیگر و نفی اول نفی ثانی
مینست و ادعای محب نفی ثالث و قدر مسلم نفی اول پس ای کلام هم مثل دیگر
بنفایه باید دانست چه اینها و آنکه بعضی نفعی مثل شیخ تاج الدین سبکی
و ابن عبد السلام و ابن رجب العسکری و امام سیوطی و قاضی حسین و غیر
دعوی اجتهاد کردند و مراد ایشان از آن اجتهاد مطلق بمعنی اجتهاد و فاعله
است و همچنین در حنفیه بسیار بوده اند و ثانی که مراد ایشان اجتهاد
مستقل باشد و سبب ثانی اصطلاح حنفیه و شافعیه که نزد حنفیه
مطلق مراد مستقل و نزد شافعیه مراد اجتهاد و فی المذهب است اشتباه
واقع شد و قدر مکتوبه که شاید این کلام از جناب محب وقتی صادر
شد که قلب ایشان بهیات دنیا اشتغال داشت زیرا که این شعر
است که جناب ایشان را که از اطلاع از مصطلحات علماء اصول نیست

بلکه آنچه فیما بعد نقل کرده اند از الم سیاف واقع شده و ایضا طلب آن است
تعلق خاطر به محاسن و دیگر مزیّنات جناب ایشان نرسیده تفصیل این اجمال است
مطلق تر و خفیه بعضی مجتهد مستقل است و در ذات فیه عام مطلق است از مستقل
و ایضا در عبارت منقوله محیب هم مصرح است چنانکه نقل کرده فیهن المستقل
و المطلق عموم و خصوص مطلقا مکمل مستقل مطلق و مطلق مستقل پس مطلق
و در قسم است مطلق مستقل مطلق متشبّه چنانکه از عقد الحید سابق نقل کرده
ایم باین عبارت و قد صرح الواقعی و النوری و غیره با مالا یحصى کثره این مجتهد
المطلق الذی تفسیره علی تسعین مستقل متشبّه و مجتهد فی الذنب از هر دو
میان درون است و در مرتبه جنجه از عقد الحید سابق نیز گذشت است و ما باز اعلان
خواهیم کرد آن امدتاً بنا برین قول محیب که اجتهاد مطلق تر و ذات فیه مراد است
فی الذنب است و قول دی قبل ازین را و این از آن اجتهاد مطلق بمعنی اجتهاد
فی الذنب است غلط مصرح است و خطا فاحش زیرا که اکنون معلوم شده که
مطلق عین مستقل است یا عام از آن در صدق و حمل پس چگونه عین اجتهاد

فالذهب باشد که باین مستقل و مطلق است یا عام و خود مجب و واجب
 و محصوره باین مسلم مجتهد فی الذنب را قسم و عدیل مجتهد فی الذنب یعنی مطلق ذکر
 زده است و در اینجا از آن هم و مبرور کرده یا گرفت که مطلق اینجا بمعنی مستقل است
 موافق اصطلاح صاحب مسلم یعنی اصطلاح منفی و مجب اینجا محبت فی الذنب
 و مجتهد مطلق مایل شده است مطابق اصطلاح شامل زیرا که دفع خواهد کرد که
 اصطلاح شامل هم مطلق بر دو قسم خود که مستقل و متب باین مجتهد
 فی الذنب است زیرا که طیفیات مجتهد صاحب اصطلاح شافعیه باین ترتیب است
 که مطلق دو قسم است مستقل و متب مستقل در اعلی و ادنی مرتبه واقع در
 مرتبه دوم و در اول مستقل است و در مرتبه سوم و در اول متب مجتهد
 فی الذنب او را مخرج هم گویند و در مرتبه چهارم و در اول مجتهد فی الذنب مجتهد القضا
 است و او را متبحر فی الذنب هم گویند و در عقد الحید احکام و التقیید مکرر است و قد
 صرح الاصفی و النووی و غیرها مالا یحصی کثری ان لمجته المطلق علی تسعین مستقل

ويظهر من كلامهم ان المستقل مينا من غير ثبوت خصال احدهما
المصرف في الاصول التي عليها ما وجهته انه وثانيتها تتبع الايات و
الامامية والآثار بمعقود الاحكام التي يحق بالجواب فيه اختيار بعض
الادلة المتعارضة على بعض مسائل الرابع من محملاته والشيء لما قد احكام
من تلك الادلة والذي ترى ان ذلك ثلثا علم ان في وان التثنية في الكلام
في المسائل التي لم يسبق بالجواب فيها اخذ من تلك الادلة والمنتهى من
اصول سجد واستعان بكلامه كثيرا في تتبع الادلة والشيء لما قد وهو مع ذلك
مستيقن بالاحكام من قبل او لينا فاور على استبطا السائل منها قبل ذلك
منه او كثر وانما يشترط الامور المذكورة في المجتهدة المطلق والما الذي هو
ورثته في المرتبة فهو مجتهد في الذاب وهو مقلد لامام فيما ظهر فيه لصد
لكن يعرف قواعد امامه وابني عليه مذهبه فاذا وقعت حادثة لم يعرف
لامام فيها نصا اجتهد فيها على مذهبه وخرجها من اقراله وعلى منواله
ودونه في المرتبة مجتهد القياس هو المنتج في مذهب امامه التمكن من ترجيح

علی قول الآخر ووجهی وجوه الاصحاب علی آخره واما علم ازین عبارت
 صاف و صریح معلوم شد که مجتهد فی الذنب یا بن و دولنا مجتهد مطلق است
 یعنی بتأیید برود قسم راست و دول مرتبه آنها و مداران مذکور است بآ
 اختلاف الناس فی الاخذ بهذه الذایب علی اربعة منازل و لكل قوم
 حد لا يجوز ان تعدوه احداً مرتبه المجتهد المطلق المنتسب الی صاحب
 مذهب من تلك الذایب و تأییداً مرتبه المخرج و هو المجتهد فی الذنب
 و تأییداً مرتبه المستخرج فی الذنب الذی فقط الذنب و الفقه و هو نفسی
 بما اتفق حفظ من مذهب اصحابه و تأییداً المقلد الصوفی الذی
 يستفی العلماء انتهى و درین رساله فی پنج صفاست مجتهد مستقل که این
 صفات مستقل از دیگران منازل می شود بیان کرده اند یکنین اوصاف
 مجتهد مستقل که بدان مجتهد منتهی است و مراتب مجتهدین از اعداد ممتاز
 بشود و ذکر کرده اند من اراد الاطلاع علیها فلیرجع الی تلك الرساله
 و مدارین رساله مذکور است که کبار علماء شافعیه مرتبه اجتهاد مطلق است

واقع از حاصل صحت این هم در این رساله مذکور است پس از اینجا معلوم
که آنچه دعوی اجتهاد مطلق علماء کیا باشد چنانچه خود از ما وجود شایع است
یعنی مراد این از اجتهاد مطلق اجتهاد مطلق منتسب است قطعا و یقینا
نه اجتهاد فی الذمه ایست زیرا که مطلق یعنی اجتهاد فی الذمه نبوده و
مستقل هم مراد شد نمی تواند تحت تصریح این به تبعیت خود
امام شافعی و سایر معنی منتسب متعین شد و کلام عقده الحیدر هم مفید
همین معنی است خلاصه هم منوط است قال السیوطی فی الرسالة المذكورة
اما المجتهد المطلق غیر المستقل فهو الذی وجب فیہ شرط الاجتهاد فی
مطلق منتسب لا مستقل ولا مفید بذات تحریر الفرق بینهما فبین المستقل
والمطلق عموم و خصوص مطلقا فکل مستقل مطلق و لیس کل مطلق مستقل
و فی ردیه قال السیوطی غرض محیی از نقل این کلام چیست اگر عرض این است
که مطلق مراد اجتهاد فی الذمه است پس خود این کلام در ادای مراد صریح

است زیرا که مراد از مطلق متشبب گفته اند و مطلق اعم از مطلق و مستقل
 گفته اند و اجتهاد و قیاس هر دو مطلق است و قیاس مستقل است و قیاس از این کلام فایده
 عدم معلوم شدن آن اینست که اجتهاد مستقل بعد از اربعه قبل حضرت مهدی
 می باشد چنانکه جایز است بجز از عقل جایز است بجز از وقوع و شیوعی لازم
 محیب زیرا که در این عبارت تصریح است که مجتهد مطلق متشبب بشرط
 اجتهاد که مجتهد مستقل بدان شرط متصف است متصف است و فرق
 همین قدرت است که قواعد برای نفس خود ذکر نکرده بلکه طریق امام را می
 نماید از اجتهاد مسلک نموده از بیعت متشبب در دست مستقل
 نکرده و اگر قواعد برای نفس خود ذکر میکرد در اجتهاد متشبب و ذکر
 نکرده همین قواعد مذکور خود بکار می برد مستقل مکرر و متشبب یکی
 از اید می شد پس میگویم که هرگاه شرط اجتهاد مستقل در وجه است
 ذکر قواعد برای نفس خود در قدرت و قوه است چنانکه در قدرت
 و قوه مستقل بود و قوه قریه و فعلیت است زیرا که استحقاق

استقلال اجتماع در همین شرط منحقق شده و اینها در سبب

هم موجود اند و نیز قول او هم لم يذكر سبب است نبودن ذکر قواعد

مذکور در قوه سبب و گویند لم يستطع بجای لم يذكر ليس لک طریق

معتبر در خود در اجتماع نیز او را بقوه مرسته از فعل و درین لایم

آمد که اجتماع مستقل نیز او را جایز الوقوع و الشروع است مگر واقع و خارج

از رتبه فاعل میسر آیند و حال فی موضع آخر منها الجبهه انی مستقل

به منقسم التی ثلثه اقسام الاول المطلق هو الذي لم امامه لكنه سلك

طريقه في الاجتماع والثاني المقيد هو الذي يسمى الصحيح والثالث مقيد

الفتيا وانما جارا للخلط لابل عمرنا طعنم تراوفا المطلق المستقل و

ليس كذلك بما عرفت و الذي او سينام هو الاجتماع المطلق لا الاستقلال

و نحن تابعون للامام الشافعي و سالكون طريقه في الاجتماع امثالا

لامره و معدودون من اصحابه و كيف لظن ان اجتماعا و ما مقيد و المجتهد

المقيد انما ينقص عن المطلق باخلاله بالحد و شيه العبرية الا على وجه الارض من مشرقها

ال معربا اعلم بالحدیث العربی بنی الان یكون المحض والاقطابا ولایا
 الصدقان هو لا یم اقصه وخرم فی عبارتی غیر میگوید که در قول علی اول
 المطلق نسبت بلکه قید قسم است و مفهومی قسم بنامه المجتهد البی
 المستقل المطلق است زیرا که مقسم در اقسام معتبر است و نیز مطلق بسبب
 عموم آن از مستقل چنانکه گذشت اگر چه فردی است از غیر مستقل زیرا که نقیض
 اخص اعم است از نقیض اعم پس نقیض اعم و خود اعم بر دو فرد میباشد از
 نقیض اخص چنانکه حیوان و لا حیوان بر دو فرد از الان ان لان
 الحيوان الذي هو فرد من سلا لان اننا و كذا الا حیوان الذي هو مجرد
 الان و لیکن مجتهد مطلق بما هو مطلق که شامل بر دو فرد خود را
 باشد و اینجا فرد نمی تواند شد و گرنه لازم می آید که مطلق مستقل مصداق
 فرد مجتهد غیر مستقل مصداق فرد مجتهد مستقل باشد پس بالافروق
 مراد از ان مطلق مطلق متباین است و نیز مجتهد مفید و مجتهد مخرج
 می است چنانکه در همین قول ذکر کردن که النافی المقصد هو الذي ناسی

مجتهد التخرج ومجتهد التخرج والمجتهد في الدين
عقد الحجة كورثه كما فيهما مرتبة التخرج وهو المجتهد في الدين
بإس اجتهاد مقيد واجتهاد في الدين يكن باشد وامام سيوطي در
قول گفته اند که والذی ادعیها هو الاجتهاد والطلاق لا الاستقلال باز
درین قول گفته اند که سیوطی این اجتهاد و مقید المجتهد المعبر انما
ینقص من المطلق واخلاله بالحدیث والعریة المعبر بمحصل مردم
ما مجتهد مطلق است پس مجتهد مقید عن مجتهد فی الدین وخرجه
درینجا ثابت شد که آنچه مجتهد سابق گفته که امام سیوطی و غیره
اجتهاد کردند مراد این است که اجتهاد مطلق بمعنی اجتهاد فی الدین
است و آنکه نزد حنفیه مطلق مراد مستقل و نزد شافعی مراد
اجتهاد فی الدین است محض فطری و ناصواب است و منظر تصریح امام
سیوطی که مذکور شد از قبیل مثل سائر است که دروغ گویم بر روی
لهذا چون در فتاوی این صلاح بر اجتهاد واجب التنبه و این صباغ و امام

الحرس ولام تعالیٰ نعم الله علیٰ اخلاق اجتهاد فی الذریع وواقع شد
 سیرطی در شرح تنبیه اول نمود گفت و مخرج عمره وادری من الاعمه
 بانه یعنی صاحب التنبیه و ابن الصانع و لاهم الحرس و التعالیٰ بلغوا التنبیه
 الاجتهاد المطلق و واقع فی قیاس و فی الصلاح من انهم بلغوا التنبیه
 الاجتهاد فی الذریع و ان المطلق فراد و انهم کانتم لهم در حواله اجتهاد
 المنسوب و ان المستقل یعنی لفظ فی الذریع بر معنی حقیقی خود باقی
 مراد از ان معنی کمال لاهم معنی حقیقی است یعنی نفی استقلال اجتهاد و ما یستقل
 که مجتهد المخرج و مخرج باهم نشان اند و تخطیه مذکوره بر تقدیر اتحاد
 است زیرا که میگوید که هر دو یکی اند و اگر نه لازم می آید که بعد مرتبه مسل درون
 این چهار مرتبه باشد و در شافعی هر یک منسوب دوم مجتهد فی الذریع
 و مخرج سیم مجتهد المخرج و مقید چهارم مجتهد الصا و حال
 آنکه از این قول مذکور لاهم سیرطی و در عقده الجیه بعد مرتبه مستقل
 تصریح به مرتبه واقع شده بلکه در عقده الجیه مذکور است که بعد

این مرتبه مقلد حرف است ^و و قال فی موضع آخر منها قال ابن المیرزا
اتباع الایما الدین فاروا شرا و الا اجتهدوا و مجتهدون ملزمون ان
لا یکنوا من بابا آخر اما کونتم مجتهدین بجم فلان الا و صاف ما تم بحکم و لما
کونتم ملزمین ان لا یکنوا من بابا فلان احداث نهیب بکشت ^{کمال}
لفرعه اصول و قواعد سابقه ^{استغیا} قواعد المتقدمین مستور لا
المقدمین سابقه ^{استغیا} الایما استی عبارتة ^{استغیا} کما یقال انما یجب
جمع شرا و اجتهدوا که احداث نهیب نموده اند بلکه التزام عدم احداث
نموده اند پس نشان این است که چون خود را تابع ساختند و این لیب کمال
احتمال و عدم اعتماد و کلی بر او مان وجودت را می خود داشته پس احداث
نهیب نکردند بلکه التزام عدم احداث نمودند که تابع من حیث هو
تابع و محدث من حیث هو محدث با هم متافی دارند و لغیر التزام
عدم احداث که فعل اختیاری است دلالت میکند لاحداث و عدم
ان برود و اختیاریان بود و لیکن این عدم این احتار کردند

و لازم گرفتند که این نیز فهمیده الام سیوطی با تقلیل آن فرموده که
 متقدمین استنباط قواعد نمودند که هیچ قاعده دیگری یافتند تا حاکم
 احداث آن قرار دهد که این معنی منتهی چنانکه در رد قول این برهان مذکور
 و تزییر علوم یومانیو با بلاق احکام سازند منع است با آنکه احداث منحصر
 نیست در تقریر قواعد بلکه با سایر قواعد متقدمین بلکه جایز است
 که از مصدری تا صد قاعده مثلاً این تا آخر حدیث تحقیق به بتقلید گرفته
 دارد در وجه دیگر بران امانت کرده احداث مذموم نموده
 و در حوادث گذشته و آینده احکام موافق و مخالف استنباط نماید
 چنانچه احمد ارجح هم دیگر استنباط میسر به مسئله دوم آنکه اطاعت و اتباع
 همچنین مذایب و احداث موجب دخول مصدق فخرای کرده
 و من بیخ غیر اسلام و منافقین بقبل نه میشود بانی
 که معنی کریم است که هر که بطلبه و بگوید و سیر را که مناسراً اسلام
 باشد هر که قبول نخواهد شد زرد یعنی او قصد اختیار اسلام

کند و غیر اسلام دینی را اختیار نماید اگر چه در شان مرتین از اسلام مانده
شده چنانکه در تعالیه بر مسطرت است بر بانه قولی سائل همچنین خواهد
مواحد است اما نمی تواند شد مگر بسوی آنکه مذکور است در مسأله اولی
و در انجا احداث مذنب خلص بعد از اربعه مذکور است پس غمی از آن باشد
که عمل مذنب عادت بعد از اربعه موجب خروج از اسلام است
پس قبول خواهد شد هر چند این مسأله دوم و جواب در جواب این مسأله
اولی و جواب در جواب این است و سابق مفصل مذکور شد و نیز بلاد
و بی دینتی و برخواهی سائل و محیب معنی اهل اسلام و جهال در یافت
و لیکن چون در اکثر طبایع سائل می باشد پس از رجوع بکلام سابق سستی خواهند
نمود تا برین ذکر کلام مختصر و بیجا و رفا و تاخیر از اسلام را مستغنی و
خواه را مستغنی است باز دست و بر پس میگویم که چون بتایید راجعت
جل شانه فرقه احمدی کثرتم الله قاصدا هم با معروف و بی منکر است
حیت بستند و در بیل و بر بیان بلکه سیف و سان خلق را از محاکمه کابر

و ضایع از بیعت سید و ضلاله و از شرک حق و جلی پاک می نمایند
 سایل و محیب را تقان بالنی در پیش آمد پس جمله بر سر ایستاد
 و چند سوالات شنیده از نفس خود ترا سید نسبت آنها جای مراحه
 و جای کنایه باین فرقه خوانی نمودند و دعوات آنها که اکثر در حق مکتوبند
 بزرگ کرده اند تا عوام را نفرتی از آن فرقه حاصل شود و باین معروف می شود
 این را نمی پذیرا می کنند و بیست و دو دعوی و بدعت و شرک مبتلا مانند
 دیگر سواد منافقان روز بروز ترقی یزید و لطف سایل و محیب بزرگ
 می رسد خاک مرکز این واقع و همه متمم بود که کون در حق این است که از
 از امور مذکور که در حقیقت شیع و مذموم است مجتربان این فرقه بزرگتر
 منسوب است و آنچه در واقع باین منسوب است در حقیقت مذموم و شیع
 است که سایل و محیب از فهم قایلان هیچیک ندارند و راست تقریر و تفسیر آن
 کرده باشند چنانکه در ضمن جوابات در جواب محیب غیر مصیبت معلوم
 شد و خواهد شد آن اتفاقا و اگر سایل و محیب خیر خواهی اسلام

مقصود و دینی باید که اولای فی احداث مذہب بیان میگردند و ثابت
یکروز که سال کسی چنین عقاید با قواعد اصول و فروع با اثر و احداث کرده
و این که مذکور شد خلاف کتاب است و اجماع امت است و وحدت ان یا
مدعی اسلام و از اهل قبله است و هیچ بنادر اسلام که نشناختن و صلوة و هم
مرج و زکوة است و ادبیکه و با قصد انکه اسلام و هیچ بنادر اسلام است
و از اهل قبله است و حکم اول چنین است و حکم دوم همان لیکن چون مقصود
حدید خواهی و بر پی دین بود چنین کرد پس میگویم که آنچه نظام و منباز
ازین عبارت که احداث مذہب فاسد بعد از اجماع صحیح است مفهوم
مستفاد میشود این است که بحث اگر چه از اهل اسلام بلکه از اهل است
و جماعه کرام است و بر یک وجه و کدشش مطابق شریعت است خواهش پس است
که حد و شس بعد از اجماع است نزد سال با حد و شس مع مخالفت هم از جم
است نزد مجیب زیرا که مخالفت ان مخالفت اجماع است و اگر خلاف مفهوم
و استفاد مذکور مطلب اصل و موجب باشد و از فساد مذہب عاوض

که مردمان اصحاب الانغراض درین زمانه فاسد خلافت جمیع اختراعیان را
در اطراف و نواحی راجع میدهند و وسیله تحصیل و بیاردن و تجارت منافع
اقرون افکاشته داخل مصداق کریمه فارجت تجارتیم گردیدند و خواست
و اتباع آنها تحت کریمه مذکور اشتباه ندارد چه احداث آنها را ارض جمیع
مردم میسر شد که کلام محیب از فهم حق بیاضی تصریح است باینکه احداث
و اتباع همچنین مذایب که موجب دخول تحت کریمه و من یشیع الاسلام است
در زعم فاسدان بسبب مخالفت اجماع و بین مخالفت اجماع را میفهمند و در
مصداق کریمه فارجت تجارتیم که لذتشان منافقین و در دست گردانیده
و چند وجه و مقتضای کل از این ترشح یافته و المراد بقیس علی الفهم
بافتقار المسلمین را از طرف خود اختراع کرده ضم معنون سوال
در ضمن جواب گردید که محدث این مذایب مردم اصحاب الانغراض
اند و دوم آنکه در زمانه فاسد احداث کرده اند بسوم آنکه بوسیله تحصیل
و بیاردن کرده اند محقق نماید که جواب مخالفت اجماع اکنون و مجلد و سابق

درست می نماید و همچنین است حال شکرین شکر است بر مصلحت کمال و بزرگوار
عذاب القبر و غیر ذلک از مکار و مضار جمادات که در کمال انوار تفصیل
در کتب علمیه است باقی ماند و در جای که حق لطیف که کلام سال و این بموقع اتباع
اینچنین مذاب و دخول منج و در مصداق و منجیع اللغات و محیب از لغات
فرق کرده جواب داد که خود اتباع و اهل ایم مذکور است پس چه سوالش و در جواب
نمود در چه جوابی و سوال ازین نمود و ازینجا رفت و غایت و ضلالت
سالی و محیب بر دو وجه حسن و زینت شد بدانکه این گفتگو در صورت معروضه
غیر محقق است چنانکه سابق اثر بدین رفته در کتب که منسوب خود را
خلاف اجماع اربعه احداث کرده سالی و محیب در دو بطور اقصای خود تمام
در سه هم واقف نیستند با واقعیت مذاب و محیب از وجه چه رسد پس چگونه
ازین بی اطلاع حکم مخالف اجماع اربعه در یک صورت متحقق صورت نمود
محرور صورت معروضه قول مروان اصحاب الانوار و دلالت میکند بر
قابل از مسئله حکمت که فعل است از ان ملک حیوان هم بی غرض محال است

پس انظار فرموده اموی رمانوی مالک خود جلالت و ترویج دین محمدی
 و تشریف و اهل اسلام ششاز علم سیال و مجیب قوای دینیه
 فاسد دلائل میکند بر این علم مجیب از فهم حق بی نصیب از نصیب ازا
 طهر القن او قال السبع و سکاکی فلیظهر العالم علمهم زیرا که زمانه فاسد
 اولی و سواد او نیست باظهار علم قوای و وسیله تحصیل و بار دوش
 انکاشته و الشی از مولانا و مقدس سو کار با کار اقباس بار خود دیگر
 که هم مانده در نوشتن شیر سیراج بی غیب در صبح کابری است قال
 علی السلام یا سید علی الجملة من شدت فی النار و در کلام الهی نیز وعید
 بران نازل و من سع غیر سبیل المؤمن نزل به با قول و فصلی جهنم بار
 مصیر پس بلامر که بعد از شریع برار کتابان وارد شده باشد در صبح
 ان از دین اسلام ظاهر و با هر فقهی که میگوید که اول مخالفت اجماع کما
 که کرده تانیا که مخالفت اجماع موجب حرمت و نارسا موجب خروج است
 از دین مالک چهار و این بدانست فلک و خروج بر فعل معصیت از افعال

دینی اگر چه ظاهر لکن تمخیص مخالفت اجماع عموم محصیت مخرج از دین اسلام
غیر اینها مخالفت جواب از سوال بر ملاوت بحسب ذیلیات ظاهر و بر ثبات
بهر و الهی و علم باطل و از سایر کلمات در اهل مدراس سوال دوم به
عبارت ذکر کرده اند و ادعایان کردن دین زمانه فاسد هر که کتابی است
از کتب مشهوره تفسیر و حدیث کلاما بمجموع حاصل باشد و مذہبی تمام
نواب در بعد از بعضی جزئیات اختراع نمودن هیچ مسلم داشته شود
ثانی انتہی و قاضی حسب کلام مدراس یو الیس بدین عبارت پرداختند
و جواب از سوال دوم اینکه ابراع مذہبی مخالف نواب در بعد از بعضی جزئیات
اختراع نمودن هیچ مسلم اصلا هیچ نیست و سبب آنست که قول سید
و ادعایان کردن از شاه است با جهاد مستقل که در سوال اول مذکور است
و قول سید کلاما بمجموع حاصل باشد ولایت میکند و بی علمی از شر و اجتهاد از
روی علم کتاب و سنت چه از شر و اجتهاد علم کتابی است کلاما نیست بلکه
علم با تفکر از کتاب و سنت شرع که متعلق با حکام است و مقدار آن از اسلام

مذکور است و جواب ازین سوال به چند از ماسبقی ظاهر شده است لیکن اینجا
 از بقدری باز گفته میشود که علم کتاب نیست بقدر مذکور از بعضی شرایط اجتهاد
 است پس همین موارد را در آن صحیح نیست که زمانه صالح بوده باشد مثل زمانه
 تابعین اری اگر تمام شرایط اجتهاد مستقل داشته باشد در هر زمانه
 ادعای آن صحیح است و گو زمانه ماضی است بلکه زمانه ماضی باقی باقی
 اجتهاد مستقل است بمانه شرط و چنانکه سرعت زمین معنی حدیث
 از اظهر المقنن الی و اردت و از اینجا ظاهر قیاس زمانه باشد و واضح شد
 بلکه ادعای مذکور گاهی واجب میشود در وقت احتیاج چنانکه از مسلم
 مذکور شد این بر تقدیر مذکور جمهور است و اما بر مذکور خلاف که کمی
 از چهار مذکور است اما در جمیع ادعای آن ازین زمانه ماضی ضروری است
 زیرا که خاتمه بوجود وجود و مجری مستقل و در زمانه قایل اند و قول اولی
 مذکور مخالف مذکور است و بعضی جزئیات اختراع نمودن صحیح و مسلم
 داشته شود بانی میگویم که در اینجا در امر است یکی آنکه در بعضی جزئیات مذکور

ایجاد کردن است دوم آنکه در ایجاد مذنب خود در بعضی جزئیات مخالفت
ایمه اربعه نمودن پس اول مسئله خبری اجتهاد میکردند و در بعضی دیگر
تقلید و محکمی از صحابه دیگر که شبه اجتهاد مستقل میداشتند انکار میکردند
ثالثا اجماع برین خبری واقع گشت و مسلم مذکور است مسئله اختلاف در خبری
الاشتهاد و منتهی علیه اجتهاد الغرض فی الفایض فقط مالا کثر قالوا نعم ومنهم
الغیر و ابن العمامه و غیره الله شبه و قبل الاولیه گفت این الحاشیه لنا ما قول
مکتب معلوم عن دلیل الی تقلید خلاف المذکور کیف و غیره پس و قد مال
صلی الله علیه وسلم و مع ما یریک الی ما یریک و لانا یا القفت فیک
خلاصه آنکه جامع شرایط اجتهاد خبری را میرسد که در بعضی جزئیات مذنب
خود جداگانه قرار دهد و این صحیح است و مسلم امر دوم که ان مخالفه ائمه
است درین حکم خبری پس بگویم که موافقت ائمه اربعه باید عدم مخالفت
اینان هرگاه در اجتهاد کلی و خبری شرایط است پس مخالفت ائمه اربعه
مع مضر نیست ازین مخالفت اجماع حقیقی مانع اجتهاد کلی و خبری است

و این در آن فی مفسود است پس مذهبی مخالف مذاهب اربعه غیر مخالف
 اجماع در بعضی جزئیات اختراع نمودن صحیح و مسلم داشته شود از جامع
 احتیاط و جزئی کلی خاندان مآقرین حنفیه و تحلیف مشهور مذهبی مخالف
 مذاهب اربعه در وجه قرار داده اند اگر کسی گوید که مطلب سائل این است که خود
 علم کتابت کلام بعضی بدون دیگر شرایط اجتهاد و بعضی غیر کتابت
 مذهبی غیر و خلاف مذاهب اربعه اختراع نمودن صحیح است یا نه و مطلب
 موجب آنکه در صورت معروض صحیح نیست میگویم که برین تقدیر اختراع
 مذاهب اربعه جایز نیست مخالف اجماع اربعه باشد یا موافق بلکه برای
 حدی کسی تقلید واجب نیست و غیر عرض سائل و مثبت طعن بر بعض
 و از بنیاصاف روشن نمونید اگشت که جواب تافضه حاکمان مدراس
 و درین حکم خبری از جاده استقامت انحراف کلی دارد و پس قاضی صاحب
 دلیل بر ادعای غلط خود بدین وجه آورد و اند قال الشیخ العربی
 فی الشرح اندک و این چهارتن از علمایان دین و معتد این ملت اند که

در ربط احادیث و اقوال صحابه و سلف و تطبیق و توفیق بیان آنها
منوّر و تفسیر و احوال بیان اسخ و تسویح کرده و غایت بذل مجهود
در این باب فرموده است با احکام بقیاس اجتهاد از نص صریح کتاب است
منوّر اند و غیر مجتهدان را غیر تابع بودن انسان چاره و وسیله نیست
و شاخ طرفه و بزرگان شان پیرایه زیب بوده اند یا رب
کلمه آنها که از ایشان بیاید اجتهاد رسیده و موافق با جمیع اهل علم است برای
فرد اجتهادی می نموده باشند و الله اعلم بالصواب که کلمه
اینان در قول شیخ مع که غیر مجتهدان را خارج بودن ایشان از اجتهاد
یا اشتباه است یا اجماع یا مجتهدان مطلقان اجماع مشهور باشند یا غیر
مذکور بر تقدیر اول و در موردی که مقلد و تقلید مجتهد ماضی است
از اجماع باشد باقی و اینکه بعد معرفت مذاهب مجتهد و بر کمال معرفت
مذاهب اربعه یکی از اربعه واجب است تقلید آن مجتهد و دیگر حرام این
تخص و دعوی بلا دلیل است چنانکه از این سخن نیز روشن شد و بر تقدیر ثانی

ثانی جایز است که از این تبعیت مخالفت ارجح واقع شود چنانکه در تالیف
 مشهور پس ابراع و ثبوت مذکور مخالفت مذکور ارجح در بعض
 جزئیات ثابت گشت و قول شیخ ع یارب مکرها که از تابعین بیاید
 اجتهاد رسیده و موافق با مخالف این برای خود اجتهادی می نمود
 باشند فقط تصریح است بآنکه بعد از ارجح نه بر بطلان آن کما لا یخفی
 اجتهاد مخالف اجماع ارجح هم جایز است و لفظ مبارک یارب که عام مقام
 لفظ مبارک اللهم است است و ثبوت مرتباً اجتهاد بعد از ارجح نه بر بطلان
 آن کما لا یخفی و درین عبارت بیخ کنی و راستی حال نمید خای قاضی صاحب
 و محیب از فهم حق بی نصیب ثابت گشت بجان الله رب عداوت
 حضرت امیر المومنین نهایت سید المرسلین علیه السلام فاعلمه و الله اعلم
 حضرت سید احمد صاحب مشن الله که بطول نقایه ویرای برکات نقایه
 و اتباع آن جناب چه بلا ابراهیم علم نازل گشت که فیه ازین
 مسلوب گشت همانا که این انتقام الهی است خود عبارت فارسی نقل

میکنند و بطلب این بی نی برند و مضر خود و مفید ختم خود عبارات نقل
نی نمایند و هم مایل به این نهایت حق و خاص حق که ملک باشد
سه کرد و ورق تفصیل این اجل که در اینجا سوال از صحت و تسلیم
از ادعای واقع است که از او عار نمودن اجتهاد مستقل درین زمانه فاسد
دوم نیز می باشد مخالف مذاهب اربعه و بعضی جزئیات اقرار نمودن لیکن
سایل در دعوی اجتهاد مستقل و مستتر مذاهب مذکور علم کتاب دست
از کتب مشهوره تغیر و حدیث کلاما با بعضا شده و کرده و قید زمانه فاسد
نیز معتبر داشته پس قطع حاج سوال بر صحت و تسلیم امر اول و اینجا انما
فرمودند شاید بنحو در جواب مسئله اولی ذکر کرده اند انما نمونه باشند
تمام مناسب بود که حواله بر آن می فرمودند و در جواب افزودم فرمودند که
ابراعی مذاهبی مخالف مذاهب اربعه و بعضی جزئیات اصلا صحیح نیست
مخفی نماید که در اینجا چهار همم منظور است که در وجود علم مذکور کتاب است
و عدم آن دوم بودن زمانه فاسد و عدم آن سوم و وجود دیگر شرایح اجتهاد

سعی علم کتاب است و عدم آن چهارم جواز تجزیه اجتهاد دوم
 آن پس میگوئیم که در اینجا بیانات مراد می تواند شد مخصوصا بر دو تعمیم
 اخیر که آن بی شبهه مراد است پس حاصل بر آنکه اگر ابراع مذکور بی مخالف است
 اربعه در بعضی جزئیات اصول صحیح است خواه این زمانه فاسد بوده باشد
 یا نه و خواه دیگر شرایط اجتهاد و سوال علم کتاب و سنت باشد یا نه
 زیرا که سبیل در اینجا قیود زمانه فاسد ذکر کرده و قاضی حجب و جواب سلسله
 اولی فرموده اند که احداث مرتب شمس صفا زمانه فاسد موجب نیست
 و تفرق اعمال است و نیز عرض سالی و محجب اعراض بر علماء ریائی است که
 در این زمانه فاسد واقع اند پس ملاحظه این وجوه تعمیم دوم امده و اولی بوده
 و همچنین تعمیم سیوم زیرا که قاضی حجاب و جواب سلسله اول نقل کرده اند
 بل ما بعضی من التقلید غیر الایمه الاربعه لانضباط مذاهبهیم و تنصیح
 ما لهم بل این احداث اجتهاد و اضری به الارض بعد الوالی
 لمبطلین الخ و این فصل را تا بهر که در این دو و قبول نموده اند خلاصه

و در هر وقت ابرار و مذهب مذکور بر مردم جاری افتادند
کوشتاری را اجتناب میدادند و این زمانه فارسی عامل باشد پس میگویم
که از عبارت شیخ که نقل کرد خلاف مطلب محض در آفتاب شد
همین است مدعی مایع و مانند و اگر بگویند الصوفی لا مذهب له نیز
معنی است که او را در دین مذهب نیست و تلاح مذهب عامیه و در هر چه ظاهر
خوش دارد و دلش بر این حکم کند همه بر این عمل کند عاقل بلکه توحش
غایب که از آن است که وی در بعضی مواضع از مذهب آنچه در آن درج
و احتیاط بیشتر باید اختیار کند بر مذهب که باشد و اگر مذهب اهل حدیث
رود که هر دو حدیث صحیح یا بر این عمل کند محققان گویند که بر این مذهب
الاطلاق صحیح نبود تحقیق این است که هم از روایات مذهب خود که از
اختیار کرده و چنانچه اقتضای اختتام روایات اختیار کند که احوط بود
یا موافق ظاهر حدیث صحیح باشد اگر ظاهر روایت و مشهور از آن
مذهب نبود و الا تفرق مذهب و مورد و موجب تفرق اعمال ظاهر بود

در اینجا سبب به تفوق و عدم ضبط احوال باطن کند و فرموده اند که
 توجه کلی باید به امام شریعت و هیچ ظرافت مامای رخصت و محرم
 تحقیق راسخ کرد و هیچ لغب و تفوق اصل موجب تشبیه و تفریع
 پس ضبط نفس اصل مرجع الیه فقها و اصولا و تصوف لازم بود که اذکره
 بعضی المحققین من الصوفیه انتهى بعبارة ~~فهم~~ که درین کلام
 بحث است بچند وجه اول آنکه معنی الصوفی لازم به آن که او را مذنب
 نمی باشد بلکه یک سلسله از یک مذنب عمل میکند باریک بر سلسله مذنب دیگر
 عمل بنماید بلکه گاهی یک مذنب اختیار میکند بعد از آنکه اشته به مذنب دیگر
 انتقال میکند پس صوفی را مذنب معین نشد بعضی از متاخرین بطریق سوال
 گفته اند و مسلم ان تبعته المجتهد لازمه للعقل فای ضروری التمسک
 مذنب واحد اجنب و فی آخری علی آخر کا هو مذنب الصوفیه و بعد از یک و
 بطریق جواب گفته و اما الکلام الاولیاء و يجوز له ان یعمل فی مسلم
 علی مذنب و فی آخری علی مخرج عن المذنب و علمهم للامم من الاستدلال

تا لامع نغم فروانی انتقال مصلحت و حکمت غلاتی از علم غریب
فقر بکرم برده ای اعلم مصلحت و انتقال اورا که شلخت عمل است که
حق است ترویج قاطعاً و یقیناً تر می باشد که حق را جویند با وی الهیه
را حق مجتهد متعدد است و لیکن با شیعی که صاحبان این مجتهد معصیان و ان
شرع معلوم شده است و واجب گردید و بظواهر این مسمی المستعمل شده
از او را که یک چهره و یک است کونیک جریبل جبهه فارست حق واحد
در صورت اختلاف و دایره است در جمیع مجتهدین پس صوفی از مذمبی
جهت انتقال میکنند تا عمل بر آنکه حق است ترویج قاطعاً واقع شود یقیناً
زیرا که کو مقلدین بر مجتهد مشاب و مایه را نه لیکن مقلدین مجتهد معصیان
شده اختیاریست که مقلدین مجتهد مخطی را مست زیرا که مجتهد معصیان
شرعی است که مخطی را حاصل آن پس معلوم شده که مناط انتقال بر
عمل بر اوست و روایات و احوطیت و اقربیت بوجه را درین
مداخل نیست زیرا که جایز است که اگر مخطی نیست زعم عامل حق عند الله

بحث دوم آنکه جایز است که روایت احوط روایات مذنب خود
 نسبت بروایت غیر مذنب خود و غیر احوط باشد پس از اینجا ترک مذنب
 خود احوط است برخلاف آنکه از محققان نقل کرده و نیز جایز است که روایت
 مذنب خود که موافق ظاهر یک حدیث صحیح است مخالف ظاهر دیگر احادیث
 اصح بوده باشد و روایت مذنب دیگر موافق ظاهر این احادیث اصح
 باشد پس ترک روایت مذنب خود و اخذ روایت مذنب دیگر احوط
 است بحث سیوم آنکه جد سید المرسلین صلی الله علیه و سلم اجماعی ابرو و
 سسوج شریعت برای آنکه اصحابه و تابعین مسعود بودند پس کسی که از او
 امر لازم آید یا آنکه تعدد سسوج موجب کسب وسع اعمال نیست و یا
 نیست و تشعب ممنوع نیست و موجب تفرق باطنی میفرمایند
 و قال الامام جلال الدین المحلی فی شرح جمع الجوامع الاصح انه یجب علی العالمی
 و غیره من ینبغی رتبة الاجتهاد و الترام مذنب معین من مذاهب المجتهدین
 بعقده اربع من غیر او ساد باله و انکافان فی نفس الامر مرجحاً

على المختار المتقدم ثم في المساوي ينبغي السعي في اعتقاده
اربع لیسیمه استیاره علی غیره ثم فی حرجی عنه اقوال احدی
لا يجوز لانه التزمه بان لم يجب التزامه واما بما يجوز والتزام بالا
يأمر بغيره لم يزم واما لثبته لا يجوز في بعض المسائل الاصح انه مباح منسحب
الرجوع في المذهب بان يأخذ من كل منها ما هو الاصل فيما يقع
من السائل عن وافي السحاق انه يفتي بذلك انتهى بقدر ممكن
که مثلاً اگر عالمی بر نیاید اجتهاد و برسد به شریعت و نزد او مذنب مجتهدی غیر
مجتهد بنی در وجه در بعض جزئیات اربع معلوم شد پس بقتضای قول
محل و او همین مذنب را که اربع است نزد او التزام خواهد کرد پس
اختراع مذنبی مخالف مذنب اربعه در بعض جزئیات علی رغم سالی
و محیب از عبارت منقوله بحیب ثابت شد و صحیح و مسلم گشت
کسی که بگوید مراد از مجتهد بنی در قول محل و او همین مذنب را که اربع است
نزد او التزام خواهد کرد پس اختراع مذنبی مخالف نیست بلکه تقلید اختراعی

و گویست میگویم که اراده مجتهدین اربعه صحیح نیست زیرا که المجتهدین
 جمیع محلی بلام است و این از جمیع عموم است و قطع نظر از این اگر شخصی
 ندانم ب اربعه را مصادی دانست و مذمب مجتهد دیگر را صحیح
 دانست پس در اینجا بر تقدیر اراده ایما اربعه باید که او عمل بر جوع کند
 و باز که عمل نماید و هر دو باطل است پس تعمیم مجتهدین را هم آید و نیز
 چون تقلید مذمب مخالف اربعه صحیح شد پس ابداع آن فعل مجتهد است
 بطریق اول جایز خواهد بود زیرا که تقلید بر مجتهد بر مجتهد حرام است و این
 سند مشهور است پس اقرار هم خلاف مذاکره اربعه نماید شد
 اگر کسی گوید که مراد ما بلام و مجیب این است که مخترع مذمب مخالف مذمب است
 اربعه در بعضی جزئیات مجتهد نباشد و عافی صرف هم نبود پس این را
 منع گفته اند میگویم پس حاصل این است که اجتهاد و غیر جامع شرع اجتهاد
 صحیح و مسلم نیست و لیکن این مراد هم صحیح نیست زیرا که اجتهاد و غیر جامع شرع
 مطلقا صحیح نیست خواه در بعضی جزئیات باشد خواه در کلیات و خواه

مخالف ایه اربعه باشد با موافق ایشان پس هر دو قیاسی است
که این مراد باینست و نیز لازم می آید که اجتماع و تفریق شرطی که مخالف
دیگر هستند بنسب ایه باشد و اما در بحث مخالفت در شش است
مواقف بسبب آنکه قول اربعه در مفسرین شریع ثابت نبود جایز باشد
ولا یجوز علیه یعنی مسئله خروج از حدیث که سه قول در آن
کرده اند ما از تحریر و شرح آن در جود و الی لایح غیر مصب مفصل
ذکر کرده ایم که کدام کس در کدام خبریات مدعی مخالفت مذکور است
اختراع کرده پس باید که آن جری بیان کند و این منسوب شود و اما
ایه اربعه هم اول بیان سازند من بعد مخالفت مذکور محترج باشد
اربعه باثبات راستند و بدون آن هر کسی است از موسسات این امر
به خواهی و همان واقوال ایشان و نباشطیان سبیل میگوید مسکوم
آنکه اختراع بعضی احکام خبریه خلاف قواعد اربعه داخل حق است
و در دین اسلام درین زمانه فاسد تا بل نیست بانی

میگوید که این مسئله سوم موافق مسئله دوم اهل مدرسه است سوالی که
 محیب غیر مصیب در نقل سوال مخالف قول را میگوید بجای مخالفت
 ائمه را بعد از آنکه کرده پس از آنکه جواب آنرا که در این ملاحظه
 باید کرد و چنانکه از قاضی صاحب مطالب بیان مذاکره درین ماده خبری
 نمودیم از محیب غیر مصیب مطالبه قول را میگوید بیکم بعد از این
 مخالفت دین بر تقدیر است که سایل و محیب را عای و قریب این صورت که
 اندر زیر که عرض این طعن بر علماء و حقان است و بر تقدیر آنکه صورتی
 فرض کرده سوال و جواب بدان متوجه است بعد از مطالبه سائل است محیب
 بنوعی میگوید جواب اختراع انجمن احکام خبریه اصحاب الاغراض قابل
 تسلیم نیست بقرینه میگوید که جواب عنقریب رد و جواب
 مسئله دوم اهل مدرسه که قاضی صاحب بیان برداشته بود و نیز در رد
 جواب مسئله دوم که محیب غیر مصیب با وقت جامع کرده متعلق است
 در اعاده آن تطویل بلا طائل و البته اعراض از آن نمودیم خلاصه آنکه

جواب محیب از فهم حق بی نصیب غلط و بیجا و قابل تسلیم نیست محیب
بر صاحب مبلور از الله و اخراج آنها از احکام دینیه بر اهل اسلام واجب
و لازم که تا عمل بر حدیث نبوی علی صاحب السلام و السلام من را می فکر
قلیبه و عیده فان لم یستطع فلیسا از الله میث بحصول آمدن غیر یک
سکندر و انج ابدع بر نامه عقیدت خود نهاد که چون جواب محیب
از فهم حق بی نصیب غلط و خلاف شرع و شکرت و او را از انجمله
احکام شرع و البته پس از الله و اخراج ان از احکام دینیه
اهل اسلام واجب لازم تا عمل بر حدیث شریف مذکور بحصول آمد
و انی عاصی بتوفیق ایزدی عمل بر حدیث مبارک کرده بلسان
بیان و ماں قلم از ان تعیر داود و هرگاه حضرت امیر المؤمنین تبعنا الله
ان الله فکاد بر المسلمین بطول بقایه و ستره بر کات قهار برای
استیصال اهل شرک و تفاق و بیج کنی منکرات اهل بی و شقاق
و دوا که قول مذمت از باب توفیق تعیرش سیدم خواهند فرود

انك ما تطلب بحسب ما يوجب سكر و غير سكر عمل بر حدیثی كه در صحیح مسلم مروی
 كشته است تحقیق كرد عزرا بن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من نبي بعثه
 الله تعالى قبل الا كان له في امته حواريون و اصحاب يا خذوا من الجنة و لا تخذوا
 بابر و ثم انما تخلصه من بعدهم خلوف يثقبون ما لا يفعلون و يفعلون
 ما لا يؤمرون فمن جابرهم مبدء فهو مؤمن و من ما جابرهم بلبث فهو
 من جابرهم بقلبه فهو مؤمن و ليس وراء ذلك من اللامان جنه خود را
 مسكين سكر كه از طالبين آخرت و مرئيين بالغيب انصاف و عصب
 مصداق مطلوب است مصداق حواريين كسانی هستند كه صدها هزار سال
 در صابری حق غر و بلا جان و مال و ابروی خود صرف كنند و برای خدا
 و ارشاد و خلافت و مفاقت اقوان و بابت و طان اجتناب كنند
 و در روز قیامت معروف و نهی سكر اوقات بخیر خود صرف نمایند
 پیش از صبح و بیکه و فقیر و امیر و پادشاه و در بر زبان حق ترجمان
 تمام مكران و نكته باشند و بخت و توفیق ملك قادر و قد

خود مصداق لایخافون فی الله لومة لایم گشته اولاً خود را و ثانیاً
لکلک موئین اخوان خود را از لوت مکررات شرک و بدعت پاک
و تنفع کرده بجهل است سینه و زور او با برضیه راسته و سنجی ساخته
بنقاشی همت علیا خدا داد بر قدره کوراکها کردن با وجود قوت خود
و کثرت اعدا و نیزه چهار سیف و شان با کفار و منافقان پرداخته
لبای ایزد است شربت شهادت چشیدند و برادر دینا و ابراهیم
اختیار کرده خاندانی نهادن اسلاف و مقتدایان این بمنزله
مهم منقصه و ستم من نیستند و یا مصداق حواریین احکام
کتاب و روز در تحصیل دنیا و دین و اینهمه با سبب مشروع
بجمله ای حرام بوقلمون عمر و ضایع می کند برای تفصیل دنیای حرام
قضا و اقامت بکند و برای ابقا این منصب بجال سلطان و ایا
رشتو نمایند و برای استرقای اعونه و ظلمه حق را با حق را حق علم
شرعی قرار میدهند و با اخذ رشوت باغ فیصل می کند و اینهمه با حق

و طرفه آنکه از یکی اخذ و جر کردن حکنامه نوشته دادند چون طرف ثانی بر آن
 مزید کرد و او را نیز حکنامه دادند و در حکنامه در دست گرفته میکرد و هیچ کس
 بطلب و غیره و چون از معتقدین تذکره تعداد حکنامه آید میگویند
 حاکم علماء عصر هستند در هر حکنامه دقیقه میهند که اگر محول اندر کرده
 دیگر بنویسند و کاغذات جعلی ساخته یکی از متخاصمین به هند و این
 عمل اجزش میگرداند و با سناد جعلی اراضی املاک و قبضه خود می آرند
 و بتجویف و ترسیب نام شریفیت که بر توکس استخافه گنایند
 و محکمه شریع ترا طلبیده بر تو حکنامه نوشته خصم ترا ختم داد و ترا
 مجبوس خواهم نمود و همچنین میکند برای معقول از جلالی تحصیل
 میکند واحد المتخاصمین را که حق بجانب و باشد بیعوض از ظلم و
 اعوانه سلطان بلای گنایند او را غالب ساخته و صاحب حق را مغلوب
 کرده و از سطح پر از زرد میباید بخورد و کشت و پرست و کس در شریع
 سلطان الزوال حرام نماند و بیدار است این است معاملاً این الامجاد

پس نماز جمع و جماعات یک قلم موقوف نکرده و نماز و مجالس مسلمانان
دوم چون محصور و مدتها شود و میگویند و الله اعلم که با وضو نماز میکرده
و امامت صلوة میکرده و اما امامت خانه و ولایت که در دست امام است
بدست آیند و بنام آنها و اسقاط از خطر میگوید و اقل قلیل است این
و چیزی با عسایر و دین خود داد اگر می در خانه قارونی خود را خل
مسازند و قوی میدهند بکل خمر و نستان و دشمن بنی و غلام با غلام
از خرید و در بزرگ و در فرض و بعد از حصر الکو در راه و بکلیه مکتوبه غیر در نکاح
خود و ازین بدینجه که او را کلمه تفریقین کرده از زوج اول این خود
باز تفریقین کلمه شهادت کرده در نکاح آرند و امثال فلک و یکس را در
منه الصوم و صلوة و حج و زکوة و غیره و بنی از شراب و زنا و غیر
محرمات نه نموده بلکه بجای آن حبلیای ترک صوم و زنا و زکوة و حبلیای
شراب و مثل زنا و غلام تعلیم میکرده و حال نماید که در حق صحابه کرام
نکرده میگویند که مثل و بنا دار بود و امام می جلگه نکرده و مهاجران و مشرکین را میگویند

که منتهی تمام عیب صوفیه می‌گردد که علم نیست مگر برای تفصیل
 و بیان کلی اسباب دنیاست با جملة سابق ایشان تا جایان کم هر کس
 که قصه در برابر ایشان وجود درشتنوی معنوی ندیده و خوانده باشد آن
 در زیر آئینه کمترین ایشان باید و گفت معجزه خود را از حواری
 این امت در حرمه قرار داده مصداق من جاهد بلباسه فهو من پیش
 مردم می‌نویسند پس از علما اغتر می‌پرسم که فقه اولی مستحق
 باین بسم است با امثال این مردم ازین ذره می‌قدر کمترین مخلوق
 تامله بین ابدوار از خالق خود جلالت است که بتجیر ازین بطور در طلب
 من ظاهر هم بلباسه داخل گردد و منته و کرمه سیاه می‌گردد مسلک چهارم
 اچلکس از اتباع ائمه اربعه عمل کردن بر حد تنگی حکم مضمون این خلاف
 اجتناب و امام و سیاه ائمه دیگر هم باشند جایز است یا فی فقره سبکین
 که مثلاً اگر شخصی گفت که اهل فارس را باید که عمل بقرآن و حدیث در این
 زمانه نکتد بلکه ترجیحاً بر قرآن و حدیث عمل نمایند و بخین اهل هند

حال آنکه عمل بر ترجمه عین عمل بر قرآن مجید و حدیث شریف است پس مراد از
الست که قرآن مجید و حدیث شریف را فیه بر اینا عمل نمایند و این فیه
ترجمه حاصل است و بی فیه کامل بر اینا عمل نمایند پس کسی را که فهم بر قرآن
شریف و حدیث شریف بر ترجمه فارسی و هندی بر وجه کمال است و در
استیاج ترجمه نیست پس نفی عمل همچنین کسی بر دوم و شخصی تا فی عمل
همچنین اگر شخصی بگوید که عمل بر حدیث صحیح کسی را درین زمانه جایز نیست بلکه
کمال بر عمل بر تزل مجتهد باید کرد و مطلبش این تواند بود که مجتهد مراد
حدیث خوب فهمیده و قول خود قرار داده است پس عمل بر قول مجتهد
عمل بر مراد حدیث صحیح است و اگر قول مجتهد را ترک کرده و متوجه
بان شده موافق فهم خود بر وجهی که باشد عمل بر حدیث کرد و محتمل که مراد
حدیث عمل نکرده باشد پس کسی را که فهم کامل مراد حدیث شریف حاصل
نشد و سبب قرآن حدیث بر حدیث کامل ندارد و شرح حدیث کتب
فقه که از آن بحث ازین حدیث کرده اند و سبب بحث ازین حدیث

پس ثقه یافته شد و ناسخ این حدیث هم یافته شد بالجمله فهم کامل
 او را حاصل شد پس این شخص را اختیار است خواه ملاحظه حدیث کرده عمل کند
 خواه قول مجتهد که موافق حدیث است دیدار بر آن عمل نماید که حاصل برود
 بکی است لیکن در صورت عمل بر قول مجتهد لازم است که این قول را حالی
 از حدیث بعهد قول مجتهدین حیث از قول مجتهد یکین نزاع و محال
 دیگر است و آن این است که حدیثی یافتیم غیر مسوئح سالم از معارضه و زاد
 آن بوجه احسن فهمیدم بود جو بلکه گذشتند و در مقابل حدیث قول مجتهد
 امام است فقط یا قول بعضی ائمه دیگر هم مخالف صریح آن حدیث و در اینجا
 دیگر حدیثی نیست که قول مجتهد موافق صریح آن دیگر حدیث باشد زیرا که
 قول مجتهد محض قیاس اجتهادی است مخالف قول مذکور یا حدیث و اگر
 سبب آن است که مجتهد را آن حدیث برسد بود و یا صحت آن سبب
 مطعون نبی بعضی رجال حدیث تردد او ثابت شده بود پس بوجه دیگر
 ائمه حدیث بطریق دیگر صحت آنرا با ثبات رسانند پس در این صورت

ایضا عمل بر حدیث مذکور که صحیح و مراد از آن نیز فهمیده ایم بنحیث و قول مجتهد
امام خود ترک کنیم و یا حکم معکوس است و تراعی در محمل مذکور بجهت آن قرار
داریم که سابل مانع عمل بر حدیث صرف دو چیز ذکر کرده یکی شعیبیت
قاصد عمل یکی را از ایه اربعه دوم بودن حکم حدیث خلاف اجتهاد و اما
دین رسول است یا ایه دیگر هم باشد دو احتمال دارد یکی جمیع ایه دیگر لیکن
اینصورت اجماع است و خارج از ما نحن فیه دوم بعضی ایه دیگر و همین مراد
است پس میگوییم که قید اینجا قول مجتهد ترک نموده عمل بر حدیث فرموده
است بچند وجه و مذہب هر دو مجیب معکوس است وجه اول آنکه
حق ما میفرماید ما اتکم الرسول فخذوه و ما نهکم عنه فاستموا حدیث
متضمن احکام شرعی از اینها روایتی رسول الله صلی الله علیه و سلم خالی
نمیباشد وجه دوم آنکه از امام اعظم و امام شافعی به منقول است که
اگر قول تابع خلاف حدیث بیاید قول ما را بردارید و از این ترک گفتند
و بر حدیث عمل نمایند که این عین مذہب ما است چنانکه در رد جواب اول

محب غیر مصیب مذکرت پس قول مجتهد که مخالف است در حکم قول مسنوع
 و مرجع عنه خواهر بود در قول مرجع الیه بین حدیث است و هرگاه قول
 مرجع عنه یعنی مسنوع که از طریق علم یا از رسول الله صلی الله علیه و سلم
 عمل بر این جایز نیست بر قول مرجع عنه که از مجتهد است حکوم عمل بر این جایز
 خواهد بود و قریب این از امام مالک و امام احمد منقول است و در مستدرک
 مذکور است قال الشيخ عبد الله السعدي في ابواب السعدي في ابواب السعدي
 عبد الله بن جعفر انه قال يقول لا ينبغي لمن لم يعرف دليله ان يفتي بكلامي
 وكان رضي الله عنه اذا افتى يقول هذا رأي النعمان بن ثابت يعني نفسه
 وهو احسن ما قد را عليه فمن جازا حسن فهو اول بالصواب وكان الامام
 مالك يقول ما من احد الا و ما اخذ من كلامه فرد عليه لا رسول الله صلي الله عليه وسلم
 عليه وسلم وروي الحاكم والبيهقي عن ابن ابي عمير انه كان يقول اذا سمع الحديث
 فهو متبني وفي رواية اذا رايت كلامي كالحديث فما علوا الحديث
 واخرى لا يعلو الحائط قال في الميزان في باب اسم لا تقلدني في كل ما اقول

وانظر في ذلك لتفك فانه دين وكان يقول لا حجة في قول احد دون
رسول الله صلى الله عليه وسلم وان كثروا ولا في قياس ولا في شئ وما تم^{طالع} لا
الله ورسوله بالنسليم وكان الامام احمد يقول ليس لاحد مع الله ورسوله
كلام قال ايضا اجل لا تقدر في ولا لعلان بالكا ولا الادراك ولا التفتي
ولا جزم وخذا الاحكام من حيث اخذوا من الكتاب والسنة انتهى
تفسير منظمي ربه قول حق قال ولا يتخذ بعضا اربابا من دون الله^{تدوير}
ومن بينها يظهر انه اذا صح عنده حديث مرفوع من النبي صلى الله عليه وسلم
راى عن المحاضر ولم يظهر له ما سمح وكان فتوى ابي حنيفة مضافا
وقد ثبت على الحديث احد من الائمة الاربع يجب عليه اتباع الحديث
اثبت ولا يمنع المجهول على من يسميه من ذلك كيلا يلزم اتكاؤا بعضا
بعضا اربابا من دون الله ورسوله في المذهب باسناد صحيح ابي عبد الله
بن المبارك قال سمعت ابا حنيفة يقول اذا جاء من التابعين^{الله} ربه صلى الله عليه وسلم
عليه وسلم فعلى الراس والعين واذا جاء من اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم^{تختار}

من قوام و اما خارج من التابعین را حنا هم و ذکر عن روضة العلماء قال
 انکم اقول بحدیث الرسول صلی الله علیه وسلم و قول الصحابة و نقل انه قال اذا
 صح الحدیث فهو مذہبی انتهى آنچه فرموده اند و قد رتب علی وفق الحدیث
 احد من الائمة الاربعة و بجز این قید را باثبات ~~سایه~~ و خلال خود
 و لیکن در حقیقت این قید صحیح نیست آنچه در مقام رد اعتقاد اجماع از
 ائمه اربعه ذکر کردیم مراجعت بدان باید کرد و نا فقی این قید ظاهر کرد
 پس میگویم که از عند الحیث و تفسیر منطقی معلوم شد که امین مذکور
 که در صورت مخالفت قول خود با حدیث صحیح مذکور از اتباع قول خود
 اتباع خود منع کرده اند پس بر اتباع ائمه اربعه ترک قول امام خود لازم است
 علی نعم برود محیب و الا اتباع اتباع خوارج مانده فافهم و چه سیوم انکه در این
 بیان است الاختلاف مذکور است و منها ان بعض الاحادیث الصحیحة تلغ
 علماء التابعین من وسد الیم القوی فاجتهدوا بارامهم و اتبعوا الامم
 و اقد را بمنی مضمون الصحابة فافتوا حبی فکم ظہرت بعد و لک فی

في الطيقة الثالثة فلم يعملوا ارباعا منها ثم انما خالف عمل الابل من مستهم و مستهم
التي لا اختلاف لهم فيها وذلك قادم في الحديث علة مسقطه لا ولم يظهر
في الثالثة وانما ظهر في ذلك عندنا من اهل الحديث في جميع طرق الحديث وحلوا
الى اقطار الارض وكثروا عن حمل العلم فكثير من الاحاديث لا يرويه الصحابة
الا رجل واحد لان لا يرويه عنه او عنها الا رجل واحد لان ولم يصر في
على اهل الفقه وظهر في عصر الحفاظ الجامعين لطرق الحديث وكثير من الاحاديث
رواه اهل البقرة مثلاً وسائر الاقطار في غفلة من يمين ان في ان العلم
من الصحابة والتابعين لم يميلوا انهم انهم يطلعون الحديث في المسألة فلو انهم
يكدوا تمسكوا بشيء آخر من الاستدلال ثم اذا ظهر عليهم الحديث بعد رجوع
من اجتهدوا في الحديث فاذا كان الامر على ذلك لا يكون عدم تمسكهم
بالحديث قد حافوا للعلم الا اذا سئلوا علة القواعد مثاله حديث القلتين
فانه حديث صحيح روى بطريق كثيرة معظمها ترجع الى الوليد بن كثير
عن محمد بن جعفر بن زبير او محمد بن عمار بن جعفر عن عبد الله بن عبد الله

عن ابن عمر ثم اتشعب بالطرق بهذا ان وانما من التفات
لكنهم ليس من رسلهم الفسوى وعمل الناس عليهم فلم يظهر الحديث
في عصره حين المي^س في عصر الزهري ولم يمش عليه المالكية لا الحنفية
فلم يعملوا به وعمل به الكشي^ن في خبر المجلس فانه حديث صحيح روي
بطرق كثيرة وعمل بها ابن عمر وابو بريق من الصحابة ولم يظهر على الفقهاء
السبعة ومعاييرهم فلم يكونوا يقولون به فرائي مالك ابو حنيفة وعلمته
قارحة في الحديث وعمل به الكشي^ن ومنها اقول الصحابة معقت
عصا^ن فني وكثرت واختلفت لسعت وراي كثير منها كما في
حيث لم يبلغهم وراي السلف لم يزلوا يرجعون في شذ ذلك الى الحديث
فترك التمسك باقولهم لم يتفقوا قلهم رجال ونحن رجال انتهى الزكاة
امام شافعي واخرج كشت كعاد ما ستمه علماء صحابة تابعين جنان كرو^ن مسئلة
جت وجوي حديث في نودند وجون في ياقته بنوع اخر اراسته لال^ن
في نودند بانجون حديث شريف بريان نكاه ريش واجهاد ايش فخالف

این حدیث بر وی آید از اجتهاد و تبحر حدیث رجوع میکرد و از این کلام
اجماع صحابه و تابعین نیز اجماع حدیث از اجتهاد و قول مجتهد در صورت
خالف قول مجتهد بحدیث مستسطوی آورد و الاقل از این است که این اجماع
موجب انعام صحابه و تابعین است و از روی عاده مستره لهذا العاقلین اعظمین
برند و صیت کردند که هرگاه قول یا خلاف حدیث بایستد قول ما را گذاشته حدیث
عمل نمایند که مضمون حدیث در کیفیت مذمت است پس با وجود ظهور معنی
حدیث صحیح و دریافت مخالفت قول بان و بیاض هیچ حدیث صحیح و افاق
مجتهد کسی که بگوید بقرول مجتهد واجب میدانند و عمل بر حدیث صحیح نمیکند
این است که مرتق جلا است و با اتفاق حتی خیال که از عطف الحید در مقام
که قول این عزم مذکور شد و میزدوران مذکور است اعلم انه کان من العلماء فی
عصر سعید بن المسیب و ابی ایوب و الزهیری و فی عصر مالک و سفیان و یحیی و یسار
قوم یکسر من الخوص بالای و یحایون الضیاء و الاستیفاء و الا بفر و نوالا کید
منها بذا و کان اکبرهم هم روایت حدیث رسول الله علیه و سلم از بیانات است

که استیلا و قیاس امر ضروری است و ضرورت مقدم بقصد است و قدر ضرورت
 آن است که کتاب نیست و اجزاء یافته شود پس در بصورت قول مجتهد معمول
 به است ماکر یکی از گفته مذکور یافته شد پس اجتهاد و قول مجتهد ملازم
 مالاختیاج الیه است و مخالف مالا یصح باید دانست پس در صورت
 مخالفت عمل بحدیث لازم افتاد و نیز در آن مذکور است مثل عبد الله
 ابن مسعود عن شقی فقال انی لا کره ان احل لک شیئا حرم الله فای
 علیک او احرم ما احل الله لک و در صورت مخالفت قول مجتهد
 یا حدیث تحلیل حرام الله و تحریم حلال اولی لازم می آید پس نادرست
 خواهد بود و با وجود حدیث صحیح غیر منسوخ و غیر عاجز عن العمل بر قول
 مجتهد غیر جایز دم در آن مذکور است قال ابن عمر لما یبرئ زیداً من
 فقها و البصره زلاتفت الا لبقرا ناطق او ستمه ماضیه فایک
 ان فعلت غیر ذلک هکلت اهلک ظلم اماره از حصر افتاد و آن
 درست آن است که با وجود قرآن و سنت مقتوی بقول مجتهد
 که مخالف

که مخالف برود باشد موجب هلاک در عبادت و نیز در عبادت
است و قال ابو سعید بن قیس ابوسلیمان البصری استنه اما الحسن قال
ان الحسن مالکان و نیز در آن مذکور است و قال اخذ بالبصره احب الي
نعمه مسلک و ذلك انه بلغني انك تقص برايك ملائفت
الا ان تكون سنت عن رسول الله صلى الله عليه وسلم و كتاب تزل
مراد این کلام و مراد کلام سابق یکی باید فهمید یعنی با وجود کتاب است
عمل بقول مخالف جایز نیست و بعد از آن مذکور است قال ابن
ان العالم يدخل فيما بين السوء بين عباده فليطع الحق المخرج
مخرج همین است که عمل و فتوی موافق کتاب است باشد و با وجود
اینها فتوی و عمل بقول مخالف مجتهد نباید زد و هم در آن مذکور است
قال الشافعی لا حرج انتم اعلم باخبار العجمي منا فان كان خيرا
فاعلموني حتى اذهب اليه كوفيا كان او بصريا او ساجيا صاه ابن الهمام
از این کلام قدیم حدیث بر قول مجتهد ثابت میشود و هم در آن مذکور است

[illegible]

في معرفة السمار الرجال ودراسة عد التهم على ما يخص اليهم من مشايخه
الحال وتبع القلائد والمعنى بهذا الطالع في هذا الفن وجعله شأنا
مستقلا بالتدوين والبحث وانظروا في الحكم بالصحة وغيره فان كثرت
عليهم بهذا التدوين والظاهر ما كان خفا من حال الاتصال
للقطاع وكان يقين ووكيع وامثالها يجتهدون غايته الاجتهاد
تتمكنون من الحديث المرفوع المتصل الا من دون الف حديث
كما ذكر ابو داود السجستاني في رسالته الى اهل مكة وكان اهل هذه الطبقة
يسمونه اربعين الف حديث فيما يقرب منها بل صح عن البخاري
انه احصى صحيحه من ستماية الف حديث وعن ابى داود انه اختصر
من خمسمائة الف حديث وجعل احله مائة مائة الف حديث
رسول الله صلى الله عليه وسلم فما وجد فيه ولو ليلتين واحدا من طريقه
اصل والا فلا اصل له وكان رؤس هؤلاء عبد الرحمن بن مهدي
يحيى القطان وزيد بن ثابت ودارقطني وعبد الله بن شيبه

ومرو بهما واحد جبل واسحق بن راهويه والفضل بن وكيع
 المدني وأقرانهم وهدى الطبقة في الطراز الأول من طبقات الحديث
 فرجع المحققون منهم لاجل إمام عن الرواية ومعرفة مراتب الاحاديث
 إلى الثقة فلم يكن عندهم من الراي ان يحجج على تقليد رجل من مشهور
 ما يرون من الاحاديث والاثار المناقصة لكل مذنب من تلك
 المذائب فآخذوا يقتبسون احاديث النبي صلى الله عليه وسلم
 آثار الصحابة والتابعين والمجتبى بن علي قواعد حكموا في شعورهم
 وأما ابيها لك في كلمات ليست به كان عندهم انه اذا وجد في
 السلسلة قرآن ناطق فلا يجوز التحول منه إلى غيره واذا كان القرآن
 محتملا لوجه فالسنة فاهية عليه فاذا لم يجدوا في كتاب الله أخذوا
 بالسنة رسول الله صلى الله عليه وسلم سواء كان مستقيما أو سني
 الفقهاء او يكون مختصا بابل بلدا أو اهل بيت أو بطريق خاصة
 وسواء عمل به الصحابة والفقهاء أو لم يعملوا به ومتى كان في

في المسئلة حدث فلا يتبع فيها خلاف اثر من الآثار ولا اجتهد المجتهد
واذا افرغوا جهدهم في تتبع الاحاديث ولم يجدوا في المسئلة حديثا اخذوا
باقوال جماعة من الصحابة والتابعين ولا يتقيدون بقوم دون قوم ولا يلدون
بلد كما كان يفعل من قبلهم فان اتفق جمهور الخلفاء والفقهاء على شيء فهو
المنسوخ وان اختلفوا اخذوا بحديث اعلمهم علما واورعهم ورعا واكثرهم
او ما استدرعهم فان وجدوا شيئا يستوي فيه قولان فهي مسألة ذات قولين
فان عجزوا عن ذلك انبأ بالموافق لموات الكتاب والسنة واجابا لها واقضا
انها وحلوا نظر المسئلة عليها في الجواب اذا كانتا متقاسمتين ماوى الله
لا يعتمدون في ذلك على قواعد من الاصول ولكن على ما يخلص الى الفهم
ويشيلج به الصدر كما انه ليس بمران التواتر عند الرواة ولا عالم لكن
اليقين الذي يعقبه في قلوب الناس كما بينها على ذلك في بيان حال
الصحابة وكانت هذه الاصول مستخرجة من جميع الاول والآخر كما تقدم
كلام حقيقت نظام غور يابره كرد كه قران محيد كه كلام الهى است بر عظيم

داشتند و بعد قرآن حدیث شریف را بر عدد از قوال و امار و اجتهاد را
 تقدیم دادند و حدیث را بسبب محرومیت عمل صحابه و فقهای ترک سنکدر صرف
 عدم عمل با علایق قاطعه نمی شمردند و در ظاهر معایب کتاب است و ایمان است
 و اقتضای انشا و حمل بطریق قواعد اصول اعتقاد کردند بلکه مدار کار بر خشکی
 مدد و اطمینان است داشتند و از اینجا فایده جلیله مستنبط شده و آن این
 است که این مذهب محققین محدثین که مدار این مذهب بر قواعد مذکور است
 رساله است خلاف مذاهب اولیه است و این محدثین محققین را مجتهدین
 منسوب هم نباید گفت چرا که بنا بر احصاء مذکور خود ما بر این قواعد بنا داریم
 این قواعد من حیث المجموع مذہب صحیح مجتهد از اربعه نیست پس است در
 مذاہب اربعه ثابت شد و اجتهاد مطلق غیر منسوب به ائمه اربعه منسوب است
 و حکم محکم اجتهاد مذکور بعد از ائمه باطل گشت فافهم هم در آن مذکور است و آن
 معون بن مهران قال کان ابو بکر اذا اورد علیه الخصم نظری کتاب الله فان
 وجد ما یقضی بینهم قضی به وان لم یکن فی الکتاب و علم من رسول الله علیه السلام

في ذلك الامر سنة قضى به فان اعيانه خرج فسال المسلمين وقال
انا في كذا وكذا فقبل علمهم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قضى في ذلك
بقضاء وفيما اجتمع اليه النفر كلهم يذكر من رسول الله صلى الله عليه وسلم قضاء
فيقول ابو بكر الحمد لله الذي جعل فينا من يفيد على نبينا فان اعيانه
يجريه سنة من رسول الله صلى الله عليه وسلم جمع رؤس الناس وخيارهم
فاستشارهم فاذا اجتمع رأيهم على امر قضى به وعن شريح ان عمر
بن الخطاب قد كتب اليه ان جارك شئ في كتاب الله فاقض به ولا تنفك
عنه ارحا فان جارك ليس في كتاب الله فانتظر سنة رسول الله صلى الله عليه وسلم
فاقض بها فان جارك ليس في كتاب الله ولم يكن فيه سنة رسول الله
صلى الله عليه وسلم ولم يتكلم فيه احد قبلك فاحترامى الامر ان شئت
ان يجهد برأيك ثم تقدم فتقدم وان شئت ان تناخر فتأخر ولا اراي
التأخر الا خيرا لك وعن عبد الله بن مسعود قال التي علينا فان لنا
نقض ولسنا هناك وان الله قد مر من الامر ان قد بلغنا ما ترون

فمن عرض له قضاء بعد اليوم فليقض فيه بما في كتاب الله ولم يقض به
 رسول الله عليه وسلم فليقض به بما قضى به الصالحون ولا يصل التي
 اخاف والي اري فان الخوام بين والحلال بين وبين ذلك امور
 مستتبه فذبح ما يريك الزماريك وكان ابن عباس اذا سئل عن
 الامر فكان في القرآن اخبر به وان لم يكن في القرآن وكان عن رسول الله
 عليه وسلم اخبر به فان لم يكن فعن ابي بكر وعمر فان لم يكن قال فيه برأيه ابن عباس
 بغور ملاحظا بغير عنود كحقت شقين كلفت وامن بعدي باي يد وعمر
 وثمان ايش وادرت وبرد عبد الله مذکور که از اجل فقهار عجايب اند
 حديث الشريف را بر اقوال مجتهدين در عمل مقدم داشته اند پس حاكم عليه السلام
 مجتهد واقع شده باشد و حديث صحيح و خلاف ان بافته شد رجوع بان
 از قول مذکور لازم و مستقيم است و همين است طريق سلف صالح كه ما بافتد
 ابا ماموريم و همدران مذکور است و عن ابن عباس عن اهل كلان ان نذر عوا
 او بحسب كليم ان تقولوا قال رسول الله عليه وسلم وقال فلان ايرى اثر

معلوم شد که مجرد ذکر قول مجتهد جنب ذکر قول رسول الله صلی الله علیه وسلم
موجب خوف عذاب و خوف است و همچنین قول مجتهد مقدم بر حدیث
و اشته شود انقباض باشد و بعد از این مذکور است و من قتاده قال حدیث
ابن سیرین رحمه الله حدیث عن ابی بنی صلی الله علیه وسلم فقال رجل قال فلان
کذا و کذا فقال ابن سیرین احدثک عن ابی بنی صلی الله علیه وسلم و تقول قال
فلان کذا و کذا ازین کلام اسکنه و ذکر قول مجتهد باز در حدیث معلوم
چو علیه السلام عمل بر قول و یا ترک عمل بر حدیث کرده شود و بعد از این و
عن الاوزاعی قال کتب عنی عن ابی جعفر الخزاز انه لا رای لاحد فی کتاب السنن
انما رای الایمه فها لم یثرب فیہ کتاب و لم تمض فیہ سننه عن رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم و لا رای لاحد فی سننه ستهار رسول الله صلی الله علیه
و آله و سلم ابن کلام هم مثل سابق موجب تقدم است بر قول مجتهد است
و بعد از این مذکور است و عن الشعبي جابه رجل یأله عن شی قال کان
ابن مسعود یقول فیہ کذا و کذا قال یخبرنی انت بر ائمت فقال الثعلبی

من هذا الخبر عنه عن ابن مسعود وبيان عن رأيي و دوس اثر عذري
 بمن ذلك والاسلان الغني يغيبه الى ان اجرك برای اخرج هذه
 الاثار كلها الداعي الزينجا معلوم شد كه قول صحابي هم مقدم بر قول
 مجتهد غير صحابي است و هيست مذهب امام اعظم به پس حديث
 شيخنا بطريق اولي مقدم خواهد بود بهر را من مذکور است و اخرج الترتيب
 عن ابني السائب قال كنا عند ذكيع فقال لرجل لمن ينظر في الراي
 اسود راول الله عليه السلام و يقول ابو حنيفة هو مثله قال اراي
 فانه قد روي عن ابراهيم الخنفي انه قال الاشعار مثله قال رايت
 و كسبا غضب غضبا شديدا و قال اقول لك قال رسول الله صلى
 عليه وسلم و نقول قال ابراهيم ما احقك بان تحبس ثم تخرج حتى
 شرع عن قولك اراي معلوم شد كه صرف ذكر قول مجتهد در مقابل
 حديث موجب غضب سلف صالح است پس اگر كسي پیش سلف
 ميگفت كه عمل بر قول مجتهد بايد كرد و حديث را ترك بايد نمود سلف

صالح چه معامله باین کوئید و بیکد و تر و خیر نام مانع عمل بر صرب نمی نهادند و هم در آن
 مذکورست فمن كان من أهل الحرب يبيع من أرضه أو ذميبا له عمل رأى
 المجتهد من التابعين من بيعهم ومن كان من أهل التخرج يبيع من أرضه ^{محصل}
 من لسن ما يجزیه من مخالفه الصريح الصحيح ومن ^{يقول} براءه فنيا
 حديث او اثر بقدر الطافه ولا ينبغي لمحدث ان يفتن في القوم ^{عد}
 التي احكمها اصحابه لميت ما الص عليه الشاع فيرويه حديثا او قيسا
 صحيحا کرد ما فيه او في ثباته الارسال والا لقطع كما فعله
 ابن حرام و حديث بخير المتعارف ثباته الا لقطع في روايته
 البخاري على انه في نفسه متصل صحيح فان مثله انما يدار اليه عن ^{النهار}
 منجمله فوايد اين عبارت ان است که مخالفت صريح حديث صحيح و قول را بر اين خود و مورد نيكه
 حديث با اثر بافته شود جائز نيست و اين سبب دعای است که عمل بقول مجتهد
 با وجود حديث صحيح غير معارض و غير منسوخ جائز نيست و هم در آن مذکور است
 ولا ينبغي ان يروى حديثا او اثر الطائفي عليه القوم فاعده اسحرجها هو اصحابه

حدیث المصنوع وکما ساقط بیسم فوری القزلی فان رعاية الحدیث واجب
 من رعاية تلك القاعدة المخترعة وروی المغنی ان الشافعی حيث قال فیها
 قلت من قول او اصلت من اصل فبلغ عن رسول الله علیه وسلم خلاف
 ما قلت فانقول ما قاله صحه علیه وسلم وروی کلام نظریه کرد امام شافعی که امام
 اجل و مقتدی افضل بود امام اعظم است قول مجتهد را در مقابل حدیث
 مطروح و مردود ساخت و بچنین امام اعظم و قدوة افخم با فرمود اندو
 گذشت هم در آن تذکره است و قد تواتر عن الصحابة و التابعین انهم كانوا
 اذا تلقوا الحدیث یقولون بیه من غیر ان ملاحظوا شرفا هم و در آن تذکره
 قال محمد بن ادریس الشافعی الاصل قرآن و سنة فان لم یکن فقیها علیها
 و اذا اتصل الحدیث عن رسول الله علیه وسلم و صح ان شأنا منه فهو
 سنة و الاجماع اکبر من الخبر الوذ و این عبارت تصریح است که تیسر
 بعدم وجو و قرآن و حدیث در آن حکم از جمله مذکورات بوضوح انجامید
 که اصل برای عمل کتاب و سنت و اجماع است و مرتبه قول مجتهد بعد از این اصول

اصول نهم است در آن غایت ما فی الباب آنکه فهم احوال تفسیر شرط عمل است
پس در وجهی که حاصل شود خواه از بیان مجتهد خواه از وجه دیگر چنانکه فهم قول
مجتهد هم شرط عمل بر این قول است محقق نماید که غرض اصلا این خصوص دین است
سوال و جواب و منع عمل بر حدیث شریف و ایجاب عمل بر قول مجتهد آن است
که و حفظ کلام الله و حدیث رسول الله صلی الله علیه و سلم موقوف است بر این
و حفظ نشود عمل بر آن نکره زیرا که هرگاه این عقیده باشد در ذین عوام
راست است که عمل بر قول مجتهد واجب است و بر حدیث دین مبنیست
درین زمانه پس و حفظ کلام الله و حدیث رسول و عوام معتقدان عقیده فاسد
نموده لغو و بیکار گردید و نفوذ باید من و کتاب و مقصود دل این در شان دین
از نسخ و حفظ مذکور بپسیدن عیب دلی دینی خود است چه قرآن و حدیث و کلام
مستفید علوم اندر عیوب این بی دینان فاش میگردد و ظاهر بسیارند
ما بر ما را این دجلال از قول مجتهد صرف اعام و علی است که در کنز و قدوری و
شرح و قایم و مایه صلا مذکور اندر جمیع اقوال مجتهد که عقاید و اخلاق را نیز

شامل است و فقط کامل عبارت از آن است چنانچه امام اعظم فرموده اند الفقه معروفه
النفس بالها و ما علیها زیرا که این اعداء دین از اکثر عقاید و اخلاق پسندیده
را نیز جواب مسئله چهارم حالا حال جواب بحسب غیر منسب باید دهیم. ^{بسیار} ^{مستحب}
معتبر جواب بحسب انزال اسلام غیر است که درین زمانه پسین بمقتضای ^{مفسر} ^{مفسر}
مذهب متحقق اختیار نمود خود را گذاشته عمل بحدیث نماید که صحت و سقم آن اطلاع نداشته
باشند مگر چون بحسب غیر منسب را بلکه بخوف حاصل شده بی خوف تغییر
در جواب نمی نویسند سایل حرف از اتباع ائمه اربعه سوال مقدر کرده و اتباع ائمه
عبارت از مکلفین غیر مجتهدین اند بلکه بعضی مکلفین مذکورین نیز بعمل حدیث مضاف
اجتهاد امام این سوال خود مخصوص خود و بحسب یکای اتباع ائمه اربعه تمام اهل اسلام
گرفته متحقق نماید که بعضی از اهل اسلام در زمانه مجتهد مستقل باشند یا نه
خداوند را بحسب مطلق منسب یا نه منسب یا نه منسب یا نه منسب یا نه منسب
و مجتهد فی السبعین نیز چنانکه تفسیر شارح مسلم و کثرت و شک نیست که چون
مجتهد را دریافت که در منسب متحقق اختیار نمود خود خلل است و اجتهاد او

مردی بخلاف اوست که داشتن مذنب خود بر واجب است در انصاف
فی بیان سبب اختلاف از شرح النبیة تالیف جلال الدین سیوطی نقل نموده
دان المطلق کما قرره یوفی کتابه اداب النقیبا والنوری فی شرح المنہ
نوعان مستقل و قد قدس فی رأس الاربعین فلم یکن وجوده و منصب در
باقی ان بان اشتراط اداب النوری و لا یجوز انقطاعه شرعاً لانه فرض
فرضه ایست حتی ترک آن توکلهم و عصبوا به هم کما صرح به اصحاب
مهم و دردی فی الماوی و الارمانی فی البحر و المعوی فی التہذیب و غیرهم
تیاوی بذال و فی جہاد المفسد کما صرح به ابن الصلاح و السنودی فی شرح
المہذب و المسلمہ مبوط فی کتابنا المسمی بآراء علی من اخل بالارض
و جعل ان الاجتهاد فی کل عصر فرض انتہی و مذہب غالبہ در صدر رسالہ
مذکور است و آنچه گفته کہ عمل بعدیش نماید کہ بر صحت و سقم ان اخلع مذہب
یعنی میرسد کہ عمل برین حدیث نماید مخفی نماید کہ عمل بر حدیث مہول الصحۃ مطلقاً
بایز نیست و محیر مذکور عدم جواز استنباط فقہی از حدیث کی بر مایہ باز پسندم

بمقتضای زعم ما سه بیوم گذاشتن مذنب محقق اختیار نمود و بنابر روایت
 اول حاله مستقیم حدیث و فسله خلاف سوال است کما لا یغنی و اگر در
 تقبیح حدیث و مستقیم حدیث کلام کنیم و ببرد گفتگو بسیار واسع میگردد چنانکه
 بر اینها اصول حدیث و سیدیت بر محیب لازم بود که چنین جواب میداد
 و صیقل که در صورت مذکور عمل در حدیث جایز است یا جایز نیست پس
 زیاده قیود جواب مسلم چهارم از محیب فرستاده سخن لا طائل و غلبه را
 مقصود بعنوان جواب کرد و برای این فرستاده و اصل اینکه چون لفظ
 روز پسین صحیح و سقیم در شرح کمال سعاده مذکور بود و محیب بعضی افسانیه را
 قید از آنجا افزود و بعضی قیود از طرف خود اختراع کرده متصدی جواب
 شده و این ندانست که زیاده این قیود اصل جواب از دست رفت بگویم
 که در این زیاده پسین بمقتضای زعم ما سه خود مذنب محقق اختیار نموده خود را
 گذاشته عمل جدیدی که بر صحت و سقم آن اطلاع نداشته باشد که ام که معنی
 و تجویز کرده است پسایل و محیب لازم است که اول این زعم خود را ثابت کند

من بعد سوال و جواب متشکل شوند و گرنه استحال محال یعنی است باید دانست
که مراد محیب غیر مصیب ازین زمانه پسین خاص زمانه وی نیست بلکه عام آنست
و گرنه استصحاب کلام شارح سفر سعاده که در این روزگار پسین واقع شده
است صورت نجی بند و پس وجود محیب در زمانه تعلیم از نعم او بوجه اظهر
میکنند پس این محیب کفر چه امره دین و اتباع اسلاف اینست که اهل ذلک
و ایمان بودند بدل جهد بلیغ و تسبیح تمام در بریا داده و غوره احادیث صحیح
و امام سلیمه نکند استثناء اند که مردمان متاخره پیشه دارانهارا بر آورده
معارفند مذمب ان الکابر سازند نیز سلفی که با وجود رکاکت پانی
دلیل با دعوی مرتبط است عمل بر حدیث مجهول انصاح و رسم بقیود
ذکوه نمودن یا نمودن امر دیگر است و تخریج کردن سلف به احادیث صحیح و
امام سلیمه که برای متاخرین این زمانه حدیثی را تخریج نکند استثناء تخریج نمایند
امری دیگر است باینکه مردمان علقه مدلولیت و تعلیلت نیست کمالا یعنی
و غیر آنچه دین که احادیث صحیح را امام سلیمه نکند استثناء اند و ظاهر است که با وجود
اینقدر که سلف زمانه بالعرض اگر حدیثی را امری از سلف باقی ماند باشد خلف

زمانه را استخراج ان ممکن نیست و کدام کس مدعی این امر است لیکن
 ممکن است بلکه شایع اینست که بعضی درین زمانه و دیگر از عصر
 سابق و لاحق در فهم بعضی خصوص و احادیث و فقه از متقدمین باشد پس
 اگر بعضی را چیرد که عمل به حدیثی نماید که حکم آن حدیث خلاف اجتهاد
 امام و در باشد و اگر نه چنین باشد اجتهاد مطلق خواهد مستقل خواهد
 ظهور اثر طاسه چگونه فرض کفایت خواهد بود و معارضه نمیشد ان اکابر
 بر تخنید جدید حدیث و اثر موقوف نیست بلکه با فقهیت و اتمه
 موقوف است و ان ممکن است قال رسول الله علیه و سلم در رب حامل
 فقه الی من یوافقه منه رواه عبد الله بن ابی مسعود کذا فی الشکوة و مطهری
 تحت و من التابعین اکثرهم و من اتباع التابعین اقلهم ثم انطس
 النبوة قوله و ان البقون البقون مذکور است قال المجدو
 الصحابة کلام کانوا مستعزقین کالات النبوة و من التابعین اکثرهم و
 من اتباع التابعین اقلهم ثم انطس انوار النبوة و اختفی آثاره و ظهر
 کالات

كلمات المولانية يستغلي الزوار ومن اثار السكروا شمع وكنزة الخوارق
المستفاد من التجليلات الصغانية والظلية حتى اوامضى بعد الهجرة العت
سنة تراك رحمة الله الواسعة وافاض كلمات النبوة بمقتضى طيبة النبي
صلى الله عليه وسلم على بعض تابعيه حتى اشتبه احزان منه باوليا فقال النبي صلى
عليه وسلم مثل اني كمثل المطر لا يدرى اوله خیر ام اخره رواه الترمذي عن
النس وروى زر بن عن جعفر بن محمد الصادق عن ابيه الباقر عن جده قال
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم البشر والبشر وانما مثل التي مثل النيث
لا يدرى اخره خیر ام اوله او كريمة اطعم منها فوج علما ثم اطعم منها
فوج منها معل اخر فوجا ان يكون اعراضا واعمقها عمقوا حسنا
حسنا ومن ابى ان يدردا عن النبي صلى الله عليه وسلم قال خيرا حتى اوليا اخر
وفي وسطها الكد رواه الحكيم الترمذي مخفى بما ذكره اخره امر اضافي است
ومين مراد است كما يظهر بالتامل في نقلنا عن المظهرى انفا ^{مستفاد} ^{مستفاد}
وافهام وفتيش مردمان ابن زبانه نست باخيام وتبع ان الكابر لبنة

باقیاب هم ندارد و نیز کسی که خطا و غلط ایستاد از مقول منظمی باشد
 شد از به اکثریه محبت است که گفته کلیه و اینجا کلیه و کثرت نه اکثر
 که از محقق و معتبر کذا شیخ عبدالحق دهلوی که از مقداریان اهل حدیث
 و پیروان اهل تقوی است در شرح سوسعدات باین عبارت ذکر
 نموده درین روزگار پسین مذنب را گذاشته عمل محبت کردن صورت
 نمی بندد چه محبت از دین احادیث و اقوال صحابه را تشیع نموده باشد
 را از مسووح و صبیح را از سفیم جدا ساخته تحقیق و تاویل از فرموده
 تطبیق و توفیق در میان آنها داده اند و عوام مسلمانان را بلکه علماء را
 را درین رفقا رفوة و طاقت کجاست که این کار زود است ایشان ابر
 این از اجز متاجزه محبت از کردن و درین این رفتن بسی نمود
 و چاره نه و استوده علیهم قهر کسی که بگوید کلام شیخ رحمه الله نظر بجماع
 و اکثر علماء خصوصاً علماء هند و حاضرین است نه نظر بحجج چه اعتقاد
 نا ظهور استراط ساعده در هر زمانه فرض کفایت چنانکه از کلام سمری

تحت اهل علم و ریافت است و آنچه جمهور تجویز خلوص از این مذهب میکنند
از آن جهت مطلق مستقل نیست نه مطلق جهت تقریرش بل مذهب خالص
و طهارت که محبت را عمل بحدیث و قطع تعلیق مذهب مروی قناد و نیز
در ثابت تقریب و کلام شیخ با جای تأمل است چه هر قدر تحقیق که درین
روزگار پسین ممکن است متقدسین را ممکن بود و سلا بخاری را بقدر علم
خود تحقیق بود بر نفوس مسلم اطلاع ندانست و بچنین مسلم را بر قدر تحقیق
که دست داد اهل سنن دیگر را که متاخر مراد بودند تحقیق مسلم و زیاده از
حاصل شد پس بر یک را از این حدیث تحقیق خود حاصل بودند تحقیق
دیگر معاصر یا متاخر درین زمانه چون همه کتب جمع شده علماء و اهل علم
را که کتب نزد او موجود باشند تحقیق جمیع مباحث پس عمل
بحدیث درین روزگار پسین مطالب است را اسهل و لذت دانی
است محبت بمنقدسین باید دانست که موجب غم مصیب و رنج
دیگر نیست بکار بر به که مذهب متقدسین را نقل نکرد و لفظ را

از صفت بدین روکار پسین هم حذف کرد تا کسی غصب مقتدین مشر نشود
 محقق نماید که عیب غیر مصیب درین زمانه پسین عمل بحدیث جایز ندارد و عمل
 امام بقول امام خود از اجماع اربعه واجب دانند پس بر او لازم است که در
 اثبات این اوهای خود چون امام خود دلیل اربعه حال آنکه کمالی
 بحدیث است که میکند و گاهی بقول عالمی مثل شیخ مرحوم دهلوی استدلالات
 کند و حال آنکه شیخ به خود را از مرتبه عمل بحدیث هم فرود می آید و وجهی
 مرتبه اجتهاد و همچنین نعم محبت است پس مثل مشهور صادق آنکه
 در رفع کوراء حافظ نباشد و نیز محبتشان دین در کلام شیخ روح امام اند
 اربعه اربعه اند پس تعریب بوجه دیگر هم نام شد ^{بجای} ~~بجای~~ ^{مستوفی} ~~مستوفی~~ از
 شرح مذکور که خود که قرار داد مصلحت در آخر زمان تعیین و ^{تخصیص} ~~تخصیص~~
 غصب است و ضبط در بطکار دین هم در بصورت بود از اول مخیر است
 هر کدام را اختیار نماید صورت دارد و لیکن بعد از اعتبار یکی به دیگری رفتن
 بیا فرم هم که وطن و فوق و تشعب در اعمال و احوال نخواهد بود و قرار داد

تا عرضیم برین است و این مختار و فنیجیه است پس بگویم قول و معانی و
تخصیص مذمت فقیر میگوید که این سخن است معلوم حق است لیکن کلام
در علامات زیرا که سوال این است که مذمت خود که از آن عمل مذمت مخالف
مذمت درست یا بی وظایف است که ایضا در این علم درست نمی آید و آنچه شیخ
علیه السلام فرموده اند که این کلام عمل مذمت راست نمی آید و اگر چه در قول
سابق گذشت پس محبت از نقل این کلام سودی نیست و قول وی از ادل
نهیست الم تحقیق این مسئله در جواب سوال اول مفصل گذشت و نقل
این عبارت هم محبت کرده مذمتی محلی است چه در اینجا کلام در انتقال
از مذمتی به مذمتی نیست سوال این است که مذمت مجتهد خود گذارسته
علی حدیث مخالف اجتهاد امام خود کردن درست است یا بی
معنی اگر است از روی خود نایبی تحقیق باشد از بی حصول مرتبه این احادیث
در نمود مردمان را ترغیب به هر که مذمت محققه را گذارسته مذمت متوله
وی عمل نماید فقیر میگوید که این کلام از سوال در جواب بدین است و از جمله

صفات محیب معجزات و ریاکاری فی نفس مردم و حرمت خواه
 تحقیق باشد خواه با تحقیق و نیز بهکس است که مصداق این کلام در خارج
 دهر است. الا باقره محیب همچنین صور خدایات و صفات مذمومه ^{تقدیر}
 و لا تعصی است اشتغال دیگران با این است و عبادت حق عکس ^{مستحب}
 میگوید پس این شخص مجنون است که آن حضرت صیاد در عید و سلم از احوال
 او خبر داد و در صحیح مسلم مروی است عن ابي هريره قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله
 يكون في اخر الزمان رجلون كذا الذين يا تركم من الاحاديث ما لم يسموا
 انتم ولا اباءكم قايما و اباهم لا يفلوكم ولا يقفونكم انب حجاب ^{فعل}
 که خبر یافتند پس میگویند که بی ربطی این کلام بر ظاهر است پس شخص
 مودع احادیث نقل کرده مردم را جعل اینها ترخیص میدهد و تبرک ^{نقد}
 در مقابل احادیث منقول دعوت میکند و بر ضعیف بودن احادیث محیب
 تشدید نکرده پس صرف بهین قدر خود نمایی و بی تحقیق و بی جمل مرتبه ^{بود} آن بود
 باشد مصداق حدیث در حال نمی تواند شد زیرا که حدیث مسلم مخصوص ^{مستحب}

احادیث وضعیه است که آنها را بصورت احادیث صحیح نقل میکنند پس خانکه
حدیث مسلم دال است بر اینکه شافعی ویه واصله حدیث وضعی را بطور حدیث
صحیح نقل کند حال و کتاب است همچنین دلیل بر اینکه شافعی ویه واصله وضعی و
تحریف در معانی احادیث صحیح ظاهر در رجال و کتاب است العیاذ بالله است
جواب مسئله مذکور و در جواب محجب غرمصیب که تحریر یافت مخفی ماند
که در قرطاس فتاوی قاضی صاحب این مسئله جابم و ترتیب سوال بیوم قرار
یافته این عبارت در عمل بجهت عامی بر مذنب را بمخالفت لام خود را
بمخالفت جمیع ائمه جائز است و روایات بر مایل عبارات پوشیده است که
عبارت سوال مذکور که محجب غرمصیب نقل کرده که یک است نسبت به
مستقله خلف صاحب و نیز در مفهوم و مودی هر دو عبارت فرق بین آن
پس ملخص صاحب کلان مقصدی جوابش شده و جواب
از سوال بیوم اینکه عامی بلکه علماء را این آنان را عمل بحدیث بدون اتیان
مجتهدان از مجتهدین اربعه روا نمود که حاصل سوال آنکه

عامی در مذبح این مخالفت امام خود فقط جمیع ائمه مانع از عمل بحديث است
 یا ای و حاصل جواب مقتضای عبارت آنکه هر دو مخالفت مدبره سوال را
 در منع عمل بحديث مخالفت مداطت نیست بلکه فقدان اتباع ائمه را
 مانع عمل است و این فقدان منصوص نیست مگر در صورتیکه ائمه از افاضه
 کرده باشند چون حدیث بخاری در عدم وجوب غسل بدون اتزان بالنسبة
 حنانین که ائمه از افاضه کرده اند چنانکه محیب بذکر کرده پس آنچه
 خصوصاً حدیثیکه از مجتهدین از ائمه از افاضه کرده هیچ معنی ندارد یعنی ^{لفظ}
 خصوصاً اینجا محقق بی معنی است کما این لفظ مانند مانند و در کلمات
 چون حدیث بخاری که از ائمه حنانین بدون اتزان غسل
 واجب نیست اگر شخصی از اهل علم فقط بلحاظ اینکه این کتاب صحیح الکتاب
 بعد کلام الهی است برین حدیث عمل نماید روا نخواهد بود که در دعوی
 اشتراط اتباع مجتهدی بتخصص از ائمه در عمل بحديث هیچ دلیل و ^{شماره}
 و سندی ذکر نگردد و آنچه مابعد درین جواب مذکور نموده اند دلیل بر تخصیص

مزبور نمی تواند شد کما لا یخفی علی المتفطن پس میگویم که حجتیست نظری
 برین دعوی در دلیل ذکر نموده بخانه میگوید و انما قلت فی العمل بالحدیث ان یلیو
 ذلک الحدیث قد ذهب الیه احد من الایملاء کما لا بد من العمل علی خلاف ^{الاجماع}
 فان الی السنة قد افرقوا بالقرون الثلاثة او الاربعة علی الاربعة مذاهب
 ولم یبق مذهب فی فروع السایل سوی الیه الاربعة فقد انقصد الاجماع المركب علی
 بطلان قول مخالف کلهم وقد قال رسول الله علیه وسلم لا یتجمع امتی علی ^{الضلالة}
 وقال الله تعالی من یتبع غیر سبیل المومنین لوله ما ولی واصله جهنم و سائر
 مصیر او جواب ازین دلیل این است که اقسامی از حدیث القرون الثلاثة او الاربعة
 علی الاربعة مذاهب اکثر الی سنت بر مذاهب اربعه و عدم بقای مذاهب دیگر تمام
 و کمال بدون متل اربعه مسلم است و اما آنکه میگوید هیچ فردی را حدیثی بر جمیع علم
 فروعی از احکام مجتهد دیگر باقی نیست و مانند و همچنین بجهت مسئله فرعی از مجتهد
 دیگر باقی نماند این منوع است و سند منع تکلیف شهود و محوری و ^{عالمین}
 این تکلیف اند از فضاء انصار و انصار پس اجماع مرکب از جمیع اهل ^{است}

مستحق نشد نه قول و نه فعل و تحقق آن از ارجحاً کسب داشته شود
 مبطل قول مخالف ارجح نمی تواند شد لهذا قضاء اعمار و امصار کارمند
 تحلیف شهود اند و حدیث لا یجتمع اثنی الحدیث و کرمه من یتبع الایمه انظر
 با حجاب حقیقت است چنانکه تفصیل این بابا لایزال علی در سابق گذشت و
 در بیان دلیل دوم میگوید و ایضا لا یجوز کون الحدیث مختصاً عن الامام ^{علیه السلام}
 و من اکابر العظام من تلامذتهم فترکهم قاطبة العمل بحديث و دلیل علی کونه
 او با و لا و جواب ازین دلیل آنکه عدم عمل بدین حدیث احتمال دارد که بسبب
 عدم سنوح عادت و ارادات ایمه دریم باشد پس ترک عمل بدین سبب
 دلیل منوخیته و بادلینت نیست و نیز ما در عمل حدیث فهم مراد آن ^{در وجه}
 اتم شد ذکر ده لیم و هرگاه فهم مذکور است و او پس نسخ و تاویل و تخصیص
 و تعارض اگر داشته باشد اینهم معلوم خواهد شد و در تصور عمل بدان را
 نداریم باقی ماند و نیز با ذکر اکابر علماء از تلامذہ ارجح درین دلالت میکند که صرفاً
 عمل ارجح دلیل نسخ و تاویل نیست و این مبطل تخصیص عمل ارجح است پس تلامذہ

در دعوی هم ضرورت ما فهم خلاصه مطلب آنکه حدیث مرفوع خالی از دعوه
مذکوره که تابع از عمل آنه بانییم پس مجرد مخالفت واحد با جمیع و آنچه قدر آن تابع
از رتبه تابع از عمل نیلوم و این حدیث را بر قول مجتهد که عین اختیار است
باینست مقدم داریم چنانکه در جواب سوال چهارم در انصاف و مقتضای
مقتضی مذکور گشت و عجیب تر آنکه اتباع مجتهد را آنقدر ضرورت است که در عمل
بحدیث صحیح مرفوع هم شتر را بکنند و طال آنکه مجتهدین تا کنیز دست بعمل
و ترک قول خود و مطالب آنی کرده اند چنانکه مکرر گذشت پس شتر را
عمل مجتهد بر حدیث در عمل بر آن حدیث موجب عدم اتباع مجتهد گشت
و تقیید نه کمالا یحقی و آنچه گفته اند که چون حدیثی را ایما بر عاقلانست عمل
بر آن روایات پس اگر شخصی بر حدیث مذکور جاری عمل نماید روا نمود
موجب کمال استغجاب است زیرا که این حدیث مسووع است چنانکه ذکر خواهیم کرد
و مشوخت آن چه مور اهل است رسیده پس جمهور عمل بر آن رواستی
میدارند بجهت مشوخت نه بجهت عدم اخذ ایما از رتبه اهل اینست از ولادت

و در جود ایه از رجه و بعد از آن عمل بدان نکرده اند و نزدیک است که این
 تمام است و این از سیدین عمل بدان طایر سید از قبیل از ایه از رجه
 و رجه آنها خیار بود و پس عدم اخذ ایه از رجه را در عدم عمل بدست نکرده
 و عمل نیست اصلا بخلاف نعم محب در صحیح بخاری است بایست
 الرجل من مع المرأة حدثنا ابو عمر قال حدثنا عبد الوارث عن الحسن
 قال حدثنا يحيى قال واخبرني ابو سلمة ان زید بن خالد الجهني اخبره انه قال
 عثمان بن عفان انه قال ارأيت اذا جامع الرجل امراته ولم يكن
 قال يتوضو للصلوة وبعث في ذكره وقال عثمان سمعته من رسول الله
 عليه وسلم فسالت عن ذلك علي بن ابي طالب والزبير بن العوام
 طلحة بن عبد الله والي بن محب فامروهم بذلك قال يحيى واخبرني ابو سلمة
 ان عروة بن الزبير اخبره ان ابا اليوب اخبره انه سمع ذلك من رسول
 الله صلى الله عليه وسلم و ترجمه بخاری است بدو که در اول اسلام حکم شستن
 اینچنین بود و ظاهر است که زید بن خالد هم در آن ایام اسلام آوردند

کرده است و گفته که یا صحابه بر حکم منسوخ چگونه فتوی میدادند و بر حال چوین سنت
بوجوب غسل در بصره است آیا اجماع کردند بر غسل و منسوخ شدن حکم اول
و میرفت بر خلاف این است چنانکه از اضر حدیث ثانی ظاهر میشود و حدیثی است
قال شتابی عن هشام عن عروة عن ابی الیوب قال اخبرنی ابی بن کعب
انه قال یا رسول الله اذا جامع الرجل المرأة فلم ينزل فلا يغسل بامر الله
ثم يتوضا ویغسل قال عبد الله الغنوی و ذلك الاخرانما بنیاه لاحتمال عدم
الامانة فی مولف بخاری ابو عبد الله گفت که در بصره غسل با احتیاط
تر و کثرت است و این حدیث آخر که بر عدم وجوب غسل دلالت میکند جهت
اختلاف صحابه بیان کرده ام که بعضی بوجوب و بعضی بعدم وجوب غسل فتوی دادند
که اقی از ترجمه و در مشکوٰۃ است گفت محی السنه این حدیث انما الامام المأمور
منسوخ است چنانکه از ابی بن کعب روایت است که این شخص بود و او را
عبدان بنی گفته اند از آن و ترمذی گفته همچنین روایت کرده اند بسیاری از
صحابه که این را امتداد اسلام بود و عبدان منسوخ گشت و حکم شد که چون

الت مردود فرج زن درون رفت و التقاضین شد غسل آب
 کشت التزال شود وانی و در شرح موطا مسی بالمحلی بجلی اسرار الموطا
 است و ما حدیث انما الماء من الماء منسوخ بارواه احمد و ابو داود و
 ابن خزيمة بن سهل بن سعد شقی الی بن کعب ان القبا التي كانوا يتولون
 الماء من الماء حصة كان صل الله عليه وسلم يخص بها في اول الاسلام ثم
 امر بالاعتقال بعد انتهی و نیز درین شرح است و ممن قال لعدم وجوب
 الغسل عند عدم التزال جمع من الصحابة منهم سعد بن ابی وقاص و من
 اتبعه ابن ابی سلمه بن عبد الرحمن کافی ابی داود و در عشر کما حکاه عیاض و
 منسب داود و الطاهری قال النجاری والغسل احوط انتهى خلاصه مدعا الله
 مدار عمل بر حجت حدیث است و عدم تعارض و نسخ و محصل و تاویل که گاه
 بعضی بوجه اتم دریافت نشد خواه از عمل مجتهد خواه بطریق دیگر عمل بران
 واجب کشت و مدار عمل مجتهد نیز بر معرفت تمام و کمال است پس اگر حدیثی
 یافته شد که ناقص او عدل تام الصط است و سند او متصل و محلل و شاف

بنود این را حدیث صحیح گویند و حجت یعنی مذکور و بدویش غیر منسوخ و
مخصص و مادل و معارض از ثقات محدثین و روایت شده درین وقت در
مصادیق قول حق یا ما اتکم الرسول فخذوه و ما نهکم عنه فتهملوا
کردید پس عمل بر آن واجب باشد لامر و معروف بر آن تحریم است
که حجت و جو کنیم و تفحص نمایم که کسی نداند اجماع برین عمل کردن است یا نه
در صورت اول عمل کنیم و در صورت ثانیه ترک نمایم و بعد معرفت مذکور
استکلاف از عمل تحریم بود دیگر اجماع حق جل با اتفاق خفی کار
فی عقد الحیدر نیز دانند و از تنج کتب مذاب چنان معلوم میشود که
علماء متقدمین اگر حدیثی در مسئله یافته اند که صحیح صریح غیر منسوخ است
و در روایة آن نوعی حرج نیست و مجتهد وی رسیده مخالف آن عمل
بقیاس کرده بر آن حدیث بدون اتباع مجتهد دیگر که امر اخذ کرده
عمل نموده اند مثل حدیث عدم جواز لباس حصفر مرد شافعیه
مسکین میگوید که مضمون این کلام موید بر مثبت مرام است و بعد از

کامل حدیث حکم چون علماء متقدمین بران عمل کردند بملاحظه کنیم
 مسطور در حق علماء متأخرین بود معرفت نامه آن کدام مانع ایست
 مسطور در باب متأخرین منسوخ گشته الحیاذ بالله تعالی و آنچه گفته اند
 که بر حدیث عدم جواز لباس معصوم علماء متقدمین شافیه بدون اتباع
 محبت و بکر عمل نموده اند محل نامل است چه در عدم جواز لباس معصومین
 حدیث در شکوة مذکور است و حدیث عبداللہ بن عمرو بن العاص کی بود
 مسلم و دیگر کی بر دایت ابو داؤد و دیگر حدیث عمران بن حصین بود
 ابو داؤد و بسیاری از صحابه و تابعین و غیرهم بدین حدیث عمل نموده
 و مختار و مذہب حنفی که مقدم از مذہب شافعی است نیز کرامت تحریمی
 و عدم جواز است و نفوی و طیبی و صاحب مذاہب شیخ عبدالحق و دیگر
 یح تجویز معصوم از امام احمد نقل کرده بخلاف قلندری یافته سپهری و دیگر
 نفی مجروح است که محتمل معنی دیگر باشد چنانکه از قابلیت عمل خارج نشده
 مثل حدیث قلندری و حدیث الامار لایحی شئی الا ما غیر لونه و

علم اور کجی عمل بران حدیث بدون اتباع مجتہدی کہ از اہل آورده
روانداشته از جہ اخذ مجتہدان حدیث قوت یافته بالروایۃ الضعیفہ
القی اخذنا القاضی لمعلم قوتہ بنقلہا بالحکم قیہ مکتوبہ کہ از مردو
کلام مجیب دریافت شد کہ متقدمین بر قسم اول حدیث بی بلا خط
و تقید و اتباع مجتہدی مذہب امام خود گذارند عمل کرده اند و در قسم
کہ مجروح بسبب احوال دیگر است اگر معمول مجتہدی باشد عمل بران
کردن و مذہب امام خود میکند استند را داشته اند و از معمولان
مجتہدی نیانستہ عمل بران کردن روانداشته اند و برای قسم ثانی دو حدیث
ذکر کرده است یک حدیث فلتین دوم الامار لایحی شئ الا ما غیر الحدیث
از کتب حدیث مل مشکی و ترجمہ و شرح ان و موطن و محل بحلی و سراج
موطن و شرح ان و شرح سفر السواق و از کتب فقہ مثل فتح الفقہ
و بحر الرئی و انشال اینها از کتب معتبرہ دریافت میشود کہ حدیث ثانی معمول
و مذہب امام مالک بہ و حدیث اول مختار و معمول امام شافعی امام

اجماع است با کسی از علماء متقدمین حقیقه بر هر دو حدیث با یکی و از متقدمین
 شافعی و حنبلیه بر حدیث ثانی و از متقدمین مالکی بر حدیث اول است آنکه
 مجروح بودن سبب ابطال معنی دیگر یا تأیید مجتهد عامل حدیث و سبب رد گشته
 عمل این مؤلف رد او داشته باشد این بر کزد دریافت نمیکرد چون اسامی
 کتب مذاهب که مجیب از آنها معلوم کرده اسمعیلی نوشته میان فرمایند
 تأدیبه نشوند و کرده این قسم کلامی بی صرفه نشان بیاورد بجهت منصب است
 و نیز از کتب مرقومه دریافت شد که حدیث ثانی مجروح بتضعیف
 است بسبب رشد بن سعد که جامع بان تصریح نموده اند و امام نووی
 هم از این جامع است و با احتمال معنی دیگر مجروح نیست چنانکه مجیب کان
 و حدیث لول مجروح صحیح کثیر است بعضی گفته اند که این حدیث صحیح
 و بعضی گویند که از آنحضرت صحابه علیه و سلم تأیید است و بعضی تضعیف
 کرده اند و بعضی تضعیفش مبالغه کرده اند مثل قاطع امام الغریب ابو
 العباس ابن تیمیه و بعضی میگویند که این مخالف لجام صحابه است و بعضی

باضطراب جرح نموده اند میگویند که اضطراب در روی است واضطراب
در متن نیز است واضطراب در معنی هم هست مگر آنکه حرف با احتمال منو دیگر
موجع است و عمل محبت سبب نمیشود دانسته متقدمین مذہب خود
گذاشته بر آن عمل نموده اند چنانکه محیب و مرفوعه از سید الخصال
الشیخ الیهوی فی التشریح الذکور اتفاقاً الخون تالیف محبت بر راسد که چون
حدیث صحیح مخالف مذہب در نظریه مذہب نگذارد و عمل بر آن حدیث
کنند یا میسر و یا نیز اختلافی در روش پستنبان و سببان
رد و گویند که مشوع و معتقدای حقیقی بهجرت علی علیه السلام و دیگران
هم اتباع و پیروان وی و بعد از آن که یقین معلوم شود بهجرت
که او فرمود کوشش سخن بخیر نهان و در هر یک دیگری رفتن محقق بود
این طریق متقدمان است اما درین روزگار پسین این کار صورت نمید
چند مجتهدان دین احادیث و آثار را تتبع نموده و ماسخ استنبوح و
صحیح را از سقیم جدا ساخته و تحقیق و تاویل آن فرموده و تطبیق و توفیق

تاکنون انباده اند عوام مسلمانان بلکه علما و ارباب را درین روزگار این
 طاقت و قوه کم است که این کار زود است این آید این را جرات و مجتهدان
 این و درین این تعوض رفیق سیلی بنود و طایفه و العبد و علیهم
 (بکار مستعدان و محققان را میسر بود و بحقیقت بی قیاس و اجتهاد
 کار از پیش رود و دست بان زدن ضرورت افتد و حکم مجتهد بحقیقت
 حکم کتابی است است انتمی بخلاف البعض عدم الحاقه و غیره
 که مذکور است قدس بدان حجت چه عمل بقول مجتهد بخلاف این است که
 این عالمی و مین قول مقتدای حقیقی است و از علما و ارباب و اهل فقه و
 و حکم اجتهاد و قیاس محض و در صورت و جبران صورت دیگر در وقت
 شد و عدم بودن و حکم و همین قول مقتدای حقیقی معلوم شد زمانه
 حواله قدیم است خواهی است اجتناب بقول مجتهد و شک در بیرون قول
 مقتدای حقیقی لازم افتاد و اگر نه خوف و غلظت است و در میان خود و اهل
 و اینهم را با بامش و در صد و چند ارباب و متاخرین نیز مانع و منسوخ

و صحیح و سقیم و تحقیق و تاویل و تطبیق و توفیق ابتداء و ایضا و بر قول
سابقین مستور نیست لیکن مدار کار عمل بر نفس وجود تمیز و غیره است خواه
این عامل ابتداء بکمند خواجه از دیگران که بگویند بر آن اطلاع باید و این
وقت بحدود این زمانه ممکن بکند بوجه اتم محقق بسبب اجتماع تمام تحقیقات
سابقین در این زمانه بسبب عینیک بخلات قول قیاس امام خود عمل بکند
موصوف کرد این عالم را در خاص این عالم و از انعام خود و تحقیق زیاده و
دارد بظفیل دیگر انما فی و محمدان و این فضیلت جزوی است که شایسته
و تلمیذان را نیست با سناد و شیخ خود حاصل میشود و بحقیقت فی
قیاس و بیا جهاد پیش رفتن کار شایع در بعضی صورت
توان شد در حکم قیاس محض بجهت حکم کتاب است و در صورتی که
که است صریح موصوف خلایق ان حکم یافته شود و در صورت یافته شده
اینچنین نیست که ان مجتهد و مقلد صرف او یا بودی و الا اخطا بود
اصابت وجود نخواهد گرفت و مجتهد کاسی مختل را بود با بر واحد فقط

تحریرت و معیبت بخط و قرائت برین طایفه خوانندگان و علماء متاعین بنی شریعت
 محققین مجتهدین کرده اند چنانکه از مواعظ ایشان در نقد و اصول و حدیث و تفسیر
 واضح میشود که در این مباحث مواضع قیاسی بعضی اقسام خود را داشته
 موافق تاویل قوی کتاب و سنت صحیح فتوی داده اند و اینکه عالم راسخ
 از تقلید کرده اند معنی آن تقلید این است که بدون معرفت و دلیل بر قول مجتهد
 مثل نصرون قطعی عمل کند که اقول امامنا الاعظم ایسنا انما نعمل با قولنا ما
 لم یعلم من این قلنا که التقلید العمل بقول الغير من غیر حجة مستلزم
 بالعلل و الدلائل و بالحجة من الحجج المتأخر و لا فقول المجتهد و دلیل و حجة چنانکه
 سابق ذکر یافت در مسلم و شرح آن در این مسلم جواز تقلید و عدم آن
 در فروع و اصول و اختلاف علماء درین مسلم مفصل سابق گذشت است
 ملاحظه باید کرد از کلام مجتهد در یافت شد که تقلید و قسمت ممنوع و غیر
 ممنوع اول آنکه بدون معرفت و دلیل بر قول مجتهد مثل نصرون قطعی عمل کند
 و بخلاف آن و حال آنکه تقلید را یک معنی است چنانکه اکنون ذکر کردم و در شرح

وعدم این تفصیل است چنانکه سابق گذشت و قسم دیگر مقتضای عبارت
و نوع است بکن آنکه بران معرفت دلیل بر قول مجتهد مثل نصوص طبعی
اخبار احاد عمل کند که این تقلید ممنوع نیست نوع دوم آنکه بعد معرفت دلیل
بر قول مجتهد مثل نصوص قطعیة یا ظنیة عمل کند که هم ممنوع نیست پس
این سه احتمال از عبارات مجیب برآمدن احتمال اول ممنوع و ثانی و ثالث
جائز و بر احتمال ثانی وارد میشود که قول امام اعظم علیه السلام ان یعمل
ما قالنا لم یعلم من این قلنا نفی عمل مثل نصوص و ظنی هم میکنند
نفی عمل مثل نصوص قطعیة نفی عمل مثل نصوص قطعیة فقط که مجیب
احتمال کرده و نیز قول امام لیس احد شامل عالم هر دوست لیکن تقریب
عالم یعلم من این قلنا مراد از آن تعمیم علماء است کلا یعنی علی من له بها فی
قواعد العربیه و بر احتمال ثالث وارد میشود که چون عالمی را معرفت قول
مجتهد بدلیل حاصل شد و اطمینانی او را دست و رد اگر کوبند این معرفت
او اجتناب و چیزی از دست نمی تواند و عمل او بعد از این معرفت سنی تقلید نیست

چه این عمل بقول غیر محسوس و تقلید عمل بقول غیر بدون حجت میباشد
 چنانکه اکنون از مسلم و شیعیان سابق نیز دانسته شد از عقد الحیدر سابق
 مذکور شد نمایان فیمین کان موافقا بشیخی اکثر السائل لکن معروف لکل
 حکم و لیل و یطین قلبه بزرگ دلیل و هو علی بصیرة من امره انه لیس ظن فاسد
 و چون احتملا و تجربت بقول تحقیق ازین کلام اجتهاد و خبری انکس معلوم شود
 و لا اقل که عمل او تقلید خواهد بود ازینجا معلوم شد که قاضی حیدر ایشاغی قضا
 معنی تقلید از خاطر رفته و قایل تسبیح و رانده از نیات که در کتب فقهیه نوشته
 که هر یک از قاضی را غول غایب از سیال علم باقیان و در بنیاد یک سخن لطیف که
 چون امام اعظم با مقتضای انصاف کامل و در روح وافر خود عالمی را بدون معرفت
 دلیل با خود خود درین حکم عمل بر قول خود جایز ندانسته اند پس میگویم که چون
 عالم حجت و جوی دلیل یک قول وی بنمود و تبصره امام یوسف و امام محمد
 دریافت شد که ازین دلیل آن قول اخذ فرموده اند و نیز ازین عالم را معنی
 حاصل شد که این دلیل سه اواران نیست که آن قول ازین مأخوذ شود

سبب بودن آن دلیل حدیث منسوخ یا دیگر وجه پس از محجب می برسم
که در این وقت این عالم با قول مذکور امام خود چه معامله کند خدایمید و این برتر
از تقلید و عمل قبل معرفت دلیل است یا ترک کند ظاهر است که ترک نماید
چه قبل معرفت این دلیل مردم علم بخطا و در حق محض احتمال خطا بلکه احتمال محض
و در این صورت و در علم بخطا است پس بطریق اولی عمل جایز است بلکه معنی
قول امام اعظم واجب به همین است که قبل از معرفت دلیل قول من عمل نکنند
و نظره دلیل آن نماید از دلیل سزاوار است لال یافت عمل کند و اگر ترک
نماید پس درین مطلب حدیثی صحیح علیه منسوخ بعد ما اول الجایه جامع شده لطیف علی
یافت لامحاله با امام اعظم از جمله چنانچه مکرر سابق گوشت عمل حدیث
خواهد کرد پس بنا بر محجب با سبب رسیده من تقلید بر باد شده
و قال السیوطی فی الرسالة الذکوره لا یحل لاحد ان یأخذ قول احد غیر رسول الله
صلى الله علیه وسلم بلا یرقان لقوله لا تتبعوا ما ازل الیکم من یدکم ولا تتبعوا
من دونه اولیا الایة و غیره اینجا نیز از حد که واقع تحت نفی است تعمیم

علامه قطره است باید دانست که این سندی برای ما اقدم و اندر جمله انحراف
 چه در کلام قوال امام خود را برهه فی ثبوت و در اختلاف قوالین حدیث عام
 شریط عمل موجود است نسبت امام حدیثی که گشته عمل بر آن حدیث عمل کرده
 است یک محیی و در قول این قوال امام اعظم و قوال امام سیوطی مخصوص اظهار
 متقدّمین کرده اند بفراین مکنزه خاطر ملکوت ناظر حاکمین
 و قال فی موضع اخر منها الفرق بین التقلید الاتباع ان الاتباع ان
 تتبع القائل با برکت من فقه قوله و محتمل منه بالتقلید ان نقول نقوله
 و انت لا تعرف وجه القول والاستناء و قدوم الله قال التقلید فی موضع
 من کتابه فقال اتخذوا حیارهم و سلبهم اربابا من دون الله فقال جازقه و بعد
 من دون الله کما احلوا لهم و حرّموا علیهم فانه جرم ثم قال بحسب هذا الاتباع
 فی الدین سلب و التقلید منسوخ به اعله بغير العاطفه تهی
 که این هم برای ما است و بر مخالفان ما چه در جواز اتباع و عدم جواز تقلید
 وجود دلیل و رجحان و در اول و عدم اینها در ثانی و در کلام قول محمد بن یوسف

خالف اجماع و سنت یافته است پس عقل با اجماع و سنت بجای ایستاد و عقل
بقول مجتهد معتبره عقیده میبرد مگر در مواردی که عقل را از تطبیق کفری نیست و از
مذہبی بحدیث و کبر استقال روانه لما قال فی موضع آخر منها قال العلم لابد له
من العقولیه علماءهم عندنا لا یزالون لا یزالون لا یزالون لا یزالون لا یزالون
لعدم الفهم الی علم و کلام و هو المراد بقوله فانما سئلوا هل الذکر الکتم لا تعلم
بهنق و کلام و کلام که مراد از عالم مقلد الفقه لام عام از مجتهد است
و همچنین از اهل ذکر چه اگر عالمی را مجتهد یافته شود عامی را سوال و عقیده
ازین عالم هم لازم است پس چنانکه در صورت مذکور عالم را عقل میرسد
صحیح است بچنین و باید که دین ما فی مقلد بلکه کفیه این عالم مقلد الفقه
هم عقل بر این حدیث نماید و نیست خبر و عدم فساد و بنزد و بر عقل شرط
نماة اخروی است و الله اعلم بذات الصدور مخفی نماید که سخن انتقال
از عالمی بحدیثی و درینجا بی محل است چه کلام در عقل حدیث بود و در انتقال
در حدیث نماید که ملک العلماء و مولانا عبد العلی و در شرح مسلم البیروت

و احتمال آنی و احتمال ثالث که محیب اختیار کرده اند نیست زیرا که مقصود
از مردود حکم است و این معنی از مردود احتمال اول و ثانی حاصل احتمال ثالث
ظاهر است زیرا که عبارت است از مجموع از مردود حکم و احتمال اول نیز کافی است
احکام تقلید و احکام راجع به متفرع بر احکام اجتهاد و اینها بوده اند پس
از نفی و صل نفی فرع حاصل خواهد شد و از نفی کتاب نفی است که نفی احکام
که اصل است حاصل نیست زیرا که با وجود قول با ختم مذکور تقلید از آنی
میلست و نیز نفی ايجاب تقلید راجع بالاستقلال مسئله تن در آخر کتاب
واقع است و شارح نیز در اینجا شرح وسطا نمیدهند بنود است پس اینجا
احتیاج روان نیست و کلام وافی در رد قول محیب که در مشارالیه احتمال
نمایی اختیار کرده و در اثبات تعیین احتمال ثالث و در شارح لفظه آن است
که بود اسم اشاء فقط کلمه نیز واقع است و لفظ کلمه تنصیص بر مجموع
امرین است و نیز تنه کلام ملک الظاهر نفی است و احتمال ثالث محیب
حذف کرد و این باید از اتباع حق است با سابق انرا ذکر کرده ام و باز

برای احقاق حق اعاد میکنم تا خطا و محیب بر هر که دمه ظاهر شود
 معلوم گردد که ترجیه محیب توجیه قابل مبالا بر حق است تمام عبارات ملوک
 العلماء شرح و تشریح مسلم درین مقام درست است نه استدلال با صحت
 به الامام حجة الاسلام قدس سره و الرافعی و النقیض و انه وقع فی زمانه
 فی الخلود فیہ نافیہ لان وقوع الخلو من و ما ذکره مجرد دعوی و الامام حجة
 الاسلام و انکان ہون جملۃ الاولیاء لا یصلح حجة فی الاجتهاد و بایات شریعت
 ان من ان من حکم یوجب الخلو من بعد العلامة النسفی و اختتم الامام حجة
 و عنوا الاجتهاد فی المسبب و اما الاجتهاد و المطلق فقالوا اختتم بالایة
 الایة حتی اوجبوا تعلیل و احضروا علی الامام و هذا کلام ہون من ہون
 سالتهم لم یاتوا بدلیل و لا بجواب کلامهم و انہم من الذین حکم الحدیث
 انہم اقتوا بغير علم فضلوا و اضلوا و لم یفہموا ان ہذا اخبار بالغیب فی
 خمس لا یعلم بہن الا الله فوالہ لم یاتوا بدلیل الی قولہ و اضلوا ما ظہر بحجج
 قول یا ختام اجتهاد و انک و اکیاب تعلیمت و قوالہ لم یفہموا انہ ما ظہر

بقول احتیاط و در شرح تحریر این مباحث که سابق بنزد ورافیه این عبارت
و این است و اعلم ان بعض المتعصبين قالوا اختتم الاجتهاد والطلاق
على الاسماء لا على المجتهدين مطلقا بعدم والاحتیاط في التمسك
اختتم على العالم النفسی واجب اکثر و لم یجذب مجتهد في الذم
بعده ویراغلط و رنم بالغیب فان سئل من ابن علمیه بذا لا یقدر
على ابدار دلیل اصلا ثم هو اضار بالیوب و تحکم علی قدره الله
فمن این یحصل علم ان لا یوجد الیوم القیمة احد یفضل الله قال
علیه ینیل مقام الاجتهاد و فاجتنب عن مثل هذه التعصبات
الیهی نظریه کرد که در عبارت شریح کفر ایجاب تقلید را عسی
و اثری نیست پس دینی شق احتمال اول همین است و ازین
ظاهر گشت که این کلام از نه محرما منعی پس بعد از آن و اگر مراد
و عاقد من سره توسیع و ایراد احتیاط و مثل دل و مهدی علیه السلام
باشد جایزه سیاق کلام بر این دال است پس مع مجرد بقا و اجماع کبرای

و نیز مثل امام محمد الاسلام و فعال و راضی و امام نووی و امام
 سیوطی و صاحب اصول و شایخ و ملکی و غیره از اهل بصیرت و قبول
 نیستند و در این کلام موجب دلیل استیجاب است زیرا که منع
 محذور بمقابل اجماع و علم ساطع و در معنی ذکر کرده اند علی طلب دلیل بر مقدر
 متعینه و انجلی و در اینجا از نیست عدم وجود الدلیل و عدم طلب دلیل
 بر دعوی محذور و همین معنی را در است و چون این جماعه کبری محصور و معنی
 اصلی بلکه غلط نقضی است که در مذکور عالم بران دعوی و دلیل
 در جابلیان جماعه کبری مذکورین طلب نمیکنند و غلطان و دعوی
 روشن و بویلا و دیگر و نیز در مقابل این اجماع کبری مذکورین اجماع کبری
 خابله است مع کبری محققین حنفیه و نیز قول کبری مذکورین بمنزله شما
 بر نفی است و قول کبری حنفیه خابله بمنزله شما بر اثبات و شما
 بر اثبات مقبول است و بر نفی در صورتی که در اینجا مقصود است بجز
 مقبول کافی است البتة و قول محیب خیاره سابق کلام بران دال است

اعتراف است بطلبی که مایه بیان کردیم و غیر محیی دعوی که رای مذکورین
اجماع اینست با ضرر و زیاده و چه اینها علی بن عثمان است که جنتی است
از حج از بهر تشریع مخالفت آن جایز نیست از بسوال جواب محیب
غیر منصب رجوع بنمایم سال مکه ویرانگه ادای سنن را بکوتاه و نوافل
مستحب موجب قرابت و تکرار اعمال سیل سال و باقیان و با انکار
و مانع از ادای آنها موجب عقاب و عقاب و کفر از روی شریعت
می تواند شد یا نه؟ در این باب که ادای سنن را بکوتاه و نوافل بلکه
جميع عبادات موجب قرابت بشده اخلاص و بعضی از محققین
گفته اند که بمغله شریعت قبول عبادات بکوتاه از حضرت است علی
علیه السلام و این بفضل الهی منصب است و فرق با حدیث است و آنکه بفضل
یوسته من است اما آنکه در اقبال مدوح کرمیت خودیست به منصب
امر معروف و نهی از منکر قیام در زیر سایه دیگران را سر شرف اقبال
روزی شود و مرتبه علیای این منصب از جهاد و دلیل و برهان بر زبان

ولسان در گذشته نوبت سیف و شنان و توب و تفنگ و تیر و گان
 رشید و مصداق کبیر مہتمم من قضی کعبہ و مہتمم من منتظر کشتند و
 ترک اوافل و مستحبات بریل سابل یعنی بلاعذر و بجز بطریق او جایز
 بلا خلاف چنانکہ نوعیت ان ولایت رس دارد و ترک سن روان
 مطالعہ بحالت سفر و تردد بعضی سوای است فخر جایز است و همچنین چون
 عالمی مرجع فتویٰ شود سوای منست جو ترک سم سنن برای حاجت مردم
 اورا جایز و رشتہ اند و همچنین ترک است فخر فوت نماز با جماعت روا
 گفتہ اند و بآئی المسافر بالنس انما ان فی حال امن و قرار و الا بان گمان
 فی خوف و قرار الا باقی لیلہ بالمختار لانه ترک بعد خمس قبل الا سخته
 البغیر کذا فی الدر المختار و قالوا العالم اذا صار من حق الصوی جائز لہ ترک
 سائر السنن محتاجہ الناس الا سخته البغیر لانه قوی السنن کذا فی فتح القدر
 و در خوف فیہ فوت رکعتی البغیر الاستعلاء نسبتہا ترکہا و الا لا کذا
 فی حق در مختار و نیز ترک من و اتب باستعمال امور مہمہ چون اہتمام

جهاد جایز است چه الحفرت صلواته علیه وسلم در غزو خندق چند از ایشان
متأخر از اوقات ایستادن و نیز استعمال سن از علم از
عین علم فوت می شود سن ترک نماید چه فوت فوت جماعت هرگاه مجوز
ترک است شکی نیست فوت فرض بطریق اولی مجوز خواهد شد اما ترک سن
واجب مسلم الی بی بلا عذر که در سبیل امانت و اما حقیقت باشد
معاذ الله پس درین اختلاف علامت بعضی جایز میگویند یعنی انتم
نبیت محمودم از تواریک است و همین تحقیق است چنانکه در رد و قول نجیب
غیر مصیب خواهد آمد ان الله تاء و بعضی با تم مثل ترک واجب گفته اند ^{طبعی}
اما ترک مستحب و سنن با تخفیف و ثانوی معاذ الله پس آن کفر است ^{بر عقاب}
چنانکه گفت فقه و عقاید از آن خبر میدهند که استخفاف حکمی از احکام شرعی کفر است
و اما انکار از حقیقت انبیا پس از کتابت لفظی است مثل متواتر پس کفر است
و اگر مشهور است ایسی فسق بدعت و اگر خبر واحد ثبوت است پس مشرک
و نیز کفر است و مخالفت نیز بدین تفصیل است که اگر کسی بگوید ما

از مستحب و مستند و محکم و معلوم علم فرض عین و آثار جماعت و قنوی
 که بکشتغال سخن و سخبات هم از آنها فوت می شود و در نصرت و طاعت
 بلکه موجب قوایب و نیز چون عوام را همه اعتقاد و جوب و فرصت سخن
 و سخبات پیدا شود برای دفع این اعتقاد خود ترک احیاناً بکنند یا منع
 از او و احیاناً دیگران را نماید هم طایفه خاندان در شرح طریق محوری نه گور است که
 وقتی اصیام از یام میض و بعضی بلاد و خان رواج یافته که عوام را اعتقاد
 و جوب پیدا گشت مقتضای اوقات حکم بکرامیت و منع از سیام کرد
 تا مردم را اعتقاد و جوب فسخ کرد و نیز در بزرگداشتی نقل از و راجع
 نمود آن یوسف بن خالد الشیخی کان من اعیان فقهاء البصرة ^{سال}
 ابا حنیفه رحمه الله عن الوتر فقال له وای فقال له کفر یا ابا حنیفه ^{طفا}
 منه انه يقول انقرضت فقال ایا حنیفه ایهلنی انکارک ایای
 واما تعرف الفرق بین الغرض والواجب کفرق بین السواد والارض
 ثم بین الفرق بین ما فاعت ذرا لیه وحلبس عنه و لتعلم انتهى مخفی

محقق نماید که واجب نیست بوضو قریب است سبب است تا آنکه واجب
و اوضو علی کونین و نیز ذکر اربعه سوی امام اعظم ^{علیه السلام} میان واجب و فرض فرق
میکنند بخلاف سنت که اطلاق واجب بر دو نماید و الا اقل از قریب
نیاست پس هم گوییم در هر معنی این وصف ششمی نیز غلط اعلام چه شد
بکار برد تا آنکه ترقی نیست نه تخمین اهتمام نوشته در فرق شد
واجب کار بطور بد این است جواب با جواب سلمه خامس با احتمال
باز رجوع میکنیم به بیان جواب عیب عیب عیب سلمه جواب
ترک سنن و رایت و نوافل مستحب که سنت و مستحب اینها است و اثر
رسیده بسبب استخفاف و مخالفت از ادای آنها موجب کفر و ارتداد
است بیکس در آن اختلاف نیست و اگر ترک اینها عمل سبیل است
باشد صحیح این است که امر در آن مانند ترک واجب ثابت و متحقق نمی
گردد پس این که سبیل در سوال چهارم ذکر کردیم مجمله آن چهار
امور که انکار است بگویند آن تصریح و توفض نکرد و نیز ترک استخفاف را

موجب کفر مطلقا حکم است و مستحب مؤمن را عقید کرده که نسبت و
 استجاب آنها بتواتر رسیده و رسیده باشد و حال آنکه استخفاف نسبت از سنن
 مطلقا موجب کفر است هر فوج که باشد در بحر این دریای مرتدین در
 مقام بیان اقوال و افعال موجب کفر میگردند و استخفاف نسبت من السنن
 در این عبارت غرض اینست که استخفاف است متعظیم ذکر خود و در مرتبه
 در همین باب میگوید و فیها سئل عن قال یعن لعن الله والدیه اللدین
 خلفوا فاجاب لجمع الذان بعجم عالم بتحقیق عهد خلافا لابی هاشم و امام
 الحسین کافی جمع الجوامع فیهم حفرا رساله فینبی القول کیفه مخفی
 که بر تقدیر عدم جمع مضاف عموم حضرت رساله قطعی نیست چه ثبوت است
 ظنی است بعد از آنکه قائل کرده و سدر این است که امانت حضرت علی
 العباد و ابده موجب کفر است خواه بطریق قطع باشد خواه بغير قطع البته الکامو
 حفرا انکاد میباش که انکار بتواتر و قطع باشد پس موجب در انکار و استخفاف
 فرق میکند و در سوال از ترک استخفاف مطلقا در و موجب جواب مقدم

استصحاب متواتره ثالثا رت شود بآرد استصحاب سنتی که بحدیث
مشهور را اعاد تا بت ایستد موجب کفر نیست و طلل انکم از وجود و مختار
و در کتب معلوم میشود که استصحاب مطلق نیست سید المرعفی علی
علیه السلام کفر نیست نفوذ ابده من ذلک و نیز حودل از ممانعت مطلق بود
و در جواب نیز مطلق ممانعت را کفر و ارتداد و قر راده و العافی افسه و ظل
اگر ممانعت بعد از استصحاب ایم کفر نیست بلکه نه ایم نیست و بعضی حدیث
اخر چنانکه سابق معلوم شد از نیست بیان احتلال جواب محیب غیر محیب
موجب است و بعضی حدیث در حدیثی شرح مختصر مذکور است و فی شرح
الطحاوی و اعلم ان هذا السنن من الموکدات لا يجوز تركها الا بعد
و من تركها فان لم يرجع فانه كفر و ان رای خفا فایصح المباشم و در بحر القی
یذکر است اختلف فی اكد السنن بعدت الفجر فقیل الاربع قبل الظلم
والاكتنان بعده والاكتنان بعد المغرب كلها سواء و الاربع ان الاربع
قبل الظلم الا ان کذا صح فی العناية و النهاية لان فیها و عید معروف قال

علیه السلام من ترک واجب الفطر لم یبطل شفاعتی و فی التجنیس والنوازل
 والمخیط رجل ترک سنن الصلوة الخمس ان لم یزل السنن حقا فقد کفر لانه ترک
 استحقاقا فان رأی حقا فمنهم من قال لا یأثم والصحیح انه یأثم فانه جاء الوعد
 بالترک استهوی و تعقبه فی فتح القدیر ان الاثم منوط بترک الواجب
 وقد قال صلی الله علیه وسلم للذی قال والذی یجتنبه بالحق لا یرى علی ذلک
 شیئا افعلم ان صدق ویجاب عنه بان السنن المذکوره بمنزله الواجب
 فی الاثم بالترک لانه حواجه کثیر و حرج به فی المخیط و نهائه لا یجوز ترک السنن
 المؤکده ولو وصل وجهه و هو احوط استهوی و بان حدیث الاعرابی کان مقصودا
 وقد شیع جمیع امتیسا کالمترجمان ان یکون السنن المؤکده لکن لما
 قوی ما انه لم ینکر له حد فیه الفطر وقد اتفقوا علی انه یأثم بترکها
 لکن کما در احادیث اثم بترک سنن مؤکده و در این باب یکی اثبات وجوب
 دوم کرد و این سنن در حدیث در حکم واجب بلزوم اثم و ترک و در حدیث اول
 با وجود دیگر سوای سنن فخر دست فضل فطر و دیگر سنن را تا ملیت جواب شرح

جواب در هر دو مضمون شرح عبارت بحرانی در یافتن جواب است و در
عبارت بحرانی درین مقام تنذیر و اید کثرت ذکر آن مناسب است و در
مضمون آن هر چه فرستاد است نصیحت بر آن نموده میگوید و قال حبیب الله و هم المؤمنون
لست افخر لاني اتواي السن بالثاني الروايات في الصحيحين عن عاتبة
قالت لم يكن النبي صلى الله عليه وسلم على شيء من التواقل انما تعاهد الله على شيء
الفخر بقبر يكبره که درین حدیث نصیحت بیرون و در کتب بعد فخر اقل
و است غیر واجب پس قول موجب اینها خلاف این است و فی فقط
لکن الفخر خیر من الدعا و یا قیها ترغیب این عبارت به بصیغه امر است
استاد است بمنزله بیت اینها و فی اوسط الطبرانی عنها ایضا لم
تزل الركعتين قبل صلوة الفجر في سفر ولا حضر ولا صحة ولا قنم و در حدیث
ولایت برهما المستلزم است و قد ذکر و اما یل علی و جوابا فان فی
الحدیث و صحیح اعلی رکعتی الفجر فاعدا من غیر عذر لا یجوز که اردی الحسن عن ابی حنيفة
به اینست که گفته شود مراد مردم جازان است که موری است فر

واقع خواهد شد چه است محرم و املت رسول الله صلی الله علیه و سلم بر آن واقع
است ادای آن ایضاً است بدون عذر چنانکه خواهد آمد شخصی بعد فرض ظهر
بدون سلام دو رکعت دیگر ضم کرده سلام را و این دو رکعت اجزای مقام
است میشود بحث اگر نماز است گفت صلی الله علیه و سلم مجموع سه رکعت و دو رکعت
شده پس عرف عدم جواز ادای شش و دلیل وجوب است واجب بر آن
تقدیر شد که او را و رسول می ماند و بدون ادای ایستاد تا تمام شد و فی
التهامیه قال شایعاً العالم اذا صار مرجحاً في العاوی يجوز له ترك السجدة
لحاجة الناس الى تسوية الاسنة الغواصی این دلیل است بر آنکه بر این
است و بدون این اقوال بنا معذرتی ترک این ضعیف شده و در
وقت استقامت و انما اکثر واقع میشود و عدم جواز و بر بنای معصیت و کراهت
تخریب نیست بلکه مصداقش استحقاق عقاب و فوت بعض مصالح و از
که غیر اصل بجای است و طوق بسن و سقعت و نماز است و رسول از همه
ساقیه است و امیعی در ترک سنن موکده حضور صاهنت محرم و است قبل ظهر

و اما در تحقیق و در بیان معنی تساوی الطرفین است شریعاً و چون در ترک
لایق و عبادت و افعال شرعی است چنانچه معنی تساوی الطرفین معنی دوم شد و
نکات و مقول لیس قول شایع دلیل و برهان مستغیر نموده است زیرا که عدم جواز
ترک سی بر وجوب آن نیست بلکه بر آنکه تیه آن نه صرف بر آنکه تیه بلکه
بر آنکه تیه مع ضعیفیت مانع از اراد الخلاف و مگر سنی را تیه مانع از ادا
در اوقات ایا قوی است و لهذا خبر و نه مرجع خلاف برای فتوی مانع از تیه و تیه
اند و مگر آنکه در وقت کسب حاجت وقت فتوی نیست و وقت عشا که بعد غروب
شعشع است نیز وقت فتوی است نسبت به وقت تجمد و وقت است و قزو
فی المقدمات مغایر الی الغای من اکثر الفجر بخشی علیه الکفر این است و این
تیه دلیل و وجوب نیست زیرا که کفر با خوف کفر از انکار پس بر وجوب نیست
بلکه سی است بر طریق اثبات حکم پس از آنکه بطریق قطع ثابت است
مگر آن کافر نیست که حکم نیست بلکه اباست باشد چنانکه انکار اباست تخم
بغضه برای حال موجب کفر است کذا فی شرح الفقهاء الجهادی و اکثر بطریق
شهر باشد خوف کفر است لهذا و انکار بغض و این نه کفر است نه خوف کفر چنانکه

انکار فرضیت مسیح روح را پس چون تعیین روح در سجده یا چنانچه بجهت است انکار
 آن موجب کفر و خوف کفر است بخلاف انکار اصل و نیست که آن کفر است زیرا که
 بشدت آن تعطیل است و فی الحقیقه الطام من الجواب انی است لا تقضی
 الاستیغاثی ثبوت قضا است فخر موجب و هر چه است و نیست زیرا که
 قضا را ان به تبعیت قضا فرض است بر ملازم و اگر واجب بود می یابد
 تبعیت فخر نیز قضا لازم می شد و ترک به تبعیت فرض و بی تبعیت
 هر دو قضا لازم است و قضا به تبعیت و ترک است دلیل کذب است و می یابد
 علی وجوب ما فی سنن ابی داود عن ابنه بریه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
 لا تدعوا رکتی الفجر و لورا و انکم الحیل فقد و جدت المواظبه علیها بما قد سناه
 و النهی عن ترکها و یؤید ما یؤید که چنانکه امر برای ترک سجده از قرینه می آید چنان
 نمی مجاز از قرینه برای غیر خیریم و ترک اول مستعمل است پس ظاهر و استدلال
 اعلم این نهی نیز از این قبیل باشد و قرینه در اینجا نص شارع است بر ترک سجده
 بودن این دو رکت و بر بودن ولی غیره و فیضه و در هر کجاست روایت صحیحین
 از عایشه رض بر نقل بودن این است مذکور گشت و این اگر قبل صدقه است

مراجون سماع از صاحب شریعت صلوات الله علیه و سلم چنانکه در حدیث و کبری آنکه
نعمه رعایت و مشکوة است عن ام حمیه قالت قال رسول الله علیه و سلم
من صلی فی یوم وليلة ثلثی عشر فیکفه بقائه بیت فی الجنة اربعاً قبل الطهر و
رکعتین بعد و رکعتین بعد المغرب و رکعتین بعد العشاء و رکعتین قبل
علاوة الفجر و اه القزندی و فی روایة مسلم انها قالت سمعت رسول الله صلوات
الله علیه و سلم یقول ما من عبد مسلم یصل بعد فی کل یوم تسعی عشرة رکعة تطوعاً
غیر فريضة الا بنی الله له بیت فی الجنة او الانبیاء له بیت فی الجنة یوسیعها
کدورین هر دو را استیجاب از دو رکعتی مراد واحد است پس دوازده رکعت
که از روایت مفصل شده همان دوازده در روایت ثانی مراد است بالاتفاق
موجوب الطلاق تطوع و غیر فريضة بر محل واقع شده از مفصل روایت اولی
همان تطوع غیر فريضة را مراد بود و مراد از یوم تنهار روایت ثانیه یوم
وليلة است که در روایت اول واقع است پس یوم در روایت اول عبارت
از تنهار است و در ثانیه ساعلی لیل و نهار و استواء یوم هر دو معنی در لغت

و شرع سماع است و در حدیث عبدالله بن شعیب بر روایت مسلم نیز اطلاق
 تطوع برین در رکعت ایستد و چون ثابت شد که دو رکعت غیر تطوع و غیر
 فرضیه است و غیر فرضیه و غیر واجب در کلام شایع بمعنی واحد است پس بی لا تعدی
 بر روی تحریم ترک دو رکعت ثابت بلکه برای بیان اینست که ترک این دو رکعت
 ترک اولی و دوم است و الله اعلم لکن المنقول فی اکثر المکتب انما استدلوا به
 حکم صحیح است مطابق نص شایع چه سابق مذکور شد که در حدیث شریف برین
 اطلاق فعل و تطوع مکرر لصدقه فرضیه واقع است و ان قلنا انها بمعنی اولی
 استلزم لا نهائیا و بی مطلق النیت قال فی التجبیس اصلی ملی رکعتین تطوعا
 و برین ان الفجر غیر طالع تجربه عن رکعتی هو الصحیح لان السنة تطوع و ساء
 بی تطوع استیضی فی کلام فقها مای اطلاق است بر واجب بطریق تسبیح
 بانسم سب مانند تسبیح جانب است سرافقه شده چنانکه جامعه دانست
 گویند و تحقیق آن واجب است لیکن بقوت آن تسبیح شده کافی فتح
 القدر و غیره پس جایز است که اطلاق است مکرر بر دو رکعت غیر ازین قبیل است

پس حجب بحر از فی سوا فی مقدار حجاب دارد که در بیست سحری واجب بنظر می آید
زیرا که در رکعت دوم بیست مطلق صلوة مودیه میشود و اگر واجب مودیه بیست و چهار
در رکعت دوم بودی بخلاف رکعت اول که بیست و چهار است پس مودیه بیست و چهار بیست مطلق
دلیل است بر این که در بیست و چهار حقیقت بیست و چهار واجب است لیکن در بیست و چهار
و مودیه بیست و چهار بیست مطلق بیست و چهار است پس بیست و چهار بیست مطلق بیست و چهار
این است که بخلاف مابین بیست مطلق صلوة فقرت بیست و چهار بیست و چهار بیست
و بیست و چهار بیست پس این در رکعت دوم بیست و چهار بیست و چهار بیست و چهار
مطلق بطریق اولی مودیه خواهد شد و بر تقدیر نفی وجوب بیست و چهار بیست و چهار
جهت گفته که مبین مطابقت بیست و چهار بیست و چهار بیست و چهار بیست و چهار
لاستویب و بر این روایت آن است که چون در بیست و چهار بیست و چهار بیست و چهار
طور او باید ساخت چنانکه بران موافقت واقع کنند و طاعت بران
بیست و چهار بیست و چهار بیست و چهار بیست و چهار بیست و چهار بیست و چهار
بیست و چهار بیست و چهار بیست و چهار بیست و چهار بیست و چهار بیست و چهار
بیست و چهار بیست و چهار بیست و چهار بیست و چهار بیست و چهار بیست و چهار

است فخر ذکر و تم از آن ثابت شد که عدم نایب است بسبب وجوب ذکر است
 بسبب بودن وی واجب و فیما یضمن متفرقات شمس الایام الحلالی و حل علی
 اربع رکعات فی الیل فتبین ان اگر کتبتن الاخرین بعد طلوع الفجر بحسب
 عن کتبتن الفجر منه ما و اجدی الروایتین عن ائمه علیهم السلام قال ویه انقی استی ویه
 این روایت این است که هر چند بعد از طلوع فجر است بکن در هر
 سبده یکس مواضع مواظبت واقع شد در این لازم می آید که روزی که
 است فخر محسوب نشود مگر از عادت کتبتن یا یک رکعت صلوات علیه و سلم
 چنان ثابت شده که بعد طلوع فجر از طلوع سواى در رکعت ادا فرموده اند
 پس زمانه طلوع بر دو رکعت بدعت ظاهر بود و این سخت ممنوع است پس اگر
 دو رکعت از اربع رکعات مؤکده قائم تمام است نکردیم مرکب کلی
 لازم می آید لهذا با وجود فوت بعضی احواف این است که آن تحریمه مسدود است
 بفروقه تمام تمام است کردیم که اما لایدرک طهر لا یرک طهر و من استی طینین
 بخیارا هوها و نظیر این در شرح بسیار است که لا یجوز علی آنها فی الفروع در

فی التجنیس بالن الاصح انما لا تنوب عن بعض الفجوات اذ اصل الظاهر سناد
تقدیر علی راس البعد فانه لا تنوب العنان عن بعض السبب فی الصحیح من الجوا
کذا انما برغمه پیشین تا ذکر این قیاس بر مع العارقات به بود طرأ فی بعض
مسوای در کتبت منوع نیست پس در اینجا ادای کتبت بحریم مبدی موافق
مراحتت ممکن است و در فام کردن شفعه شفعه من مقام شفعه موقوف است
شفعه خیر یا عید غریب که در اقامه و در وقت و ال جوابیه بدعت ترک
بعض درجات نیز آمده چنانکه شفعه را در وقت عصر شلی رو و او که فرض پس شفعه
اخیر را بصورت بدعت بجای است تا یم کریم در وقت ظهر تا پیشین است و در این
مذکور است که برای اجابیه بدعت ترک است الا اتفاق است و از بعضی سایل
خانی مستنبط میشود که برای اجابیه بدعت ترک بعضی اجابیه
آمده چنانکه شفعه را در وقت عصر شکی رود و او که فرض وقت او که نام
نماید پس اگر وقت باقی بوده باشد او ای نماز عصر بهر مبطوری که در
شفعه یکبار کتبت بلا فدا و او نماید و در یکبار کتبت بهر مبطوری

با خود هم سوز کند برای اهل انوار عصر سر کرده باشد بین چار کعبه
 نماز عمر خواهد بود لیکن مع فوت واجب که آن تعیین شفعه اول است برای
 خواندن در آن سینه در نفس الامری که ایستاد پس اگر چنین نباشد و آن چهار
 رکعت نقل واقع میشد آن بود مع رجعت پس در صورت نبودن
 آن نقل باطل خواهد شد بسبب فوت قرائت و در شفعه غریبه که در آن برای
 اجتناب از بدعت ترک واجب حیات افتاد و سرورین آن است که در وقت
 در رجعت سخت تر شدید و واقع است چنانکه بر ظاهر احادیث این
 باب محض نیست و هذا ان السنة ما والى البني عبد الله عليه السلام
 و مواظبة على السلام كانت بحرمه مبتدأ و جواب این استدلال آن
 ما سبق ظاهر شده زیرا که در وقت ظهر ادای است ای معی بحرمه مبتدأ
 حکم است پس در قیام کردن آن شفعه مقام است عزیزی باشد
 وقت فخر که انجام زوری است زیرا که اگر قیام نکنم احد العزیزین لازم است
 یا ترک باطل نیست یا لزوم بدعت و فی الخلاصه السنة فی رکعتی الفجر

ثلث احديهما ان يقرأ في الركعة الاولى قل يا ايها الكافرون وفي الثانية لا اخص
والثانية ان ياتي بها اول الوقت والثالثة ان ياتي بها في بيته والا
ففي باب المسجد المستوي الثمان يرميها ولا ركعة في الثمان المسجد واحد لا
يها في ناحية المسجد ولا يصلها بها فاما المصنف فاما الجماعة فان قيل ذلك
ليكون اشدا للركعة ولا يطول القراءة فيها ولو ذكر في الفجر لم يصل ركعتي الفجر
لم ينقطع انتهى عدم قطع غيرها ركعة فوجبت بنود والا قطع واجبة بوجوب
ذكره بالكتاب في امام يصل الفجر في المسجد الا يدخل فجاويز اصل الفجر في المسجد الخارج
اختلف المشايخ فيه قال بعضهم يكبر وقال بعضهم لا يكبر لان ذلك كله مكان
واحد دليل جواز الاقتران لمن كان في المسجد الخارج بين كان في المسجد
الداخل واذا اختلف المشايخ فالاحتمال ان لا يفعل انتهى عدم فعل ركعتي
اختلف المشايخ ملام سنت ودركت فوجبت وفي القضية اذا لم يسبح
وقت الفجر الا الوتر والفجر او الستة والفجر فانه يوتر ويترك الستة عند الفجر
ابن دليل برئانه وترتد امام اعظم واجبت ودركت قبل فوجرت وعند

السنه اولی سالوز انتی زیر که در تریو صاحبین خبر نیست پس وقت مرجع
 است فخر کردید فی المجهول و لوصالی کتبی العوم مرتین فی الطلوع فالستنه اخرها لانه اقرب
 الی المکتوبه ولم یخلل بینما صلح والستنه ما وودن تصد بالکتوبه انتهی فوجیه خبر
 این فعل مکرر است در بحث سبب مخالفت که گفت علی علیه السلام و لیکن بر نقد وقوع
 حکم مستند بر آخر باید کرد و چنانکه بیان نمود و لیکن این در صورتی است که مصلحت بیج
 در نیست برای نیست متعین نکرده باشد چه در صورت تعیین مان متعین است خواهد بود
 و ازین لازم آمد که نیست فخر نیست مطلق نماز یا نیست نقل ادا میشود و این مطلب
 قول در جواب ادوات جایزه سابق نیز که گفت و فی القبیله و اختلف فی الکده السنه
 بعد العجر و قتل اربع قبل الظهر و الرکعتان نهار و الرکعتان لیل الخرب کلها سواء
 سواء و الاصح ان الاربع قبل الظهر کذا انتی و کذا صح فی الغایه و النهایه
 لان فیها و عیداً معروفاً قال علیه الصلوة والسلام من ترکها یجاقل الظلم تنالها
 انچه در معنی این نیست در بابی الظهر مخاف میگرد و جبار احتمال است صحیح در صبح اولی
 تا رکع قبل ظهر را شفاعت من خود هر رسید یا یعنی که اول صبح و لی کتاب و اختلف

نوامید شد پس اولا احتیاج شفاعت قوام بود و این جهت باید قوام رسید
لیکن اهل اجمال بکار مراد نیست و در نه کمال تا یکدیگر ترک از مع قوام شد و حال
آنکه سلق صوب برای تأکید لای از است اجمال دوم آنکه اولا شفاعت
من قوام رسید یعنی او محروم از شفاعت مطلق است و اضافه شفاعت نص
مشکلم هر چند شخص شفاعت منقیه بصیر می آید لیکن عموم شفاعت من
بدرجهت ممکن است که شفاعت هر چند از علماء و علماء ارامت واقع شده در
حقیقت این همه شفاعت حضرت است و خدا سرور و سلم و از طرف حضرت
و باری جناب ایشان شفاعت خوانند کرد علی اند علیه و سلم ظاهر و ادا علم
منیت زیرا که ترک ذرایض و الکاب و کابیر و محرمات قطعی است و غلط
تر است از ترک اربع مذکور با آنکه شفاعت حضرت مع الله علیه و سلم برای هر
کبایر جمع علیه است و حاجت است تا آنکه این مسئله را در عقاید داخل
از پس اگر مراد از شفاعت مطلقه مراد باشد لازم می آید که ترک اربع مذکور
از همه کبایر مستور باشد و پس کذا لک بالانفاق بلکه فی شفاعت مطلقه

که است احتمال سیوم که او را شفاعت من تخصیص خواهد رسید که او را دیگران
 شفاعت او خواهند که اندر شفاعت من در بلی شفاعت خاص که حضرت صلوات
 علیه السلام موجب درجه و جایزه و محبت شفع و در دست خواسته اللام قنی
 پس نادان این مع مرتبه این شفاعت و دعایت او را حاصل خواهد شد و غرض این
 از این مرتبه فرد و خواهد افتاد پس انجودت زهر است تا هرگز را در دنیا و آخرت
 و عقاب غایب گرفت در آخره و همین تحقیق است که تارک من موی که معاف
 خواهد شد احتمال چهارم آنکه او را شفاعت من خواهد رسید معنی اول آن
 شفعیان محرم خواهد ماند پس بدین حدیث استناد بیان خواهد بود که هر که
 محافظت قوانین و واجبات و طاعت بر من خصوصاً این اربع خواهد بود
 او را منصب شفعیان میسر خواهد شد و تارک محرم ازین است و در صورت
 عاملین این است که کذب است بر مرتبه کمال پس این هر دو احتمال اخیر فرود
 می تواند شد لیکن در هر دو احتمال ثبوت و وجوبیت و الامتناع اعظم
 بر ادعای و رسوای علیه السلام و فی التخصیص و التوازل و التخیل و جل

تبرک من الصلوة الخمس ان لم ير السن حقا فقد كفر لانه ترك استغناء فان راى
حقا فمنهم من قال لا اثم و الصبح انه ثم لا حاكم الوعيد بالترك انتهى محقق
نمازها بجمعا سجدة واجب و رجا و كرم و و حديث مذکور است بکى الامور
الحدث و بکرم من ترک احوال الحديث و بر بن بر حديث با و هو عدم شواحيج
سنة من نوکر و دلالت بر اثم بیکلته فانه و رجا و حديث و فعبه في فقه القدر
ما في الاثم منوط بترك الواجب و قد بان و طر عليه و لم الذي قال و الذي
يحل الخ لا اثم على ذلك شيئا اقل ان صدق انتهى و بکرم من
السنة الواحدة بمنزلة الواجب و الاثم بالترك كما هو عاين بکرم
و صرح في المحيط بجواب است از وجه اول فقه القدر و شبهة ان لا
جواب اگر خارج محقق است و بال است ایس مرد و ارد و بکرم
اول کلام است کسیکه در ترک اعتنا اثم بکرم و اثم مخصوص بترك
واجب میداند و او کیست حوکه را بمنزله واجب و اثم بترك میداند
و اگر خارج محقق سندفع است بکرم و اثم منوط بترك واجب است

قطعها بیهوش است که است مکه نیز بمنزله واجب باشد و لزوم اینست که پس
 جواب سوال آمد آنست که تا نایب است مقصد منزه و سبانه که بخیر است
 الموکده و بهر حال و صده و ملاحظه است حق نماز که مراد بجواز ترک عدم لحوق
 عقاب است پس معنی عدم جواز لحوق احکام این خواهد بود و حقیقت
 القدر از استحقاق عقاب ترک است منکر نیست اما اگر تم و عقاب میدارد
 و این حدیث و لا اعلیٰ فی کلین متقدما و قد شرع بعبود آشیاء و لا لوتر فجاز
 ان یكون السنن الموکده كذلك فی قدما و نهیم بیکاره صدقه الغفر و قد
 انفقوا علی ان یائم بترکها ما سننت الموکده بمنزله الواجب الاثم این جواب
 و جوابی فتح القدر است محقق نمائید که از قواعد معتبره علم اصول است و لا یزعم
 نفی الدلیل نفی الدلیل جواز این یکنون الدلیل آخر و در اینجا محقق است باین
 انکه همین است حسب خبر که این دو جواب است در وجه فتح القدر نفی میکند در صدد
 کتاب تعقیبات منوره نیست ذکر نمود مع ما لها و اعلمها بعد کفایت الذی
 طهر العبد الضعیف ان السنه ما و اطلب الی صلوات الله علیه سلم و لم یفتقر بالانکار

على من لم يفعلها لكن ان كانت الامع الترك فهي دليل السنة المبركة والحكا
مع الترك حيانا فهي دليل غير الموكلة وان اصرقت بالانكار على من لم يفعلها
فهي دليل الوجوب فانهم يدان به يحصل التوفيق بنا على كفارة سنة وكره
وكبر انكار تركها واقع شدة ابانها برتبة برادر سنت باقى خواهد ماند
بلکه واجب تمام شدت عواقب تحقيق جرائق والمغرض خلافة برتقد برانجا
یعنی برتقد برانجا عواقب ترک است هر که قول الزوم انعم باطل خواهد بود و کرانه
لازم می آید تقریر و سکوت و عدم انکار الحکمت عقل الله علیه سلم برانجا معارف الله
و این باطل است بالاجماع در توضیح مذکور است نصارت اشهره ففعل الواجب
و المندوب ما ثاب عليه و قول الامام والمكروه مخیر و ترك الواجب
ما عاقب عليه و ان فی الاما و لا عاقب علیه و بعد یک نظر در آن مذکور
است ففعل الحرام والمكروه مخیر و ترك الواجب يكون من القسم الثاني
ای ما عاقب علیه و الله العليم بما تكون من الاول ای ما لا عاقب علیه
و بعد در سه نظر در آن مذکور است ففعل ما سوى الامام والمكروه مخیر و ترك

ما شوی الواجب بخور ایها دار خائبات که اتم منوات برترک واجب فقط
 و سنت مکنه در حکم واجب است در لغو اتم برترک و مقدمه منوات است
 بخانه موعود و درین ظاهر که در مصلح علم موجب غیصه و انکار و باطل
 باشد باطل غیصه است و در احادیث و کلام الهی نیز تأکید
 تمام با اتباع حسن و عیبه شد بر ترک آن و اگر کشته غیبه است
 و پسند نماند که است معنی طایفه که فی الدین نیز در شرح مستعمل بر ترک
 آن درین سائل است و بعضی و احیای را پس از آنکه نام با اتباع حسن و عیبه
 شد بر ترک آن هر جا که دارد شد و مراد از آن است معنی مطلق است پس
 ترک پسین معنی بعضی و احیای و در عیبه شد بر ترک باید محافظت تمام
 بر فرا بعضی و احیای و ترک حسن خود را حاضر دانند و حیثیت آنها اعتقاد
 کند در مرتبه اکمل قرار دهد نظر بر نیکی آن حضرت صلی الله علیه و سلم بر ترک آن افکار
 نفوذ اند از ترک کند مستحق و عیبه شد خواهد شد و اگر لازم می آید تقدیر
 بر محبت کار عیبه شد میگوید در محال و درست قال علیهم السلام

من اقتدى بي فهو مني ومن رغب عن سنتي فليس مني
سنتي ^{مستطوع} وراقت وبي مخصوص است بمعجزات ذكركم
معني رغب عن سنتي من ترك سنتي بلكه عزالت که کسی که
رغبت کند و برتری نماید از سنت من از من نیست ترک چیزی دیگر است که
تخلق بحدیث دارد و بی رغبتی و برتری و نفرت از دیگر است تعلق بدو دارد
زیرا که چون صلواتی کلمه عن واقع میشود و در اوقات اعراض و بی رغبتی
یافتد و در خیالی رغبتی بدل ملاقات بین راسبک است ما را خلیل و هم
دارند و کافی در نجات شمارد و از من نیست خلیج السیر که از بخاری و مسلم
که کور است صدرش از ملک قال جلد نامه رساله برین معنی که ذکر کردیم و الله
صریح دارد درین جمله حدیث مذکور من یأبى رولا فلا خبر و ابها کالهم تعالوا
تعالوا این سخن من النبی صلی الله علیه و سلم و قد عقر الله ما فقد من الله
و اما حدیث پس در اخر این حدیث بطور تفصیل بر ما فعل و مرور
من رغب عن سنتي فليس مني پس اقتدا باعتقاد و عمل هر دو کامل

است و امور با اعتقاد و اعتقاد لیکن بی رعایتی در هر صورت منتهی است بی
 رعایتی که معنی رخصت معنی سنتی است متحقق نیست مگر در صورت ترک اعتقاد
 حقیقت ترک عمل و در صورت ترک اعتقاد و ترک اعتقاد این که ترک است لیکن
 موجب فایده می باشد که فرض بود صرف ترک عمل است
 در شقاوت و نفع عیاض مذکور است از اتباع سنت علی علیه السلام و
 که مراد از اتباع سنت عمل است معنی خاص مقابل واجب
 بزرگوار نیست و نه است واجب خواهد شد زیرا که هر چه بلیف عمل و ترک
 است و هر چه بآن عمل واجب است و هر چه سنت عمل بآن است و واجب
 جایز هر چه بآن عمل حرام است و هر چه بآن عمل مکروه و هر چه بآن عمل
 مباح مباح است پس ایما را با اتباع اعتقاد حقیقت است و ایما را دست
 طایفه مسلمانان که متحقق در واجب است و به تقدیر ناقص غرض موجب
 است که مراد از این روایت است یعنی وجوب عمل بسن روایت بالاعم
 ترک اینها بهتر از آنکه ظاهر است که از سنت مراد قاضی عیاض او مراد از این است

که سوای قرآن مجید از سنت انحضرت ثابت شده و عمل با او ثابت است
سنت بشری امتثال آن و کما آوردن ما در شرح و عمل بنسب این ثابت است
یعنی گفت نفس از ارتکاب منی غنه واجب است بلا شبهه و ثابت است بر منی طلب
از کلام شیخ فراهی که که اکثر جماعت کتب بحیثیت نقل می کنند
در شرح مشکوٰۃ در ترجمه باب الاعتصام بالکتاب و السنه فی
الاصلاح الاعتصام بخلق و در زون کتاب است اعتقاد آوردن است
بحقیقت آن و عمل کردن سنت با جمیع حدیث و افع منتهی آورده و در بودن از
بیعت و نپذیرفتن اهل هوا و مراد کتاب قرآن مجید است و سنت یعنی سنت
مسکوٰۃ و در زون آمده و بمعنی آنچه مواظبت کرده بر زون حضرت پیغمبر این
صلی الله علیه و سلم بی وجوب و مراد اینجا اجماع احوالی بوده است بر این
و غیر کتاب تفسیریه مقابل این عبارت ملاحظه نمایند که در ثبوت مطلب
کافی است در تلویح و معنی است مذکور است و بیانی است بطریق و
العاق و فی الاصل صلاح العبادات الساقله و فی اللزوم و هو المراد هنا صدر

ان يوتي بها كالتبات في الحرب ومقاتلة الشرايع او في نفسه قدوة حسن
الاناس به وسميحين استودر دكر تفاسير معتبره و تفسير مظهرى مذکور است
و ما كان له من ولا مودة اذ افضى اليه ورسوله امر الامر امر على وجه التحتم ان
يكون له المخرج من البرم يعني لا اختياره وامن امم مانت او اهل يجب عليهم
امر الله ورسوله و ان يجعلوا اختيارهم تابعا لاختيار الله ورسوله من بعض الامم
رسوله فقد ضل لا مبينا بين الاكراف عن الصواب فان كان عصيان
رد و انكار فهو ضلال كفر و ان كان عصيان ففعل مع قبول الامر و اعتقاد الحق
فصلال فسق انتهى تحريف الزوايد از من برد و تفسير واضح شد كه كسر
تمام باتباع ستم حق عيان انا موكد و غير موكد و غير شديد بر تارك ان
چنانكه محب بغير عيب فميد مذهب و كرمه مكر و در گذشته اما او امر و نهي
معتق و تاكيد ابناء و غير شديد بر خلاف انبا شكل سيند لكن ان
كلام واقع شده فميد مذهب بغير عيب و قال الله تعالى يا ايها الذين امنوا
اطيعوا الرسول و قال الله تعالى اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اطيعوا الله تعالى

مقتضای ایمان است و در عار و راجع آتیاست بر آن نمودن ولی عذر ترک
نمودن موجب سعادت کامله و بسبب حصول غلبه علی است لکن این
امر دیگری است و عالم از ترک امر دیگر بسبب غلبه علی است و قالوا من
یطع الرسول فی سنة یطع الله فی ذلک و یطع الله فی ذلک یطع الله فی حق
اعتقاد که حقیقت ذالین اعتقاد خواهد کرد و چه در آن حضرت صلا الله علیه
سلم جایز است اندن آنکه هر که است و اما از ذالین هم ادا خواهد کرد و این ملازم
منوج است چه در ترک است عروج نیست بر قول تحقق چنانکه گذشت و در ترک
وضع عروج عظیم است در عمل هر دو یکسان است ^{مسئله}
سهم بن عبد الله عن شریح الا سدیدم فقال یا ایاکم الرسول قد فزع و انکم
عنه فانه هو او قال اسر تعذی معناه اطیعوا الله فی ذالین و اطیعوا فی سنة
و غیر این که اگر است درست اگر معنی عمل است پس امر الی الله
و اینجای برای مذنب خواهد بود و اگر معنی اعتقاد و حقیقت است و تسلیم
نست پس برای و موجب است هر تقدیر منافی را موجب است

من صیغ میگوید و نیز از آن مذکور است قال عمر بن عبد الرحمن بن رسول الله
 صلوات الله علیه و سلم و ابی الاعرج محمد سنی الاخذ بها تصدیق کتاب الله
 و استئصال طاعة الله و قرة علی دین الله لیس الاخذ بها و الاستئصال
 و الاخذ بها فی راس خالفها و من اقتدی بها میت و من استخیر ^{مقتدر} ^{بها}
 و من خالفها و اتبع غیر جمیع المؤمنین و لای تأوی من الضلال و اهل ^{حیه} ^{کاف}
 و سارت معبر ^{مذکور} میگوید که اکثر عبارات متقول نجیب غلط
 و خطا است بسیار و از این خطا است این جمیع آن نکسته اگر متقول
 تر و عامی میباش صحیح بنمایند و گرنه همان مسلم عقل میکند پس از هر کس
 ممکن باشد نصیح عبارات او نمایند محقق نمائند که قبول نمودن سنی عمل
 با این تصدیق کتاب الله است چه کتاب الله باطن است که لکھت علی الله
 و سلم قدوس منین است و در یکجا آوری سنی طاعة الله متحقق و قرة
 دین او کما حاصل و غیر و تبدیل او به بحث و مارا و مقتدی است
 حشری است و اعرش منصور الله و خلاف گفته ان بدعتی و مستغنی

غیر سیل المرین کہ جامعہ الہیہ و مذہبیت و معارف و معارف مذکور کہ
 اچھ مقصود محب جو محبت است این نظم ہاں میں نمائندہ خلیفہ مذکور
 محبت بہر محبت بلکہ و نیز و شفا مذکور است فالصالح فی حب النبی
 علیہ السلام جو جو سلم من لہ علی علامات ذلک اولہا الاقصدانہ و
 سنہ و ابلع اقوالہ و افعالہ المبتدئ فی سیرہ و اتشال و امر و اجاز
 نو اسہ و القلوب با دایہ فی عمرہ و دیرہ و شمشاد و کرمہ و شامہ
 ہذا قولہ انکم تمیون دیرہ فاجوب فی حکمہ اللہ تعالیٰ سچو کہ
 مرتبہ کمال محبت ہیں است کہ در شفا مذکور است مگر از منصف جو متعصب
 سوال است کہ این مرتبہ کامل یا غیر کامل در محبت متحقق است یا در اعداد
 از خواص فرقہ احمدیہ محدبہ کثر اللہ تبارک و تعالیٰ و فضل اعدادہم و حصل
 آمالہم و قیل اعمالہم شریعتہ و حکمہ و درویش شریعتہ مذکور است
 مفروضات القلب اعتقاد النبی لہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی حیاتہ
 و بعد مائۃ اما النبی بعد مائۃ فالگرام التوفیر و الجلال و شرف المحبتہ لہ

و حاصل تعلیم سنت و التفعفه فی شریعت و محبت اهل بیت و اصحابه
 و محبت من رفیق عن سنت و اخوت عنها در شفا قاضی عیاض
 و فی النصوص و سوال الله علیه و سلم واجب علی کل مسلم و پی
 شتر فی بقوت و بذل الطاعة له و نصرت حیا و سیا با حیا و سنت با
 لب و الذب عنها و نشر ما و التخلق باخلاقه الکریمه و ادا به الجمیل
 و سیر الیکبریه که ایچ فروع و حسب شفا ذکر کرده مابسته دل گرفته ایم و قول
 عظیم الحمد لله علی ذلک اللهم تقبله منا لیکن از متصف غیر متخمس سوال است
 یعنی در آن جواب متحقق است که کما بمرعوف و نهی از منکر حجت بسته است
 برای اعلام الحکمة الله و دین رسول الله صلی الله علیه و سلم جهاد و انقار می نمایند
 و مفارقت اوطان و اقربان خود را اختیار کردند و شب و روز در عمل ایست
 مستغرق اند و از بدعت میرا حل میگیرند و باید رسیدگی با امری از آدم
 و نهی از نواهی است نگشوده و شب و روز در حقوق نفس اهل اسلام خصوصا
 سادات کرام بر لبی و امرویه و غیر هم کمر خود محکم بسته و برای کسی ظهور

اهل اسلام و تقویت و تأیید اهل کفر و آداب ظلام سخایات قرانی
و احادیث بنویس و روایات فقهی تحریف کرده فتوایا بهر خود و هم زمان
خود درست کرده تا بهر و پیش از فرستاد که چهار همراه سید احمد صاحب
نارواست بلکه خود ایشان و اتباع ایشان العلماء باید واجب و مفروض
تا آنکه اهل پیش از و اهل سر با اهل اسلام و مجابین مهاجرین کردند
کردند اما بعد و انالله را چون محبت و محبت و محبت از هیچ ماست و محبت
و لایح کردید که اتباع است بنی اهل الزمان بخلاف ضروریات دین و شریعت
و ایمان است استخفاف و مخالفت از استتعالی آنها موجب کفر و ارتداد است
اما فی الله و جمیع المومنین منه و من لم یجعل الله له نورا فاما من الله
سیکون آنچه گفته که اتباع است از ضروریات دین است که بنی اهل تقوی و ایمان
فی الله اگر مردان است که است من حیث هیست قبول کردن و قبول
آن ضرورت پس در صدق این حکم شکی نیست لیکن محبت و محبت است
مطلب ادا دینی است معنی عبادت نافیه مکه یا غیر مکه است که ادای آن ضرورت

واجب هر روز عید اندود و بزرگ آن اشم می شمارد و اگر همین معنی مراد داشته
 پس یعنی از ضروریات دین است که صورت بزرگ است که موکد باشد
 محقق و تعظیم آن در دل تارک راسخ بود تارک را از دین خارج کرد از
 بلکه مجر و ترک واجبات که اعتقاد و جوب در دل داشته باشد نیز از دین
 بیرون نمی آید البته استخفاف است من حیث است کفر است لیکن غایت
 از استعمال اینها اینست که با استعمال آنها ایم از آن فوت می شود موجب کفر و ارتداد
 نیست بلکه مانع ما جوست چنانکه سابق گذشت از بی آیه کریمه مقتوله اود من
 لم یجعل الله نورا فاعاله من نور فی است بلا شبهه و شد و گوی و ظلمت شکو
 فی الدین واقع نمیشد مخفی نماند که در قرطاس فتوای قاضی صاحب این سوال
 پنجم در ترتیب سوال چهارم قرار یافته باین عبارت و خواندن سنن در و است
 و نوافل در اوقات عمر بگوید و است و موجب مشروبات بالی و در جوشن
 باین عبارت پرداخته اند بگوئی با از سوال چهارم اینکه کتب احادیث معلو
 مستحون اند از فضایل سنن و در اقب که اگر کسی انکار دارد خارج از دایره اهل

میست است بعضی از این بطریق نموده اند نوشته می آید بعد از آن چند خطی
نوشته و در فضایل آنها نقل نموده و فقیر کتب را می بیند که این مسئله از آن
شبهه بدان مرتبه رسیده که ملحق بقدریات دین گشته پس در افکار آن
نظم و خوف کفر است و اگر چه در افکار خود داشته باشد مثلاً بگوید
فاعل آنها در رویت باز یا ترک فیض می شد امتداد است و در الام
ست که اول این مملکات را از خود دفع کند و اوقات خود را در این
مکتوبات و از الزام مملکات صرف کند من بعد ادای سخن و نوافل
نماید اینکس از دایره اهل است بیرون نیست بلکه محقق و صاحب فهم است و
چون احادیث منقول و وی بالراس و العین است لهذا بر نقل و التماز
بدیگر سوال و جواب متوجه می شوم لیکن اینقدر است که این قسم سوالات
در استفتاء و ادوارد نمودن خالی از معایف نیست بجهت غایه ظهور
و عدم آنها و نیز کلام مستوفی متعلق این جواب و سوال در و کلام محیب
بغیر محیب مذکور است سبیل علامه را می بیند مسئله ششم آنکه اتصال این

و ضم کردن کلام لا اله الا الله با کلمه محمد رسول الله من جمله اركان دين و اساسه ايمان و اسلام
 است يا نه پس بگویند ظاهر و روشن بگویم که در ذکر سوال سایل بر دو موجب ماییم
 و عبارت اختلاف دارند عبارت بحسب مدارک خواهم آمد آن را مقام
 و عبارت بحسب غیر مصیب همین است که مرقوم شد باید دانست که ضم کردن
 کلام با کلام دیگر عبارت است از آوردن کلام یا نیز بعد کلام اولی بلا فصل یا نیز
 مضموم و اولی را مضموم الیه میگویند و نسبت ضم بآنچه باضافه میگردد
 و باولی بواسطه حرف جر مثلاً میگویند ضم ثانیه باولی ضم کردن نیز با کلامی که
 نحو این در توفیق استاد میگردد ضم کلام الی کلمه محروک الی را میسند الیه و در
 اینجا که ضم دو منافی شده میسند و همچنین فقهاء عن اخرهم میگویند ضم
 با فاعله واجب است و نمیگویند که ضم فاعله با مفعوله واجب است و شک نیست
 در آنچه رسیده و تقدیم فاعله و مفعوله این است که در قول ضم اولی یا ثانیه
 ضم موجود است یا معدوم و این بصریح است و در عکس ضم موجود یا معدوم و این
 صریح پس مفاد عبارت وی تقدیم ذکر کلمه محمد رسول الله تا بعد از لا اله الا الله این طرز

که محمد رسول الله لا اله الا الله و این قلب وضع شده است و در پنج جای
است به چه جای از جای ارکان این و اینند ایمان و اسلام چنانکه محب غیر محیب
اعتقاد میکند و اگر مرادش تقدیم لا اله الا الله و تا آخر محمد رسول الله است از این
عبارت پس این خود اعتراف است که او حقیقت برافغنی و در عبارات و محاورات
لغت معروف را و این نصرت محای است و نقل عبارت سوالی مذکور است
چنانکه دانسته خواهد شد محقق نماید که منت این سوال و جوابان است که شخصی
فرمودی مگر این علم را بانی برسد که چون موزن در خاتم اوزان بر آید
اقتضای کند چنانکه موزن بران اقتضای محیب اوزان نیز بران اقتضای کند یا نه
رسول الله را نیز بگوید این عالم را بانی جواد است که هست پس قدرت که بر لا اله
الا الله اقتضای کند چنانکه موزن بران اقتضای نمود پس منفرد این دین و این
شیاطین اولاد شهرت دادند که فغان عالم از کلام محمد رسول الله وضع میکند بعد
بعضی مردم این را نسبت بسوال و جواب رسانیدند و بغرض آن افتادند
میکنند و قسم دین خود را که جواب حق از اصل این سوال است که در مقام

ذکر اسمیه اسلام و تجرید ایمان و نو کردن آن ذکر مردی توحید و رسالت
 مطلق و لفظ و اعتقاد ضرورت و ذکر مردم جا بلکه در بعض جاها افراد یکی
 دیگری ضرورت و ذکر مرد و منوع بلکه موجب ملحقه و اگر مرد و دیگر که در کلام الله
 و حدیث رسول الله علیه و آله بسیار جا ذکر یکی بدون اخراقت شده
 قرآن شریف است محمد رسول الله و الذین آمنوا بآیات القرآن قبل ازین لا اله الا الله
 بعد از بجه کرده محمد رسول الله تلاوت کند و تا ضم یکی با دیگری واقع نماید رأید و کتاب است
 خواسته شود و حدیث سسته لعنتهم لعنتهم لعنتهم لعنتهم لعنتهم لعنتهم لعنتهم لعنتهم لعنتهم
 و همین حکم است زیاده گفته محمد رسول الله را در کتاب الله جای که بر توحید التفات
 واقع شده و در باب احواد مش ذکر لا اله الا الله محمد رسول الله واقع
 است از جمله کلمه تمجید است و از جمله در باب فضل اذان و اجابت مؤذن
 و حدیث انس بن مالک است فسمع رجلا يقول الله اكبر الله اكبر فقال رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم علی العطره ثم قال اشهد ان لا اله الا الله فقال رسول الله
 خرجت من النار فقطروا البقا و اصورا معی معی رواه مسلم درین حدیث

و ذکر شهادت و تحمید است بدون ذکر شهادت میسالت و از انجا که اینها را آن
واخر اقامت است و باقی کلام خواهد آمد در هر دو باب و جواب سوال
و اتصال بر دو کلمه مذکور کی با دیگری از روی لفظ و اعتقاد و مجامع و زیارت
شماره بودیم و ام المصالحات ارکان دین را بنده اسلام و ایمان است
نظام علی بن ابی طالب علیه السلام که بسوال از ضم یک کلمه آخری بود قند نه از رو و از علم
مضمون یکی با اعتقاد مضمون دیگری پس بحسب غیر مصیب موافق عبارت
خود در جواب اعتقاد را نیز ضم نموده باید دانست که آنچه مستحب و نظام را از
عبارت محبت است نیست که ذکر کرده و در قطعاً جمیع از جمله ضروریات
شرعیست و بعد رکن و شمار دوم و ایمان نا انکه اگر کسی بیایه بیرون
اجزای او را مفصله ذکر کنند از شریعت بیرون میشود و بعد رکن و شمار سوم
و ایمان او نهم هم میگردد و حال آنکه منافق شرعیست و اسلام و ایمان آنرا
یکی یا هر دو است نه عدم ذکر یکی تر و ذکر دیگری اثر ندارد قرآن مجید و حدیث
شریف ذکر یکی یا عدم ذکر دیگری بسیار آمده و نه داریم در مفصله زیر الیه اگر

ششوی بدشهادت توحید و یکویفیات بنوی و سلس و معص ملائکه و کتب
 و اگر کند و از این شهادت سالت نرمان آید و اینچنین کسی بیرون از شریعت
 خواهد شد و در کن اسلام و ایمان او منهدم شود و اگر دیدن از ادعی فعلیه البس
 بلکه ایمان او واضح و مفصل و ایمان مکتفی بشهادتین است اری در مقام
 بیان ارکان اسلام ذکر هر دو شهادتین مطلقاً ضروری است و باقظ و تشریحی
 که در حدیث شریف مذکور است منسوب و در اصل نور خیا که بر عالم علم دین
 مخفی نیست پس از فرض محیب بیان قضیه مطلقه عامه است پس این مجید است
 چه حاصل بطور قصه بطریق عامه این است که ذکر هر دو کلمه مخلصه ضروریات شریعت
 گاهی و منجمله ضروریات شریعت گاهی و عدد ارکان اسلام و ایمان است و وقتی
 و عدد ارکان اسلام و ایمان است و وقتی و از طریق قصه و اتمه مطلقه است پس این
 خود خطاست ^{بسیار} غرض نیست بلکه اما در تلفظ پس برای اینکه در حدیث
 ضم و انصال این هر دو کلمه در تلفظ که شهادت عبادت از همین است محلیه البس
 ایمان و اسلام دارد گذشته و صحیح بخاری است حدیثاً عبدالله بن مسعود قال

[illegible]

قلت اما اذ المجموع و صار الجزاء الاول سه علامه لكل لما يقال قوت كل
 هو امضا صدای قوت كل السواء في كل ما هو من مطلق
 نظام ان است که مجرد اقرار و تصدیق ترحیم بدان اقرار و تصدیق رسالت
 انجان حاصل نمی شود بلکه برای تحصیل ایمان هر دو در کارند بلکه نزد
 اولی و ثانی لازم است هر دو در است چنانکه مودن و خامنه امان انصاف
 می آید که لا اله الا الله فیکند معبود او را عرض فتح الباری بصدور بقول وی
 فاقولت ان لفظ حدیث دل قلمه و زین شیعیه من ابدان غلطی واقع
 شده زیرا که اقرار و تصدیق رسالت ایمین لفظی است که این کلام
 که جز اول علم برای کل را اینده شود و نیز اثبات مجموع بر علمیت
 جز اول و قوت نیست و در همه دعا چه احوالی است که ذکر خیری باشد
 باشد بزرگ مجموع چنانکه درین قول شاعری نقلت لما فیها قالت لا فاقول
 بان لفظ دل اجزائش هادی در اولی و دلی اجزای سوره در ثانی بقدر کلام
 و شهره و بنا در مجموع قرینه بر صحت بود و بجهاد و دعا و علمیت تمام از

صحت نیست که از اینجمله علی ایلی تحقیق لهذا شیخ عارفی به قریب صحت
حدیث کان رسول الله صل الله علیه و سلم یستفتح الصلاة بالتكبير والتلاوة
بالحمد رب العالمین گفت یعنی بسوره فاتحه گویا این نام این سوره شده است
جهت ذکر این کلمه اول و بی چنانکه گویند بخوانی که در الم ذلک التلاویح نام
بود و تمام سوره بیدار و استغنی گفت گویا این نام این سوره شده است و در
گفت که این نام این سوره شده است است از ال ما ملأناه نیز مطلب و مراد
حدیث مبارک بر این موقوف نیست که عرفت و در حدیث دیگر
و نیز تفسیر حدیث تفسیر قوله کان و ذلک ذکر بیان نمودند
که مراد از اسم که حق جل و علا شده محل اسامی بر این اقسام میفرماید
که بلند کردم و ذکر آنرا ای که نام تو با نام خود در مقام ازلی متعارف ساخته ام
که هر کس نام مرا یاد خواهد کرد نام تو هم یا کند و نام تو هم یا کند
در رفعت شان و علو مرتبت و مکان بی آخر الزمان صل الله علیه و سلم
از خالق زمین و آسمان ایستاد و در حث جان شان و گزشتن هم از این

والعین قبول و در عروا منظر و قبول بکمال اعتقاد ما ان است که غایت علم
 رتبه حضرت علی علیه السلام جز زب غایت علم نباشد از اولاد با مرد
 و برتر لیکن محبت از فهم حق با نصیب کدام مستقر خود نفی می کند و بعد از
 زیرا که از بیان رسال العالمین حکایت و بیان سید المرسلین ص اولی و سلم
 جهان ثابت می شود که بر طاهر و نام مبارک و قرآن و حدیث و معجزات
 یافته است و از هم کس که نام مبارک حق نماید خواهد کرد نام حضرت صلی الله علیه
 و آله و سلم نیز یاد خواهد کرد و هر جا که متعارف با نبوت شده متعارف با او
 نماید و خواهد کرد چنانچه از قرآن و حدیث هر دو اسم مبارک متعارف
 آمده اند و حضرت صلی الله علیه و آله که مقتدر و طاهر و احب الی الله و
 فرمود که در دو موطن باید که مرا در کثرت عند العطاس و عند النزع حال اند
 و در حق نماید درین هر دو موضع واقع است و در مقام و نابالغ و مذکور است
 قال علیه الصلوة والسلام موطنان لا اؤلفیهما عند العطاس و عند النزع
 و حاتم المحمد بن الحسین شمس در مشایخ الشیخ عبد الغفر بالله بنی فخر

فقال عن سلفه وخلفه ورفعه العزيم ونفسه يوم المشرق موطن يوم
آخر اذان بنو ذر فورد انه محبته بسبب كونه من شفاقي عبيد
از مقتدبان الحديث مرقوم كشيبة قال يحيى بن ادم في نفسه قوله قال
فوقه انك تذكر بالنبوة واذ اذارت ذكرت معي قبل في قوله لا اله
الا الله محمد رسول الله في قيل في الاذان وقال قنوق اي رفع الله
في الدنيا والخرق فليس حبيب ولا مستشهد ولا صاحب الصلوة الا يقول
مستشهدان لا اله الا الله وان محمد رسول الله عليه السلام في ذكره
فيل كدالات به تخصيص معينه ذكرى بكي از بن دو موضع ميكنه بقره
ست از محب بعدم نعيم معينه ذكرى صدق رسول الله صلى الله عليه وسلم الحق
يعلم ولا على وقول وي دليل في الاذان مراد اذان موضع شهادتين است
يا اهل اذان كد اذان ذكر تو ميست بوزن نكرات بيبست
سبب ونيوزرت فاند كورست روى ابو سعيد الخدري رحمه الله ان النبي صلى الله
وسلم قال اتاني جبريل فقال ان ربك يقول كيف فعت

ذکر است قطعت الله ورسوله اعلم بنی به جبریل قال قال الله تعالی اذا ذکر
 تورات من ذکر فی اوله لا ینذکر احد بالاسماء الا ذکر فی بار بوسه
 مسکن عالم من انبیا که در اینجا بیان رفعت ذکر انحضرت است علیه السلام
 از جانب رب الفوت طاعت الله المهرتد علی ذلک مکررا و از معینه نوری
 معینه اکثری است نه وایم حقیقی که معرفت حق و حسیب الخیر و نور
 در آن مذکور است و آن من تعظیم الله تعالی انه قرن طافه بطاعه و هماسه
 فی قوله تعالی و اطعوا الله و اطعوا الرسول و فی قوله تعالی و اطعوا الله و اطعوا
 تعالی اما رسالتک شایرا و متبیرا و تفرقا لتؤمنوا بالله و رسول الله و فی قوله
 تعالی فاطعوا الله و اطعوا الرسول الی الای و فی قوله تعالی و من لم یؤمن بالله و
 نانا اعتدنا للکافین سیرا و فی ذلک من الابات الخدیجی معینه
 مسکن عالم از انبیا که در اینجا بیان رفعت ذکر تعظیم و اکرام الهی است مرا حضرت
 راضی الیه علیه و سلم الحی لله علی ذلک حد اکثر اکر و دلالت بر ادعای محیی غیر
 معینیت کامر مراد از این است که در اینجا بیان رفعت ذکر تعظیم و اکرام الهی است

که آمرزش و احوال نام آنحضرت صلی الله علیه و سلم با اسمی که در لفظ مجله
ضرورت دین و مقتضای کتاب است است
که این کلام را خلاصه و فدلک جواب تو را داد که خود در جواب اول
انکه در بیست و نهم است اول ضم کلمه رسالت با کلمه توحید در لفظ دوم
ضم اسم سالی آنحضرت صلی الله علیه و سلم با اسم مبارک رب الفریق جل
و ایضا بیستم ضم معنوی با دیگری و اعتقاد و سوال صرف از امر اول
و این بزرگوار که در هر دو امر اخیر که در سوال از آنها عرض نمود و در خصوص
جواب بزرگوار که از آنها گفتا کرد و این خطا فاش است و محسین
دوم انکه از اقران بر دو اسم مبارک قرآن بر دو کلمه که ظاهراً این است
الکرشکاف مراد داشته شود پس میگویم که بودن شش ضروی از این دو
معنی دارد یکی معنی فرضی و واجب دوم معنی الکه علم بر بودن این شش ضروی
ضروری و بهی است تا انکه از انکار لازم آید که ان شش ضروی بود و مثل آن
خاتم قصه برای حال چنانکه در شرح عقاید جلال مذکور است بر تقدیر اول وارد

میشود که هیچ جا اصول و قوانین هر دو یکدیگر را روشن نشود و فرض و واجب
 بدون التزامات نیست از این اصول و قوانین هر دو یکدیگر را روشن نشود و فرض و واجب
 این قابل و قرآن و ترتیب ذکر و کلام شیعی و مرجع هر دو در ترتیب
 معارف است اما تفاوت این ترتیب در وضوح و جلیب است که در هر دو
 ابتدا از تعالیه بجهت تلبیس میکتب و کتابت قرآنی پس از آن شخصی که
 هر دو یکدیگر را بداند و بداند که در هر دو یکدیگر را بداند و بداند که در هر دو
 موافق کتاب است و باید فتوی خواهد داد و از این کس در غرض و ضرورت
 آن فوت شده حال اگر در مضمون هر دو یکدیگر را بداند و بداند که در هر دو
 آقران و اتصال واقع نیست همچنین اگر شخصی بگوید استشهد الله لا اله الا الله
 و لا شریک له الحمد لله الشکر لله الخلق والامر و محسن صفات جلالی و جباری
 و قسوی و سلی و حقیقی و امی که آنرا بگوید بگوید استشهدان محمد و احمد
 و رسولای این شخص را بسای یاد خواهد کرد و چه گفته مقتضای کتابت است
 کافی برای ادعای محبت نیست و منسوب نیز نیست و در تقدیر نه

دارد مبعود

دارد و میسر که انکار ضروری درین محال نیست نه ترک بر ضروری دین
معنی تالی جان را خاتم خصمه برای مثال و این معنی و آثار آن
و اتصال معنوی این هم و فکر در اعتقاد پس ایمان و اسلام
است و تفاوت یکی از دیگری در اعتقاد و عین غرض از این تفاوت
که ایمان عین ذات می تر و محققین عبارت است از تصدیق معلوم می
الغنی صاع الله علیه و سلم ضروری و تصدیق نیست تسلیم باطنی و انقیاد
قلبی که از عیان و قبول او را نیکویند جایگزین و کتب عقاید مفصل مذکور است
در اسلام کلامی معنی اعمال ظاهر می آید که شهادتین و صلو و در که در صوم و حج
است و کلامی معنی ایمان پس محقق ایمان را چند صورت است یکی آنکه بر دو اعتقاد
را جدا جدا در دل بیاورد متصل بلا فصل و دوم متصل بسوم آنکه تصدیق کند
و اعتقاد را بایک جمع آنچه معلوم شده به ضروری آمدن آن حضرت صاع الله علیه و سلم
باین هم بی آنکه هر دو اعتقاد معنوی بر دو کلمه جدا جدا در دل بیاید و متصل
یا منفصل پس عین ایمان ذات او عبارت است از آنقدر مشترک میان

سه صورت مذکور و قول محیب اتصال مضمون هر دو کلمه بر اعتقاد صحت ایمان
 است و احتمال است و در یکی مصدر میخاف چنانکه ظاهر عبارات دوم از
 قبیل انشاء صفت سوم و موصوفت بین هر دو مضمون با هم متصل در اعتقاد
 بر احتمال اول دارد و میشود که اتصال مذکور نه دانست ایمان است و نه لازم
 آن زیرا که ایمان عبارت از تصدیق مذکور است و اتصال مذکور صحت تصدیق
 و اتصال تحقق نمیشود و اما گفته بر دو اعتقاد جدا جدا بدلا متصل یافته نشود
 و این یک صورت تحقق ایمان است از سه صورت مذکور پس لازم نمیشود
 باینکه عبارت از عدم ایمان است یا منفی وی و تحقق ضد مستلزم عدم
 تحقق ضد دیگر است پس در صورت بوفی کفر ضد ایمان عدم ایمان آن
 را لازم نمیشود و تفاوت یک اعتقاد و اعتقاد دیگری نیز سه صورت
 است یکی اینکه اعتقاد و توحید متحقق نشود و یا اعتقاد و رسالت و هم پس
 سوم گفته بر دو اعتقاد یافته نشود لیکن تفاوتی با اتصال پسندید
 که صورت عکس منی و عدم کفر نیست بلکه واقع در زیرا که اعتقاد و رسالت

مستلزم اعتقاد توحید است زیرا که اعتقاد رسالت عبارت است از تصدیق
بجميع ما جاء به النبي صلى الله عليه وسلم و توحید نیز داخل جمیع ما کور است
و صورت ثالث هم کفر نیست زیرا که ان بعبارة صورت ثانیة مخفی
ایمان است باقی ماند صورت اولی پس ان اگر چه بک صورت کفر است
لیکن کفر در معنویت منحصر نیست در معنویت کیم مرد اعتقاد و شکی
نشود و کفر ثابت میگردد پس بعین کفر و کلمات وی عبارت از توحید
هر دو صورت باشد که اتفاق ان مضمون هر دو کلام هم یکی از دیگری در
اعتقاد بعین کفر باشد که انرا هم المحیط بر این است که ظاهر است
که با از ترجمان تطبیق پس مخالفت از اتصال این هر دو کلمه و کلمات
وان فی موجب فلاح نه التمس با وجود فقدان موانع بران قطعی است
بر عدم اعتقاد رسالت نواظر از زمان صلوات الله علیه و سلم
که در عبارت مقوله سوال ورنجی توفیر از مخالفت نبود بعد واجب اینجا
حکم مخالفت بیان و ازین معلوم میشود که او از اصل سوال واقف است

و شخصی از عالم ربانی پرسید که واجب است افراد این کلمه محمد رسول الله را بگوید
 باید کرد یا نه عالم ربانی جواب داد که است عدم نیاید است پس قوت است
 موکده نیز مانع زیاده اتصال است و موجب عدم فلاح پس در اینجا ضابطه محیب
 اعراض کردن در صورت وجود و مانع مخالفت از اتصال نیاید و موجب
 قطع نیاید دانست الحمد لله که بعد از این سرور و در خصوص این مسئله راجع
 به این که در کتب معتبره و کتب معتبره پس از این چنین انکار و مخالفت از مردم مسلم
 بوقوع ابدان مرتد است باز تفاوت غیر معقود و در عذاب معین ابد الا باطل و ظالم
 ما از محفل کرمه و من استحق از رسول من بعد ما تبیین الله و ما و شیخ غیر
 سبیل المؤمنین قوا و ما قوی و نصلا عنهم و سادت معیر و اگر ان همانست
 و انکار از کافر اصلی بوقوع آیه پس آن خود کافرت لیکن عذاب نکال
 ارتداد است بدتر است از عذاب کفر اصلی و از تشبیه و نظایر مذکور است
 المرتد است و حالا من انکار اصلی است و این عالم ربانی و بگوید که چنانکه از
 انکار و مسلم مرتد میشود همچنین از تهمت کردن بر عالم مومنان و

مسلمان که عاقبت و مال خود را بر حق قتل خانگی بجهت کفر صرف کرده اند
با افعال و اقوال کفر و ارتداد و بعد از آنکه علم بکفر از تراد و غیر معصومین
در اسلام مرتد نباشد و مستحق عذاب نخل و اقصای باشد و در دنیا اعمالش
خط و زوجه الشئ مطلقه و در شش بر او میگذرد و در دوزخ خود نافرست لیکن
مرتد بدتر از کافر اصلی است و در دنیا و آخرت نفعی ندارد که در قیاس مهری قاضی
مجلسه شد و این کوال را سوال بجم تعریف جواب داده اند عبارت بحال
اینست و انضمام محمد رسول الله با کلام لا اله الا الله است که الحاد است. با عین
اسلام و ایمان مستقیم است و درین یکدیگر که جواب این سوال است انضمام
لفظ مبارک محمد رسول الله با کلام لا اله الا الله صفت لفظ مبارک ذکر است
و کفر و الحاد و اسلام ایمان صفات عبودیت و حق است پس بیان هر چهار
صفت مذکور و بیان انضمام میباشد علی است بحسب صدق فلسفین
الا انضمام بکفر و الحاد و لا رسد و لا ایمان و لیسش من نه لا رجعت با انضمام
و اگر مراد لفظ مبارک منضم با کلام طیب باشد در برابر ذکر این اضافه صفت

به صورت و بعد معنی اسم فاعل پس چونکه مجرد لفظ بود و کلمه طیبه مقدسه
 بدون تصدیق و ایمان کافی نیست نه عین ایمان و اسلام یعنی ایمان خالص بود
 و نه عین کفر و الحاد از این شرط ایمان است نزد محققین و خبر بدین است نزد
 دیگران بشرط قدوة لفظ لیکن ذات هر دو کلمه بکلمه لفظ با تمام از کمالیست
 انضمام باشد یا بصفت انفصال چنانکه گذشت در تفسیر مظهری مذکور است
 ایمان فی اللغة التصدیق کافیه قوله तथा و مانت بومین لذا و ذلک لیكون یا
 قلب بدون اللسان الا فی حالة الاکراه قال الله تعالى و محمد و استیقنتها
 لنفسهم و قال یعرفونه كما یعرفون انما هم و قال الامین اگر در قبلة مسلمین
 بالایمان و لا یعتبر التصدیق باللسان بدون القلب اصلا قال الله تعالى و الله
 یشهد ان المنافقین کاذبون و عدم کین اسلام است بر احوال بودن اسلام
 عبارت از احوال ظاهر از شهادتین و صلوة و زکوة و صدق و حج و غیره و غیره
 جواب این سوال پنجم اینکه انضمام محرم است یا کلمه لا اله الا الله عین ایمان است و مانع ازین
 انضمام کافر است یا نه انضمام و مانع نیست که چون انضمام بین ایمان است انضمام

انضمام بلفظ مبارک محمد رسول الله قیام ایمان که بعد از لفظ من است بلفظ مبارک
مذکور لازم آمد و قیام بعد از من مستلزم حمل شقوق آن قید است بر لفظ من پس
از تحقیق جناب کفایت میسر آمد که لفظ مبارک مذکور و مومن و مسلمان گویند
و اگر شفع باشد چنانکه در قرآن مشهود است محمد رسول الله و الذین یؤمنون به
بسبب انضمام اطلاق مذکور بر آن کنند و نیز عجیب جدا و اگر مرداران
لفظ منقسم باشد بطور اضافه صفت به موصوف و متعدد یعنی اسم فاعل پس
و جود ایا سباق و سیاق این اسم صحیح نیست زیرا که لفظ مبارک مذکور را
همچو کسب ایمان میگوید و گفته منافقین صاحب ایمان کردند و مومنین حقیق
بلکه تلفظ بر آن لفظ مبارک و آن هم نه مخصوص بلکه امامت و امامت مودی
مردان آن بود آن بود شرط ایمان و جزو است بشرط قدرت لفظ
مطلقا و انهم یکبار در تمام عمر شکر عدم وقوع انکار کفر و انذار العباد بالله
و در صورت وقوع آن سزاوارست یکبار در شرط و جزو است و لایحه و خود
مانع از این انضمام مافوق محقق نماید که هیچ از گفتن لفظ مبارک محمد رسول الله

اگر جهت انکار است پس این انکار عین کفر است و موجب آن و انکار منع برای دین
 وجه بود باشد موجب کفر نیست بلکه گاهی موجب اصرار و ثواب شد اگر شخصی
 و از افراد آن طاعت لغظ مذکور را ضم کند و وضع شرع را تغییر دهد مانع دین
 ضم کفر نیست بلکه محسوس است و با وجود تمحین هر جا که در قرآن شریعت
 تعجید مذکور است عامی بعمی ایجاد لغظ شریعت را زیاده کند بالخصوص در انبیاء
 کرده و در آن کتبه موافق حدیث سننه لعنهم الله ملعون خواهد
 و سکت تا در بر نسخ شیطان افرس خواهد دید و همچنین در جبهه و جبهه سیمانی
 پس بجز در منع بی انکار و امانت و تخفیف نخواهد باشد من ذلک علم یکرمان
 نباید که کفر و لعن چون محل رجوع نمی یابند برگزیده و لاعن و کفر عاید میشوند
 معاف الله همیشه نماید که سائل و محیب هر دو در استعمال لغظ انضمام خطا
 اند پریشان لازم بود که لغظ ضم و بجای آن استعمال میکردند همچنین اعلی
 از بجز اشتخاص ب سواد اعتقاد است از حضرت امیر المومنین امام السلین
 تأیید المرسلیین مع الله عاید سلم و لنعم ما قبل چون هذا خواهد که برود

مجلس اندر حضرت امام علی علیه السلام بود و در کوفه هندوی فوق نیست
از آنکه نهانتر فای بر حدیث است در وضع از این انعام میکت خواجه علامه میگویند
که اگر ششمی گفتا لا اله الا الله که درین نیست و اگر محمد رسول الله گفتا
مؤمن است این که در ضمن اثبات رسالت و هدایت را باطلت رسانیده
مسئله پنجم این بود که بالغرض از منع از جهت انکار یا اثبات معاد الهام
عدم فرق میان مانع و بیان کفر و هدایت قابل بودن بر دو وجه مانع و کفر
در حدیث و عدم قول بر حدیث باطل است و قول عدم فوق موجب استنباط
است چه در حدیث که در لای کلام لا اله الا الله است یعنی یکتایی در استحقاق عباد
است یعنی نیست مستحق عبادت و معبود برحق بر الهی و یابین و حدیث کفر
هندی که ظاهراً نیستند و اگر نه بت پرستی حرام یار دارند و با آنچه از حدیث
قابل اند یعنی منفرد بودن احد و در وجوب وجود و اقلیت ارض و سما
و مانند اینها که بجز تنوید و محسوس اکثر کفار عین هدایت اقرار دارند
قال الله فی کفار العرب و لکن ما اتکم من خلق السموات و الارض ليقول الله

و انشأل اینها از آیات قرانی لیکن این وجهانیت مدلول کلام الله الله است
 پس قول بعدم فرق غلط گردید و آنچه خطا و سقط است مدعیان بر طلبا هم منقح است
 که بجای لغت میان مرادفات بین لغت و مرادفات فی ذکر کرده است
 است از بخاری از امیرالمومنین علیه السلام خطاب به در حدیث بیرون است
 اجزائی علیه السلام قال لا اله الا الله ان تشهد ان لا اله الا الله وان محمد رسول الله
 الى اخر الحديث و مروی از بخاری و مسلم از حدیث ابن عمر علیه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 لا اله الا الله على خمس شهادة ان لا اله الا الله ان لا اله الا الله ان لا اله الا الله ان لا اله الا الله ان لا اله الا الله
 الصلوة و ايتاء الزكاة و الحج و صوم رمضان و مروی است از بخاری و حدیث
 طویل از ابن عباس علیه السلام قال قال النبي صلى الله عليه وسلم اتهمونكم ان لا اله الا الله و ان لا اله الا الله
 قالوا الله و رسوله اعلم قال شهد ان لا اله الا الله الله و ان محمد رسول الله و ان محمد الله الى اخر
 الحديث و دیگر احادیث و بی نهایت بسیار اند من شایسته اطلاع علیها
 فليرجع الى الشكوة مسلمین و غیر مسلمین که آنچه در حدیث آمده است
 و صدق و قبول است یا راس و العین و لیکن حدیث ابن عباس علیه السلام باطل است

تمام حجب و عفت نوزده روز که مراد از ایان درین حدیث اسلام
بعد از عادت است که ایان عبارت از تصدیق خمس است و کلمه شهادت در
و یا حدیث بین ایان شیخ عبدالحق و بلوچ که ترجمه محل بقول او مقام
از کلمات است چنانکه سیر گذشت و ترجمه این حدیث بگویند و ایان
بخدا را تنفس بر این چهار چیز کردن زیرا که بعد از انجام دادن اسلام است استیقامتی
کلام متعلق این مقام در در قولی محیی غیر محیب در سابق گذشت ملاحظه
باید که سائل ملاحظه نماید مسئله فتم اگر شرک و کفر انکار شدن ضم و اقرار آن
بر دو طریقه در عافت از اتباع سنی نبی از الزام صلوات الله علیه واجب
انکار کفر است صلوات الله علیه و سلم و موجب انکار ضرورت دین است بانی
و درین باب که این سوال سائل بر اطلاق است زیرا که ضم بر دو طریقه انکار
مومن و مشرک است و کفر می انگارد اما مومن پس این ضم را منظر ایان
و علامت وی میداند شرک و کفر در انشتن از و محال عادی است و اما مشرک
مکافر پس او نیز ضم بر دو طریقه از خود هر یک است و از انقضای شرک و کفر

خود فرستند پس امری را که از وافرش باشد و خلاف و ضد مقصود خود را
 انکار و بکفر از باب مقصود خود مقصود تصور خواهد کرد و بعد تسلیم شرک
 و کفر العاشق خود و فروتنی در انداختن خواهد بود و برب سواد بحضرت در
 پناه صلوات علیه و سلم و حضرت خاتمی سادات پناه جلالت و واجب الحاکم عز و جل
 و طاقت از اتباع است و معنی دار و یگانگ است که بمعنی طریقه سلوک فی الدنیا
 و اتباع آن که عبارت از سلوک آن طریقه است که درین اتباع و سلوک منع کند
 پس اینکس مانع از دین است و منکر از دین و درم آنکه اتباع که بمعنی عمل و است که
 بمعنی عبادت غیر واجب است که ازین عمل منع کند پس محمل که ب منع
 ادوچی شرعی است باشد مثلاً ببقدر وقت نماز محرابی است که
 در وقت حصت او اقولان کرد شخصی را میخواند که استغفر شرع
 کند مردی متدین ازین عمل است منع کرده گفت نماز و وضو فرماید
 پس این مانع مذموم در شرع نیست بلکه مدوح است و این و یا آنکه گال
 اهتمام جهاد در پیش آید که مقام نمر و یا خیر مکتوبات پیدا کردید چنانکه در غفره

از خرابی که حضرت صلوات الله علیه و سلم چند مکتوبات را موعود ساختند پس
در وقت شخصی با وی سخن و منزوات قیام نماید و متدین او را
ازین قیام منع کند این مانع هم می آید از اینست بلکه با او است پس منع
از اجتماع بعضی که در علی الاطلاق اینست و نه موجب است و افکار
از ضروری دین او یکی از روی استخفاف اگر منع کند یا منع از روی حقیت
ست کند معاذ الله این مانع از دایره اسلام بیرون یافت اینست
جواب مسلم مضمون اینست که جوابی که در کفر و انحراف
هم در کلام مذکور در نقطه و مانع از تعهد اشتغال بسن و ادب آنحضرت
صلوات الله علیه و سلم و از امر واجب فلاح و نجات نداشتن نویسنده در حق نبی آخر
الزمان و تقصیر است و نشان وی علیه الصلوة والسلام چه حق غرض
آنحضرت صلوات الله علیه و سلم را برای همین مبعوث فرموده که تا آنکه انی که نفر
وی نمایند در جلای دین الله و تعظیم کما آرنه بشهادت آن محمد رسول الله
و توقیر وی صلوات الله علیه و سلم نمایند با اشتغال بسن و ادب و اعتقاد سازند

امور رفیه را موجب نفع و نجات از عذاب ابدان با و محفوظ و معروف باشد
 بر تئ علیا رسد پس اگر اینها معلوم و که اینها موجب عیب است و غیره
 این سطر لیکن از مضنجان دین و ابرو این مضنجان استفسار است که
 این هم نکاح در کانی متحقق است که کمر هست برای اعدا و کاتبه است
 بسته شود و زبان و مال خود در جهاد فی سبیل الله بذل کرده و بکنند
 و در امر معروف و نهی از منکر مقام لایخافون فی الله لونه لایم حاصل
 کردند و باید در اینها می یافت می شود که هر قوه خدا داد خود را در دنیا بجا
 صرف می نمایند و بزبان و تقریر و تحریر عافیت از عباد می کنند و هیچ معامله
 عباد الله را با خود نشود فیصله نمی نمایند و بجز حق کردن ناحق و ناحق کردن
 حق و دیگر کاری ندارند و پس چونکه شخصی از شهادت و
 مذکور و استعمال و قهر سن و ادا با حضرت صلی الله علیه و سلم اعراض
 کرد و از آن عافیت ساخت و خلاف آن اعتقاد نمود پس فرود
 همین و منقضی حضرت صلی الله علیه و سلم کردید و ضد توفیق صلی الله علیه و سلم

و مناقص کلام الهی و رویه متحقق گشت و مکرر ضرورت بن کعبه حق
جل و علا تجوید و تعظیم آنحضرت صلا علیه و سلم امر فرموده و استعجال در اب
سنی و می صلا علیه و سلم و شهادت مکرر و واجب علی و نجات کرام^ه
در قول خود اما در سلاک شهادت و بیشتر از غیر التومنا اب و تعزیر و توفیر
یعنی بی شاعر الزمان شرف و ستاد و کمالات تصدیق و تکذیب است و بشارت
و نند از قواب و صورتی چند از عذاب تا ایمان آید و ایمن و ایمان خدا و رسول^ی
که محمد رسول الله است و نصرت می کنند و از اجرای بند بن الله و توفیر و تعظیم وی
بجا آرند و شهادت رسالت و باستعجال سخن و ادب وی علیه الصلو و السلام
و تکریم و تکریم و تکریم که این مقصود است و فرقه احمدی مخصوص می باشد
و مهاجرین فی سبیل الله استیقامت بر زبان میگویند و بچنان اعتقاد گشته و
بارگانی یاف می آرند و اهل اتفاق بجهنم کلمات را لکال نشد و طلاست
در تحریر و تفسیر می آرند و در لباس اهل ایمان می در آید بلکه در زری علا خود
لکال نکات هر یک از زنا که یادگار مصداق این کریم یافته میشود و اولا

را یتیم تعجبیک احبامهم وان يقولوا السبع لقولهم کانهم خشی مسنده
 کاهم کسی را امر معروف و نهی از منکر کردند و همیشه در معاملات دنیا را بر اخرت
 اختیار میکنند و در منع چهار سال و سانی و مال و جانی و در تنگستان مجاهدین
 و بستن پستان عظیم بپایان بر حذف اهل ایمان سستی بلیع مینمایند و کتب
 رسائل و منع و تنگ پستان مذکور تالیف و تصنیف کرده جایجا و جایجا
 شایع و داع میکت و در حقیقت خود را صاحب میکت و در دم فون و لوز
 الکافون محیب و در فون و نیز فون و قل الکتم بخون الله فانه یونی بحکم الله
 و نیز فون و الطیور الله و الطیور الله قال المفسرون و اهل الحدیث فی معنی لایا
 ای الطیور الله فی فی الزیفة و الی رسول فی سننه سکن خادم و فی سننه
 کلام متعلق این مقام در ماسبقی با شایع تمام مذکور شد محیی ایحاد کرد
 و ما بر گذشت حواله نمودیم بحکمیه و در معاشقا فاضی میانی مذکور است
 روی عربی عبد العزیز بن رافه قال لیس لاحد تغیر سننه ولا ینبئ لایا ولا
 فی رای من خالفها و من اقتدی بها هتد و من استقر من ضرور و من خالفها در

شیخ غیر سبیل المومنین و لایه اندر کمال اول من الضلال و اصله جهنم و کاف
مضمر او در صحاح و اردت من رفیع من سستی فلیس می
وین یکی که مقتدی است و ناصران و مضمر است که کمر بجا و ولع
بهم و من و می از منکر بسته و نصرت و تبدیل آن و ظاهر در رای فایض
است و مخالفت آن و شیخ غیر سبیل المومنین و اردت است کسی است که
بقدر و تحریر مانع از جهاد و شب و روز زانست و بحر فاجده این سبیل
تالیف میکند و جایگاه فرستد و متعان است را بیشتر عوام کالایع
بیان نام نهند و بدعت را است و است را بدعت در تقریرات و تحریرات
درج کرده عوام مومنین را و کم علما را و قریب میدهند و درین اضلال
نلیس المیسرین را بکار نشاند و خود نیابت آن بر جیم مرتبه نمود که
قامه صدق کریمه اندی یوسوس فی صدور الناس من الجنة و الناس کریمه
از طالبان اخرفت و هادقان این امت تصدیق این فعال و جهاد این حال
ی طلبم قال الله تعالى ولا تلمتوا الشهادة و من یکتمها فانه اثم قلبه غیب

از اسب بر صحن پرست که مانع از اداي سن و اداي کفرت صلا که علیه السلام
 امان نیاورد و یا جاری به این صلا علیه السلام پس آن طایع کردید از امت امان
 و طایع باز گشت نیز از تش و نزع و الله یقول الحق و هو صریح السبیل و من
 یضله فلا مدی و الله اعلم بالصواب و در آنکه که عده سن و طریقه مسوکه که دین
 و اولی و افضل ادا است سید المرسلین صلا الله علیه و سلیم و علیه السلام و علیه السلام
 بالعرف و انی از فکر است و اقامت جفا و که در سن نام رسالت پس
 کدام کس مانع نماز مانع نماز نماز نماز نماز الله جل جلاله من الذین یا امرؤ
 بالعرف و ینون من المنکر و یقیمون الجهاد لیکون کلمة الله فی العلیا
 سلمه هشتم آنکه امانت فی اغراض الزمان قولا و فعلا و ایا ما
 ارتداد و غیر معفو بلا قتل از اداي شریعت ثابت و متحقق است یا نه
 معلوم می شود جواب امانت فی اغراض الزمان و تنفیص صریح علیه السلام
 بهر طریقی که باشد موجب اداي است که قوبه از آن رافع قتل از اداي
 شریعت نمی تواند شد و در آنکه که در اول اعظم و هشتم

خود سایل و خود عجیب زیرا که در قرآن هرگز از این امر سوال داخل
نیست پس میگویم که امانت لطیف حضرت کعب است چه جای که جناب قدس
و مطهر ذات پاک حضرت ملا اله علیه و سلم پیش خود این مسئله در اسلام
بدان مرتبه شایع و مشهور که گویا ضرورتی درین شده است که حاجت سوال
نوارد قابل سوال و نیجاست که کدام قول و فعل موجب امانت است زیرا که ب
تعظیم که مشترک در اسلام و اهل بدعت از علماء و سواد انرا امانت دانند
وامانت را تعظیم چنانکه اینفسم مردم تقدیر انبیا علیهم السلام و اولیاء کرام
بعل و آرز و طعام و حیوان و بیوع بند و خلق را ترک نمیدانند و اگر کسی
امانت این تقدیر را منهدم کند یا اتفاق حرام و مباح در شرع است بکنند و را
همین انبیا و اولیاء کرام نام می نهند و همچنین سجد و طواف بر قبرشان
بزرگواران بجای آورند که کفر و حرام بالاتفاق در شرع است و انرا تعظیم ان
بزرگواران فرار میدهند و اگر کسی بنده خدا یا بر خدا و رسول خدا صلی الله
و سلم ازین عمل حرام مانع کند ضح و ی را که عین تعظیم است امانت میگویند

بچنین شخصی مثلاً یک منم ساخته صورت یک بنی قرار داد او را سجده و
توقیم بجا آورد و منم بنی از این عاقبت کند این ساجد باز نباید انحراف و نامی از ضم
بت کند تا این ساجد از کفر باز ماند و دیگران پیروی وی نکند این اشهر علی
ان مرد نامی را بر پشت شکستن از منم مبدین از بنی قرار دین و علی بن ابی القاسم
سلس در مثل این امور توقیم رعی این اشهر عین امانت و امانت فرمود
اینجا به بر کرد از عین توقیم غرض محیب از این سوال و جواب که میهم ذکر
کرده العاصع الباس و اشتباه بر عوام است که بنابر می بین عوام بعمل آید
و بیایت شیطانی تمام رسیده تر باید دانست که درین سوال کلامی است
دقیق که ذین ساده محیب بدان نرسیده یا اشهر اینکه از تواتر و بسبب
و امانت العیاذ بالله موجب در مواضع است یکی مواضعی که تخلیه کنایه است
و این خرافه کفر از تادی است که قوم از این در جوع با سلام رافع این خرافات
زیر که اجماع بر این واقع است که قوم بیب رفع عصیان است صغیره باشد یا کبیره
کفر و ترک باشد یا عریان لیل و حقوق اند نه در حقوق عباد دوم مواخذه

و فرمود که قتل در دست و این طریقی تعلق عبادت و قتل وی بطریق خدا
پس از کتب رفع شد و میشود و جای دیگر در سائر حقوق و با و خدا که در کتب مذکور
عسبیه مثل بر سر استحقاق لغت و غیره و بحوالی و قتل و غیره و صریح حاصل
اگر از عرف قتل استحقاق عبادت دارد و کلبه را باقی ماند زیرا که
مقتولیت کافر کفر موجب نجات افروزی است و از توبه نجات اخروی که توبه
است حاصل است و فی ذلک و فی شمول مانند لیکل موجب توبه یا نیست
و چون این شخص بصدق و اخلاص باز در امت داخل شد مشغول بحق
بنی الرحمه صل علیهم و علیهم و سلم باید بدید که در خصوص این حق با وی چه معامل
در کفر است و در هر چه در استحقاق عذاب وی نظر باین هم شکی
نیست و قول سایل غیر معفود و احتمال دارد که عدم عفو عند الله در کفر
دوم عدم عفو عند الناس در دنیا پس حاصل سوال آنکه ارتداد و کفر در وقت
عند الله عقوبت بلا قتل با ارتداد و کفر در دنیا عند الناس عفو نیست
بلا قتل از امانت ثابت میشود یا بی جواب بر دوری و نعم الاحمال کلمه

عواطف شد بر احتمال اول در دین شود و کما کنی بر قید بر قتل ناما میکند که
 اول در اضریت منہ الد عفو است بقتل و انجین نیست زیرا که حرف
 قتل و عفو که از مقتول در آخرت نیست و بر احتمال دوم وارد میشود
 که این عفو را خود دنیا عفو است بقتل بقاضای القضاء مذکور و حق توان گفت
 که در عدم عفو در حق تمام است احتمال است عدم عفو در دنیا با اضریت
 بر دو بلا قتل و بر است باطل است زیرا که قتل با توبه موجب سح یکی از عفو
 نیست علی قیاس نام و نزد حکام نامس بخیر نیک احتمال است و ان عدم عفو
 حد و نیل قتل زیرا که نظر در عفو و عدم عفو است شصت کرده میشود که او اقدر است
 عفو و عواطف بعد باشد و قدرت و حکومت حکام نامس حاصل نیست مگر در
 دنیا را در آخرت پس بخیر حق تا و دیگری را قدرت و حکومت نیست و هم دولت مالک
 بیم الدین و لطیفان این احتمال انتقیر یک نیست و انجین نیست زیرا که انتر عفو
 در دنیا و نفس مقتول ظاهر نیست سبب است و ی و همچنین در جنازه وی و کرم
 تجوید و کفین وی مثل احوال مسلمین میشود و همچنین در کرب و در کرب و

و در اینست همیشه بالاتفاق و همچنین تصرفات در این قسم نمی باشد بلکه
حاصل در مثل صلح مومنیت همیشه پس برسانا لازم بود که می گفت که از آنکه
عفو نیست بدون قتل و بدون توبه از امانت ثابت میشود بانی و برین
تقریر جویش به اجماع قیاحست میدانی می کرد و حاصل جواب میشد که چون
قتل و توبه در یافتند از توبه و عفو الله در آن حضرت عفو کرد و نیز در باب
عند الناس کمالا یعنی باز میگویم که جواب محیب غیر محیب با سوال مطابق نیست
چنانکه ظاهر است اگر سوال باین عبارت بودی که امانت موجب اوتداری
است که توبه از آن دفع قتل می شود بانی با جواب مطابق نیست لیکن سوال
در دفع توبه و قتل را دفع نیست محیب بلکه در شفاعت محیب
مذکور است و محیب علی المسلمین توفیر و عظیم و اگر امد مع الله علیه و سلم لهذا
حرم الله فی آیه و کتابه واجتنب الامته علی قتل تنقصه ص الله علیه و سلم
قال الله فی ان الذین یؤذون الله ورسوله لعنهم الله فی الدنیا و الاخرة و اعد لهم
عذابا الیما و نیز در شفا مذکور است و جمع اعطاء علی ان المنقض لو کان و

در بیان علی علیه السلام و حکم عند الله القتل و شک فی کفر و عدم کفر
 کفر سبک تمام من حکم که این دو صورت عدم توبه و عدم رجوع با
 استعد در صورت توبه و رجوع با سلام کفر و عند الله خیر است بخلیه نار و
 مرتفع میشود باقی ماند مذهب و عند الله حق نبی صلی الله علیه و سلم و این در
 صورت حصول سلام موجب تخلیه نیست بالا جمیع الحکم الامم لا یجوز ان
الاجماع پس اگر مقتول هم باشد این حق نیز از دست رفت و
 و نیز در آن شکست قال الکتاب المستدرک برهان من قصده الشی
 علیه و سلم و توقیر و بعد موت لازم که اگر حال حیوة فالأزاد علیه و
 بانوی او نقص موعضا او مصرحان قل فقتله واجب و نیز و این که
 است ان صریح النبی صلی الله علیه و سلم و توقیر و بعد موت لازم که اگر حال
 حیوة فالأزاد علیه و سلم و مقتول نه سب فالحکم فی حکم الیاد و هو
 القتل کما سنبه علیه ان از فصل در دوم میگوید که کتابه جواب
 مطابق جواب نیست چنانکه جواب مطابق سوال بود زیرا که درین کتابه

برای اوضاع نیست که این مرتبه گفته اند که هم قتل بود واجب است مطلقا
مطلقا واقع است پس بر محیب واجب بود که این روایت ذکر کرد
و لا یقبل توفیه و لا یقتل حیاً و کتبت ما صرح به استند به سند معتبر
که محیب مذکور بالا که خود را مفتی در باب حقوق میگوید در کتاب
از کتب حنفیه ذکر کرد و بلکه از محیب مالکی و ابن مومنت که در کتب
حنفیه جواب در روایت لایحه نیست لهذا این سکن عاقل و دین
عبادت بحر لایق و اینجا نقل میکنند و بر آن اتفاق میکنند تا نظر واقع
نشود و آنچه در شلمه مقتول محیب فصر عن لایحه شد استند
آن نیز کرده شود صاحب بحر و شرح متن بر محیب است ایام جان
اسلم و لا یقتل بکونیه و افاد و لا یقتل و انه لا فرق بین روزه و غیره
عنه انه اذا اسلم لا یقتل و استثنی منه سایل الاولی الیه فی
النبي صلی الله علیه و سلم تا که فی فتح القدر کامل از انصاف رسول الله صلی
علیه و سلم بقیه کان مرتبه فان یطریق اولی ثم یقتل صدق و اما

فلو قبل قوته في اسقاط القتل فالله اعلم سبب اهل الكفر وما لك
 ولعل عز الدين المصطفى سخر ولا فرق بين ان يحيى احدا من نفس او شه
 عا به ذلك بخلت غيره من المكملات فان الانكار فيها قوته فلا
 تفعل الشبان جميع حتى تفعلوا قتل وان سببكم الله ولا يعنى عنه
 ولا بد من تقييد بما اذا كان سبب محظور باجبه هو محتاط
 ولا اكرهه والا فهو كما لمحمد قال الخطابي لا اعلم احدا خالف في وجوب
 قتل وانما قتل في هذه فاقبل قوته في اسقاط قتله وعليه الجواب
 بان حق تعلق به حق العبد فلا يسقط في القوبة بسبب حقوق الا
 وكذا المحذوف لا ينفك في القوبة وصرح بان سبب واحد من الاسباب
 لك وقوله في فتح القدير في اسقاط القتل يعني ان قوته معبولة عند
 الله تعالى هو مخرج به انتهى ^{بما} يكويده ^{بما} انه زيارت بقوله
 واوليا بعدد وسنين بالمر زيارت بقوله كما هم كمالا زيارت باصليت احمي
 وانشته باشد مجمل سنين يعني اخر الزمان است بالمر ^{بما}

که حق بر مصیبت و نقل احوال مدراسن موافق عاقل مستره خود همی
بکار برده و قید بزرگ بدعات مشهور حذف نموده و کتب جمع داده
خارج از نقل آمده سوال مدراسن از قرطاس مدرسی و بی ظاهر خواه
و جواب آن سوال مطلق بضرورت قبور داده که جمله سفین امور نامور است
و بعد از این تحریف تعبیل کننده بود که در بعضی کتب و امامت
یا اثبات آنکه بضرورت قبور و قسم است علی سنجید و دیگر منتهی به شرح
آنچه در بی زمانه خصوصاً علی و شایع و متفاوت است قسم ثانی نیز
چنانکه خواست و اخت است از ادله و اثباتی که معتبر است که مطلق انتقال
بشایع و متفاوت میگرد و همان را می باشد پس میگویم که ما و قبور
انعام باین و باین و این ایام نه ادای است لهذا بضرورت قبور عامه
مرتبین هرگز نباید بلکه مسافت بعید و مدت طویلی ابرده برای ادای
تذورات و غیره و قبور اولاد و بزرگان و اجداد سجد و طواف و طهارت و غیره
و اولاد و فرایق و ذوق و ملاکت احوال و مانند اینها از حاجات که لایزال است

حق و استیثاء در طلب و همچنین دیگر استیثاء در عیال بکار می رود
 و چون بعضی از علماء را این بطریقی نمی دانند و میگویند اینها از قسم استیثاء
 که با لایق کفر و حرمت است منع میکند بعضی استیثاء از این استیثاء است
 استیثاء از این استیثاء و چون استیثاء از این استیثاء است و استیثاء از این
 استیثاء است و استیثاء از این استیثاء است و استیثاء از این استیثاء است
 و از این استیثاء استیثاء است و استیثاء از این استیثاء است و استیثاء از این
 استیثاء است و استیثاء از این استیثاء است و استیثاء از این استیثاء است
 کرده و در جواب مطلق را میگوید راست است و از او تا کسی که منع
 از زیارت منع کرده شنیده و بر زبان منع را خلافت واقع و دروغ
 دانسته فعل متعارف خود راست دانسته بر اقرار و در اقرار
 که خود چیست بنده و اگر ترک کرده باشد از آن مادم شده و رجوع
 نماید تا طلب روح شکر و محبت حاصل کرده و اگر طلب از بیان مسئله
 شدنی بودی موافق سوالی و جوابی را پس بی غیر و تعجب فکر کردی

بلکه چنانکه زیارت قبور بطوری که در شرع ثابت است جایز و مورد
است و بطوریکه در شرع منوع و نامشروع است مطلق و حرام است نه در
طوری که از عادت و سنت و تقوید مذکور از نجاست و اوجیب
نیر مصیب عادت و صریح بر آن گشت مخرج او که هم می بیند و اشاعت
یعت می بیند است نیز غیر مصیب است جواب زیارت ابناء و اولیا
و عامه مس بلکه زیارت قبور کفار هم که باز اگر مواهلت احمی و شریک باشد
مخل سنی بی اثر الزمان در خلل امور ما و در وقت است که در عالم
چون در بیان هر قسم زیارت شروع و نامشروع می شود
کلام محیب از فهم حق بی نصیب و اثبات آنچه این غیر و عموماً
از عبارات ثمار محلی لا یراد است الا بخیار مخالف اهل
الشرع و متابع ائمه ارجائی و یقینی بود عقل عبارت از انجینا هم و است
و ان این است انجینا سانه و انجینا فی بیان جواز زیارت
القبور و عدم جواز قال علی بن ابی طالب علیه السلام کتبتم فیما فی الخلق

القبر فزادوا بذلك حب من صحاح الصالحين وراه ابو داود وفيه تصحيح يوفى
 النبي في احوال الاسلام عن زيارة القبور لكونها من عبادة للاخوان واما
 استدا ذلك له في الحفال في قوم نوح النبي عليه السلام لا اجزائه فاما
 به في كتابه فقال نوح رب انهم عصوني واسمعوا من لم يروه ما لو دلالة
 خسار ويكره لغير الكبار اذ قالوا لا تدين التكم ولا تنزلنا واولاه
 سوارا والافوت ويوقى انهم اقال انهم يابسون ويغيره من السلف
 كان هو لا تقوموا ما تحين في قوم نوح النبي عليه السلام فلما ماتوا عكف الغائبين
 على قوتهم ومصورات ما شيلهم ثم قال عليهم السلام فحبواهم فلما كان
 فنتى عبادة الاسلام منه جهة القبور من النبي عليه السلام والاسلام
 اصحابه في احوال الاسلام عن زيارة القبور سلا لزيارة الشرك لكونهم
 حيث انهم لا كفر فيهم لما تكن القوي في قلوبهم اذن لهم في زيارة
 لم وعلمهم كيميتا ما في بصله وانه بقوله ذلك في الاطراف
 معبر في الاذن ويضاهي التحليم في منتهى بيان الانفة اما التي

في الاذن فيها ما روى عن علي بن ابي طالب قال ان كنت نبيكم عن زيارة القبور
ترونها ما نهاكم الا تخرج منها ما روى عن علي بن ابي طالب عن ابي عبد الله عليه السلام
قال كنت نبيكم عن زيارة القبور فترددت فيها ما نهاكم عن ذلك في الدنيا
ومنها ما روى عن ابي عبد الله عليه السلام قال كنت نبيكم عن زيارة
القبور فمن اراد ان يزورها فليزرها ولا تقولوا بجراد الا ان في العلم
فيها ما روى عن ابي عبد الله عليه السلام قال يعلمهم انوا يخرجوا الى القبور
ان يقولوا السلام عليكم يا اهل الدارين المؤمنين والمؤمنات والذين
شاهد الله تعالى انكم لا تحقون انتم لما سلفوا بحزن لكم تبع فاستألف الله
والمواثبة ومنها ما روى عن ام المؤمنين عاتكة رضي الله عنها قالت
كنا نسأل الله كيف اقول يا رسول الله من زيارة القبور قال قول
السلام على اهل الدارين المؤمنين والمؤمنات والذين شهدوا
منا ومنكم والمستأخرين واما انفسنا فكلنا لا نحققنا ومنها ما روى
عن ابي عبد الله عليه السلام خرج الى القبرة فقال السلام عليكم دار

ثم خرجوا من بين يديها إلى الشام والدمشق فماتت بكملها حورث ومنها ما روى عن
 عيسى بن عيسى عن الصادق عليه السلام من يقبر بالمدينة فاقبل عليهم فقال
 السلام عليكم يا أهل القبور يخضر الله لها ولكم اسم سلت ونحن
 بالاشرف فانه عليه الصلوة والسلام من في هذه الاطراف فائدة
 زيادة وهي احسانا النفس الى نفسه والى اهل القبور اما ان
 الى نفسه فتذكر الموت والاخرة والزهد في الدنيا والاتعاظ والاقتدار
 اما احسانه الى اهل القبور فالسلام عليهم والبراءة لهم بالرحمة والمغفرة
 وسؤال العافية قال عامة العلماء ينال حق الرجال واما النساء فلا
 يحل لهم ان يخرجن الى المقابر لما روى عن ابي هريرة عن النبي عليه السلام
 والسلام بعض زوارات القبور وذكر في نصاب الاحتساب ان العامة يسئل عن
 جواز خروج المرأة الى المقابر فقال لا يسأل عن الجواز في هذا وما يسأل
 عن مقدار ما يلحقها من اللعن فانها لما نوت الخروج كانت في لعنة الدنيا
 ولا تلك حتى تقوم الى منزلها وقد روى في الخبر ان امرأة دعت لولدها حتى

تحققنا الشياطين وإذا أنت القبر ليعمل الروح الميت وإذا وضعت
تكون في الجنة الله قال ولا لك حتى تعود إلى منزلها وقد مرهون في القبر
أما امرأة دعت البيت بخير ولم يخرج من بيتها ليعمل الله في ثوبه حجة
عشرة وروى عن سلمان والتميم أنه لما علم الله الصلاة والسلام فأتى
خرج من القبر فوقف على الباب وإذا بأمته ابنته فأمه فأتى فقال لها
من لم يرحمت فقالت خرجت إلى المنزل فلا لله التي ماتت فقال لعل
قبرها فقالت ما فائدة الله أفعل شيئاً بعد ما سمعت منك ما سمعت
فقال لو ذهبت قبرها لم ترحمني راحة الجنة فعلى هذا كل ما يروى أن
القبر من الرجال يعني أن لا يكون حظه من زيارة لها الطواف عليها
كما لها يوم بل ينبغي أن إذا جاءها الله سلم على أهلها وخطبهم خطاب الخضر
وليسألهم الجنة والمغفرة والعافية كما تقدم في الأحاديث ثم يعبر عن
كان تحت التراب وانقطع عن الأهل والأحباب وأنه حين دخل القبر
وأتى ما يسأل أهل الأواب في الجواب وكان قبره روضة من رياض الجنة

او اسخطوا الخواص لئلا يكون حجة من حجة المارشم يجعل نفسه كانه مات
 ثم غفل القبر في سبب غيره والاهل وذلك ومعارفه وبق وجيد فريد
 وهو ان يسأل في ما يجب وانما يكون عالمه يكون مشغولا بهذا الاشغال
 ما دام هناك ويتعلق بمولا في الخواص من هذه الامور الخفية العظيمة
 والخاصة اليه وما تقتضيه القرآن هناك فجوزها بعض العلماء ومنعها البعض الا
 وقالوا لا بد ان امران يكون مشغولا بالاعتبار مرة القرآن يحتاج جدا
 الى التدبر واحضار الفكر فيما يتعلق والاعتبار والفكر يحتاج الى قلب
 واحد في زمان واحد فان قال قائل اني اعتبر في وقت واغتر في وقت اخر
 والامر ان الامر ينزل الرحمة فيرجح ان يلحق ما بل القبول من تلك الرحمة شي
 ينفعهم فالجواب عنه من وجه الاول ان قرعة القرآن وانما هي عبارة
 كمن كون الناس مشغولا بما تقدم عن الفكر والاعتبار في الموت وسؤال
 ان الكثير وغيره في تلك عبادة اليه والوقت ليس محلا لا لهذا العبادة فقط
 فلا يخرج من عبادة الى عبادة اخرى لا سيما لاجل الغير والقل ان لو قرع في شيء

طاعته من قواها اليهم ان قال بحسب ما يجد من قرائته اللهم اجعل ثواب
 ما قرئت لأهل القبور من عمل النعم ان فعلوا دعاء الوصول لئلا يسهل اليهم والله
 وليهم بل لا خلاف في ذلك حتى ان يقرء على قبورهم والثالث لان قرائته
 على قبورهم قد يكون سببا لعذاب بعضهم ان كانوا من جهة الله لم يعمل بها
 يقال اما قرئتها اناسه اقلعت ما اغتينا ولم تعمل بها فيعذب لاجل
 تخلفه واما رابع ان السنة لم تقرأ بها وكفى بها حسنا فاذا ان كان في القبور
 ما نراهم ان يقع السنة ويقف عند ما شيع ولا يتعبوا به يكون محسنا
 الى الله والاول القبور لان زيارة القبور نوعان زيارة من غير طاعة
 بوعده اما الزيارة التي هي للثقة اذن فيها رسول الله صلى الله عليه وسلم ^{القبور}
 مناشيان اهدى ما راجع الى الله عز وجل وهو الاستعانة والاعتبار والالتفات
 راجع الى اهل القبور ويحذر ان يعلم علم الزائر ويعلمهم واما الزيارة التي
 في زيارة القبور لاجل الصدقة عند باب الطواف بها وتقبيلها واستماعها
 وتقبير الخدود عليها واخذ ترابها ودعاء رعايتهم والاستغفار عنهم ^{سبحان}

المنصر والرافقة العائمة والدليل وقفا والدين وقفا والكرايات وانما شتم
 اللبثان وغير ذلك من الحامات التي كان عاد ولاضام يتسألونها من انما
 فان اصل هذه الراية البدعة ما هو منهم وليس شتم من ذلك مستور عا باقفا
 علماء المسلمين اذ لم يفعلوا الرسول الله صلى الله عليه وسلم ولا احد من الصحابة
 والاتباع من امة الدين بل قد انكر الصحابة ما هو دون ذلك بل شتموا
 وروى عن العذري بن سويدان عن محمد بن طلحة الصبح في طريق مكة ثم راي
 الناس يذبحون مذبا فقال اين يذبحون هو الذي قيل مسجد صلى فيه
 رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم يحرق فيه قال انما يذبح من كان قدام
 بمثل هذا كما لا يتصور انكار الانبياء وتجنسها الكائنات وبيعها من
 اذكرته الصلوة في هذه الساجدة عليه عليها فيها ومن لا فليمنع ولا يفتك
 وكذلك لما باخه ابن ابي اسير ينادي بول الشجرة التي يبيع تحتها النبي عليه
 السلام
 ارسل اليها ففقطحها فاذا كان عمره فعل رايا الشجرة التي باع الصحابة
 تحتها رسول الله صلى الله عليه وسلم وذكره تعالى في القرآن حيث قال لقد علم من
 الذين

الذي يترك تحت الشجرة إذا لم يكن حكمه معلوماً ولا قدره من السلف الصالح
الوحيد ومما أحرمه حتى كانت الصلاة وباتوا يومين حيث كانت الحجرة
التي بين مقصلي عن المسجد إلى زمن الوليد بن عبد الملك لا يدخل فيها
أحد لا صلوة ولا دعاء ولا شيء آخر مما يجر من جنس العبادة بل كانوا يفعلون
جميع ذلك في المسجد وكان أحمد بن محمد بن أبي أسلم عن النبي وأزواجه عارلاً
العبادة ولعل طهره إلى جدران القبر ثم دعا وبها ما لا تخرج فيه من الدعاء والتمائم
وقت السلام عليه قال أبو ضيفه يستقبل القبلة عند السلام أيضاً ولا يستقبل
القبر قال غيره لا يستقبل عند الدعاء بل قالوا أنه يستقبل القبلة وقت الدعاء
ولا يستقبل القبر حتى لا يكون الدعاء القبر فان الدعاء عبادة كما ثبت في الحديث
المرفوع أن الدعاء هو العبادة والسلف الصالح من الصبراته والتمائم
جعلوا العبادة خالصة لله تعالى ولم يفعلوا عند القبور شيئاً منها إلا
أدنى فيه النبي صلى الله عليه وسلم من السلام على أصحابها وسؤال الرحمة
والمعونة والعافية لهم وسب ذلك أن قد انقطع عملهم ويحتاجون

الى من يصاد له ويستفيع لاجله ولهذا مشرع في الصلوة عليه من الزمان وهو
 ربه كما اوتى بالعلم بغيره مثله في الدعاء اللهم فاما لما كانا اذ قمنا الى جنات معمورة
 في شفع لاجله فبعد الاذن اولى ان ندعوه ونشفع لاجله لانه في قبره
 بوجه من ارشد اخياجا الى الدعاء عليه على نعت لانه حزين موحين
 لا سوال موقوف على ما روي عن عثمان بن حبان انه عليه السلام كان اذا خرج
 من قبر الميت وقف عليه وقال استغفروا لافيك ورسا لوال القشت
 فانه الا ان يبال وروي عن سفیان الثوري انه قال اذا سئل الميت من ان
 يستر له الشيطان في صوفه ويستبدل في نفسه الى ان يك قال الثوري بداهة
 عظيمة ولذلك ان النبي عليه الصلوة والسلام يدعوا بالقبائل فيقول اللهم
 ثبت عند السئلة منطقة وافتم الغالب السما عارضة وكافا يستجيب
 واد اوضع البيت في اللذان يقال اللهم اجعل من الشيطان فهدى منتهى
 اسد صر الى عليه وسلم في اهل القبور من عشرين مائة سنة الخلفاء
 ابرار من وطريقه جميع الصحابة والابوين فمنه بل اهل القبور من الخلفاء

قوله غير الذي قيل لهم ما نهم قصدوا بان لا توالى سنة عامها من ربه صلى الله
عليه وسلم احسانا الى الميت وان اقرأه سوال الميت ولا استوائته به
وليس واقعة الى قال فيها محمد بن سعد بن مسعود بن اذ
فمنهم من فيها الكلب منقذ وفيه الصغير من غيري على الناس مني وفيه
سنة اذا تجرت على غيرت السنة قال ابن القيم في اعلمية هذا
على ان العمل او اجري على خلاف السنة فلا اعتبار ولا التقاش
اليه وقد جرى العمل على خلاف السنة فسد من طوول قاول
لا بد ان يكون شديدا لتوفى من محمدنا لا امور وان العوق
عليه الجمهور فلا يترك الخطا فهم على ما حدث بعد الصحابة بل ينبغي
لاب ان تكون حريصا على تقيت من اقوالهم واحوالهم واعمالهم
فان اعلم الناس واقربهم الى الله اشبههم بهم واعلمهم بطريقهم
او منهم اخذ الدين وهم السوال في نقل الشريعة صاحب الشرع فلا بد
لك ان لا تكثر مخالفتك لابل عصر النبي صلى الله عليه وسلم او قضاة

عن الحديث اذا اختلف الناس في عظيمكم بالسؤال والاعظم قالوا محمد بن
 ابن اسماعيل المعروف بالي شاذ حيث جاز الامر لزوم الجماعة فالله
 به زوم الحق والتابع وان كان المتحسك بقليل والتمالك لكثيرا
 الا ان الحق ما كان عليه الجماعة الاولى وهم الصحابة ولا عبرة الى كثرة
 الباطل بعدهم وقد قال الفضيل بن عياض ما معناه الزم طرق الهدى
 ولا يضرك قلنا السالكين وايضا طرق العدل ولا تغتر بكثرة ^{السنن} الهالكين
 قال ابن سعد انتم في زمان خرم فيه الساع في الامور وساتي زمان عظم
 خرم فيه المست التوقف لكثرة التسميات قال امام العدل القبيص
 لان من لم يثبت في هذا الزمان بل وافق الجاهل فباع فيه وخاض فيما خاضوا
 فيه يهلك كما يهلكوا فان اسلم الدين وعدته وفوا الله ليس كنز العباد و
 التلاوة والمجاعة بالجميع وعمره وانما هو باحرازه من اللغات والامانة
 الى بان عليه من اليبوع والمجرات التي يورس الى تدمر وقمرة كما يقولون
 او كان ارسل عليهم سلام من قبل سيب في ذلك فعل هذا ينبغي للمؤمن ان لا يغتر

تسليم على الله تعالى وتوكل على الله تعالى وتوكل على الله تعالى
وتوكل على الله تعالى وتوكل على الله تعالى وتوكل على الله تعالى
ليس الا في حيث نزلت من قوم يدينونهم وللعنات الله واللعنات لهم
في تعصيم شيء عفا فان اول اطلاق الاية بان مثل في التعصيم وجوبه من
دور الجهل المكلف باليهود والنصارى ومن في معاصم وان كان كذلك
فالواجب على كل مسلم في هذا ان كان في كثر من عنده من الجهل الى شيء
من البدع والمحدثات ويصون ويدين من العوائد التي استأمن
بها وترى عليها ما بدأ به من قائل قل من سلم من ما بدأ وظهر له الحق
سواء الايرانيان قرأ في العوائد التي انقضت لتوسمهم المروا على
البنى عليه الصلوة والسلام ما جاء به من الهدى والبيان وكان ذلك
سببا للفرم وطغيانهم واذ كان ابن مسعود يقول انكم واحد
من الصديق فان الذين قد ركب هجرة من اقلوب بل الشيطان
كم بدع حتى يذهب الايمان من قلوبكم وراية ما ان يرسوا الحق

ویرزقنا و یغفر ذنوبنا و یصل علینا علی بن ابی طالب و یزقنا اجتناب انتهى المجلس
 و الخمسین و یسیر نماز که ترک کلمات نمیکند و مؤرخان برعت را که مورد
 غضب الهی اند جز اعلام کلام اربعه و جرح حدیث حدیث رسول الله صلی الله
 علیه و آله کمتر بنویسند و این کلام و بدان لهذا کلام و خطاب با مؤمنان
 اعز است و طالبان حق است که سبب اجل و اغواء شیاطین حق دانستار
 اعلام میباشند و بر شمس و انبیا و ائمه و تکلیف انجمن ناموسیت حق میباشند
 ایس میگویم که زیارت بقدر علی و آله و ائمه و جرح باشد و باقی قصص انجمن شایع
 و متعارف درین دین و درین عصر است اخبار و روایات باطله انجمن حائز
 و مستوفی است متروک شده و بیانی از آن من است را در حدیث و آن اورد
 و قلیل الزرع است پس کسی که شروع است ابانت که زیارت جمهور مؤمنین
 و تبلیغ رفتن بطریق مستقیم نماید برای زیارت و برای میت باشد
 نماید بغیر دعای حضرت عافیت برای غو و میت بکند و سلام و خطاب
 و خطاب بطور حاضر می نماید مرفق استفاظ نافوره و زهد و دنیا و احوال

بیا و بحث فیصیح خود کرده چنانکه تفصیل این همه در مجلس مذکور کند
و این را فیصیح که مطابق احادیث است خانی باشد نهایت قهر طایر خود
حضور ما را شکر است و به پیشکش کند و باشد چنانکه خوف جموع
انام درین ایام است و به لاله کلام سارود و عیب غیر مصیب تمام نباشد
از مطلق بیساع و شکر است که این سخن را و او جرم آنکه برین صوره کلام
نه آنکه مشر و غیر و او به حدیث چنانکه برین موجب غیر مصیب است و تصدیق
این همه که ذکر کردیم از عبارت مذکور مجلس انام از ثابت میبرد و طالب حق را
در آن غرض خود است و آنچه را بایت قبور کفار که باز بر حلقه رحمت و کسب
مستقیم و باور به قرآن و فایده طایر خطا را و هیچ دلیل بر آن نیاید و کسوی
آنکه آنحضرت صلوات الله علیه و سلم زیارت قمرام خود نمودند لکن این زیارت
آنحضرت صلوات الله علیه و سلم قمرام خود یا دلیل جواز زیارت قبور کفار مذکور
نمی تواند شد بلکه عظم دلیل جواز است چه آنحضرت با سینه آن و از
حسب القوت اجل شانه و خاص حق خود حاصل آرد از زیارت نمودن و اگر

كان رسول الله صلى الله عليه وسلم قائما كانت ليلتها من رسول الله صلى الله عليه
وسلم يخرج من آخر الليل الى الفجر فيقول السلام عليكم وارقوم محبين
واياكم ما ترون عداي وجلون وانما انا انسان والله لئن لم يلقون مني لافقون ومن يرون
منكروا مني لم يلقوه قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يعلمهم ان امر حيا
الى القادح السلام عليكم اهل الدارين من المؤمنين والمسلمين وانما انا انسان
لا حقون اسأل لياؤكم العافية ويزودون مني لستخرج ايقظت فمكرا
وفي هذه الاحاديث تغير وجه الاستنباط زيارت القبور والسلام على الشهداء
او عليه اثم والقبر حرم عليهم سبوا فيهم فيكون في ذلك اعادوا في ذلك ولا
مكث في الزيارت فيكون في ذلك مفقود باو ايت سنت باشد
که بعضی از علماء درین احادیث مذکور است و بعضی در زيارت القادح است
و زيارت دنیا و العاقل و اعتبار عمر و حاله از زيارت در سنت بوده اند
مطلق زيارت با هر وجه که باشد معقول باو ايت مذکور باشد باقی مستحب
است لهذا طریق و هو زيارت باست خود تو علم میفرموده که این بقول و کای

بفعل و نامی بود که حال و کان فی ال سوال چنانکه تفصیل هر دو از شرکت و بدعت
 بود باینکه مسجدها است نه که ایضا بقیافت و شایع درین زمانه و درین
 است آنکه قال فی الابرار و مقام ال الیه و الله عز و جل که شایسته
 ذکر و تکریم است و در صحیح مسلم مذکور است عن ابی هریره قال قال النبی صلی الله
 علیه و سلم قبر ما به قبلی و ابی من حوله فقال استاذنت من ابی ان یسقط
 فلم یؤذن لی و استاذنت من ابی ازور قبره فاذن لی فتر و القبر فانی
 تر ال الموت و لیکن قاعه زین میگویند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در
 زیارت قبر صادقین بودند معینا بر ای زیارت قبر امام خود استبدان
 جدید کردند پس این زیارت از قاعده زیارت قبر مستثنی بود و موجب
 تجویب از حیث نسبت و شریعت و مأموریت زیارت قبر کفار که
 علی الاطلاق فی مخصوص اصناف است و بودن علاقه صله رحمی باز استثناء
 کرد و این پنج خطاست باینکه وجه استثناء و نبی است طور و خیال
 میکند و کمی اسوة و اقتداء باین حضرت صلی الله علیه و سلم که قدام خود را زیارت

گزارد باز بر سر که تقدیر این کار تمام شد و فی سبیل الله است و چه
و هم تقریر که اصحاب حاضرین جز بر سر یک فعل زیارت بودند و بعد از آن
از آن منع کردند و میگویند قول مبارک در این قبوهها همانند کرم است که
قبول تمام است قبول غار و در آن تمام و دیگر قبول لیکن این است و قبول
و در استنباط ادعای محیب غیر مصیب نمی دارند و از این است که این فعل از
خواص حضرت زید علیا علیه السلام بر لیل استیلا و از آن و فقط بی
جواز خاص این زیارت سبب استیذان و از آن خاص که با حضرت شد
واقع گردید و این در دیگران متحقق نیست پس از قبیل خواص است
پناه خدا را علیه السلام قائم بود و درین چنین افعال اقتدا درست نیست
چنانکه در صوم وصال و بر تقدیر سلیم اقتدا دارند که در تحفیض زیارت قبول
امهات می تواند نه تعمیم قبول غار و در آن تمام و هم که تقدیر است این
و در استنباط نمی تواند شد که زیرا که حاضرین را با یاد حضرت صلی
علیه السلام صلواتی بنویسند و از آن فقر جواز و استحباب زیارت قبول غار

و سلام و دعا و عذر مستجاب پس حق این است بقتله و استجاب
ز زیارت قبور اهل ایمان است و بعضی است عذره مستمر و تلف
و امره اعلم نسبت به آنکه در مشاوه مذکور است عن بعضی فغان
پس رفع الحدیث الی الله تعالی علیه السلام قال من زار قبور یونس و صلی
علی حننه عفر له و کتب له یا صلی الله علیه و آله و سلم که مراد از این
در حدیث و الله تعالی اعلم این حدیث مسلمین اند بر دلیل آنکه در حدیث
بعضی نیکی است و بالغیج و اینها در بعضی نیکی گفته و مطابق با پیروانند
در حقوق و نیکی و نکالت زیارت از حق زیارت است از حدیث و
و زیارت از زیارت زیارت و احیاء و عافیت و عفو است نیز
حق تعالی مبارک است از او عید مذکور ما تورد و او عید برای احوال
کفار و جاهل و حق و است و است و است یا انصاف پس بر اهل در حق احوال
کفار در زیارت قبور اهل است و این معقول و تحقیق است در باره
احوال مسلمین است پس زیارت قرآنی بر وجهی معتبر است

که در صورتیکه از این معنی باشد تا حدی که به صاحب حق باشد و چنان است
 موقت حالت کمال بخود وقت انقطاع عمل است پس در بحالت چون اولاد
 و الاثرین خود را از دست بدارد و معصیت و عاقبت و رحمت کند و در این
 احوال بار و کوب و بار و آزار بخود مکتوب شود و از اینها نماند که مراد از اینها
 در کمال من از اینها نیست و معنی است و ان صارت است از آنکه حال از شرک
 و بیعت و معزول با و است و به اینها از اینها صحت هم مدعی نیست
 مصیب که حوائج صارت قبلی که از وی لازم است نماند شد
 نیز که گویند صحیح مسلم مذکور است من عالت فالت قلت کیف اقول
 سؤال بعد حق فی زیارة القبر و قال قولی السلام علی اهل الدار من المؤمنین
 و المؤمنات و علی جمیع اهل التقوی و اهل الخیر و انا ان لا اعدکم الا حقون
 است که در این دنیا و آخرت که در عبادت شریف ایشان با جناب است
 زیرا که حق که از آنرا عبادان مرتبه واقع است که اگر در معاینه هم زیارت شود
 که از لطافت اخلاص و در حالت مل نباشند و از آنرا عبادت مخصوص مومنین

واقع است اینهم بطل زعم است محض مگر میگوید در تفسیر فاعلی علی
مذکور است روی عن ابن عمر بنه قال قال ابی صرار علیه السلام من زار قبر رجلا
له شفاعتی ویزور ان مذکور است من زار فی بومق فلما نازل فی قبره
عنه کلمة فانه یبکی بکلمة ویزور بارت وانه مفعول مبتدأ که انصرت
صلی الله علیه و سلم سعادت داری است بکلمه لا دور ان صلاتی است اما
چنانکه در زیارت شریفه ان فوفیه منته نواب و درجات لا تعد
و در بعضی است همچنین در زیارتی که مقرون با بزرگ و بدعت باشد
درین مقام عذاب و عقاب بی انتهاست بحسب غیر معتد به
از احادیث سابقه و مخرج بیست و یک زیارت قبور انبیاء و علماء علیهم
السلام بلکه زیارت قبور کفار هم که با اعیان و صفه رحمتی داشته باشند
مستعمله است شیخ افرازمی در جملة احوال و مآل و صفه نعم استخوان کلمه
در حدیث در فضیلت است تحت و بعد از غیب است سستی فلیس شیخ
ماده درین مگر که از انچه ما ذکر کردیم واضح و واضح است که این مضمون

از همان محبت غیر معیوب از امارت سابقه خیال باطل و غم فاسد است
 بیانش باقتدار باز میگویم که زیارت قبور با اقراران او نیست و خلوار
 عوامل بدعت است یا بالعکس یعنی اقراران بدعت و خلوار است یا با اقراران او
 یا بخلو بود پس این چهار قسم کردید و کلام محیب اگر محمول بر ظاهر و عموم
 باشد بر چهار قسم باشد مثل است و غرض از این سه سکون و تعمیم بود لهذا
 در سوال ندانم که زیارت قبور و غیره که بدعات مشهوره بود و تقیه
 را حذف کرده و زیارت اولاد از تقیه با طلاق او رد یا آنکه گفته شود که غرض
 او از حذف نیز ترک بدعات تقیه بفعل بدعات مشهوره است و از
 این تقیه از طلاق ظاهر بر نود کرد که مطلق محمول بر شایع و متعارف
 می باشد چنانکه ششوی مسیوم ^{طالع} مطلق قد همدم مطلق غرضی است
 مطلق بر غالب و متعارف بل در هم محمول خواهد شد بجهت برکات تقیه
 ترک بدعات شایع از بدعت تقیه بفعل بدعات بود و تقیه اول را
 در حدیث کرده و مطلق مراد تقیه فانی گرفته که غالب آن دیار و متعارف

این اعصاب است و این اصل نظر محاذ است بدیانت و براسینت است
اول که شمول اقسام اوجیه است بگویم که قسم اول در جویان بلکه در کسبی
و اندویش ان شکی و خلاف نیست قسم ثانوی و ثالث در عدم جواز بلکه در
حریت بلکه در کفر و یار و صورت انعام شریک که عوام حجه و طواف غیر
میکنند شکی و خلاف نیست و قسم الرابع ظاهر الیه غیر جائز زیرا که کجور و کار
خسوس نامیده است مرزا بروموز را با فاعل و اعتبار در دعا و سب و است
روز قلا عن فاعل متدلی پس زیارت این چنین کس زیارت مثل زیارت
معموری نماید و در خود و میانه در شروع و غیر شروع و خصوصاً اگر
برای این نامیده شروع شده باشد و در گاه او نای او است و صورت
و در غیر حقیقه بر چهار قسم است نبوت و حاکم و در اول انعام و نبوت سابقه
و در منوح نبوت بلکه بطریق خاص و در سایر غیر منوح و در انعام
و در منوح نبوت و در افعال تالی که نفی فعل و جات است کلمات مثل
قسم تالی و ثالث است فقط و اگر در ظاهر است که در عدم جواز

این هر دو قسم شک و غلاقی نیست هر چنانکه من جمله سقین بنی اعراف
 بحث من اینست و سلم و علی و امیر و امیر و مشهور و کرد و از بنی علی و از
 هر که از بنی امیر و سلم و علی و امیر و امیر و مشهور و کرد و از بنی علی و از
 که غیر اینست هر دو قسم اول و دوم و از بنی امیر و سلم و علی و امیر و امیر و مشهور و کرد و از بنی علی و از
 و از بنی امیر و سلم و علی و امیر و امیر و مشهور و کرد و از بنی علی و از
 موجب دخول است تحت و غیر من رغب من سقین بنی اعراف غیر
 غلط و خطاست بلکه و چون انکار از دعای او انکار از نار و او معلوم است
 است موجب دخول تحت بشارت و مرجع و غناء این کرمه انوار بود
 که خبر است از حضرت امام صادق علیه السلام و در تهنیت علی بن ابی طالب
 علم بالانوار است و این کرمه است که در آن آمده و این
 و ادعیه و اقوال بر قبور ائمه است علی السلام جایز است یا فی
 و در هر دو قسم است و این کرمه درین باب بوقت زیارت
 قبول حکایت اخلاقی نیست بخت نبوت ان از است و عمل حضرت

و صحابه و تابعین و اکثرین ائمه در مجلسی الا برادر گذشت و در دیگر کتب
الحادث و تاسیر و قه مفضل مسطور و زیارت مشروح است که
بر این مبنی است و عبرت چنانکه مقتضای مجلسی الا برادر است
گذشت تا بقوله کلام و قراوة قرآن بر قهر که در مجلسی است
بنام اصل خود و به کوشش و زحمت چنانکه از مجلسی الا برادر
که گذشت که در قراوة القرآن بنام حضرت امیر المؤمنین و صحابه
المنصف الا برادر و امام برادر اعظم تابعین و صحابه تابعین است
نام اصل اعظم همان بن است این صیغه کوفی است و از سواد امما
و اهل علم و چهار دلیل است بر اینست که بنام تابعین است و
تابعین قرابت دارند و صاحب مجلسی الا برادر گذشت و خصوصاً قورن
و اکثر مع ان السهم شرح بهار و کوفی به استماعی علی و فضل
قراوة قرآن از سید المرسلین محمد و اهل بیت و سلم و اهل بیت
برایان حجّه ثابت نیست کور محوری اجازت دارد که دلالت بر

بعد صحت خود را تذکر می‌کنند و در کتب بی‌آرد که ما را نیز از این اهل الهی
 رست لیکن کلام و فعل و عمل آن حضرت است علیه و آله علیه السلام و اصل
 اثبات اختلاف است در میان جاسی و در عین حق مذکور است و رفع
 القدر و بیهوده خند القبر کلامی بعد از سنت و العهود و عهد الیه و الیه
 و اله و عند قایما لما کان یفعل علیه السلام فی الخروج الی البقیع است
 این کلام البقیع بجا نیست و در دیگر کتب معتبره فقه حنفیه درین باب
 قریب از آنست که حضرت مذکور نفی نیست قرائت قرآن و قرائت می‌کنند که در
 قبل ازین قرائت قرآن را تحریر کرده و نیز در فتح القدر بعد عبارت مذکور
 گفته و یقول السلام علیکم و ارفعون مومنین و اما ان الله لا یعلم الا حقون
 اسأل الله و لکم عاقبت و اختلاف فی احادیث العارین و عند
 القبر و الحقا عدم الکرامت مولود و محاسن و آثار و ذکر و است
 موافق مذیب امام جمیع و در نتیجه مشکوٰه است و قرائت قرآن نزد
 قبر مذکور است نزد اهل حنفیه و نزد اهل حنفیه و غیره و غیره

از یک جبهه است بقول خداوند و تقویم برین است و می فرماید
نهال محقق است و شرح عمده آن باید بود و این خلاصه عمل اجاب علی قر
احمد و در بقرة القرآن باره خداوند است و در این حدیث است
و قدما بقول محمد است و این حدیث است و در این حدیث است
از او علیه السلام و در حدیث است برای این حدیث است
بسیار است از این حدیث است و در حدیث است
از این حدیث است و در حدیث است
و السلام قال من مر علی العباس و قرقل برامه احب حشره من ثم و است
اجرت له و است اعظم من الاجر بعد الاموات و شرح بعد و
احوال الموت و القبر و کبر است اخرج انوار اسم سعد بن علی است
استجاب فی فوائده است است قال قال رسول الله علیه و سلم من دخل
العباس هم مرا و فاحه کتاب و قل هو الله و البسم الشاکر تم
قال انی جعلت ثواب الاماک لای العبد من المؤمنین و المؤمنات

کافرا شفعار له الى الله تعالى ونیز در آن ذکر کلماتی است که در حق تعالی
 عز و جل حق تعالی در حق تعالی و در حق تعالی و در حق تعالی و در حق تعالی
 حق تعالی و در حق تعالی و در حق تعالی و در حق تعالی و در حق تعالی
 اخبار العلوم مذکور است از حق تعالی و در حق تعالی و در حق تعالی و در حق تعالی
 القاب و المعوذات و حق تعالی و در حق تعالی و در حق تعالی و در حق تعالی
 الیوم و در حق تعالی و در حق تعالی و در حق تعالی و در حق تعالی
 از حق تعالی و در حق تعالی و در حق تعالی و در حق تعالی و در حق تعالی
 عجیب و در حق تعالی و در حق تعالی و در حق تعالی و در حق تعالی
 در حق تعالی و در حق تعالی و در حق تعالی و در حق تعالی و در حق تعالی
 معنون آن صفت و در حق تعالی و در حق تعالی و در حق تعالی و در حق تعالی
 در حق تعالی و در حق تعالی و در حق تعالی و در حق تعالی و در حق تعالی
 گفته اند و در حق تعالی و در حق تعالی و در حق تعالی و در حق تعالی
 نفسی است و در حق تعالی و در حق تعالی و در حق تعالی و در حق تعالی

[illegible]

ظاهر از عبارات واضح تمام است بعد از آن خود را معلوم است نسبت به
 کرده و قنوی بقول امام محمد و دیگر متشیخ خود از عاقلان این اخبار را باز
 برای عمل با مردم است که هر یک مخالف ضعیف و قول امام که موید دیگر
 حدیث صحیح می باشد و در مقدم داریم و خود همین از و امام است بلکه برای
 و نیست چه از قنوی هر جا که غرض خلاف حدیث است و چه مضمون مان
 حدیث ضعیف من است بلکه سابق مفصل از حدیث که بود که در شرح
 در آثار عامه میگویند و اختلاف و العبادات الدنیه و العبادات الاصلیه
 و قنوی الفرقان و در حدیث ابو سعید طاهر و جمهور سلف و الی و
 و الحاکم هر یک از این شایعه و الک عدم و حدیث امام حسن و امام
 و در حدیث امام و در حدیث امام و در حدیث امام و در حدیث امام
 الا ما من میگوید که مقتضای این علی عدم دخول النبی فی العبادات الدنیه
 عن حی و المیت و استدل الشافعی علی ان قریب القنوی لا تلحق
 الاموات کذا فی الاخیل فی بیان انزل پس بعد از آن حکیم که

[illegible]

در پیش خود را که استند من و بخت خود و سالی منکران است
 چنانکه گزشت و با تعلیم امام افرید و برین جواب نور جلالت را میست
 ایا میزاید پس خلافت تشایع سحر سخاوت گشت با آنکه شتر است
 و قدومه خود را میست و در شتر است و امام تعلیم یک است و بپای
 سالی و جواب مسلط چه گفته شود و نیز تشایع و کار و نور و کار
 را مصلحت و اخراجان جبر و تحصیل مذمت است و ضبط و ضبط
 در هم در مصلحت و در ازادان خبر و است بر کدام را اختیار نماید صورت
 دارد و لیکن بعد از اختیار از یکی به دیگری منتقل می شود که در نظر و
 تفوق و تشایع را اعمال و خلل خواهد بود و قرار داد و ستاد
 هم برین است و بپایم و نیز خبر است پس از آنجا خبر و مختار
 سوزن با امام اعظم تا من و تفوق و تشایع در اعمال و اعمال
 با سر و مصلحت و مختار و خبر اختیار کرده و کار دین بی ضبط و بی
 نموده و قرار داد مصلحت اخراجان از دست داد و کار و کار و تشایع

و خط چهارم که در بدو سلسله جملات قرآنیه تر است بر مضمون و معنی است
 با برات اختلاف قوی و مقبض است و اینها را بعد از دوایم نمک است
 اندوز و چنین است از اختلاف را توضیح کردن بهر وقت که باشد
 قول گفته نمودن مخصوصه قوی به خلاف سبب اقام نمودن است و با خاست
 این نکته بود در فیه توجیه حفاظت نزد مصطفی است و اینها
 در دو سلسله و تا همان مذکور است من ترا و القوان عند القصور فان
 نوی بدانکه ان ترا سبب است از قرآن نامه یعنی سلسله و اینها
 عبارتند از قادی و تا اینجا تا این است و حکایتی از قرآن العز
 عند القصور قال ابو حنیفه که قال محمد بن کرم و شایخا به اخذوا بقول
 محمد و اعادوا فی اجلاس القاری فی القاری و قراة آیه الکرمه و
 الا خلاصه و القایه غیر ذلک و این ترا سبب است که بدانکه است
 پوشیده است و در اینجا نیز تعصب بکار برده شد که قول امام اعظم
 که قول است معنی مذکور است و اینها را ذکر کرد بلکه ذکر مخالفت ان

المتعاضدين ونیز در فحوائص عبارت واضح و قاطع و مستوفی بحسب
 فرق است زیرا که از عبارت واضح صریح و نقلی اعتبار مردم باطل است
 تاریخی و مقامی باید انفس را عبارت ثابت میشود و موجب خود
 قاضیانی معلوم میشود که کجاست قاضی است مخالف امام محمد و مشایخ یا
 بکرات چنانکه قول امام اعظم در از عبارت مستوفی بحسب جزم قاضیان
 بخوار خواره قرآن بر مقرر معلوم میشود که باید علی بن علی بن یحیی بر اکثر
 وقوع وی درین و حد آن است که بر جمیع اصل قاضی قاضیان ادر
 میسر نشد آنچه از اخبار العلوم و نقلی مذکور نقل کرده چهار شرح
 الصدور آورده زیرا که اینهم مع زاید و ترازین در آن شرح مشروط
 مذکور است در فضل قزاة القرآن للیت او علی القبر و مولف او این
 محبت باین عبارت مقرر در ما اختلافی و اصول ثواب القزاة
 للیت و چونکه هر طبیعتی در تعصب در وی و بدخواهی از اسلام
 را نسخ شد اختلاف رابع و دلیل آن جانب دیگر ذکر کرد و چون

برای وضوحی است از املوت پس و کما گفت دوم در شرح حدیث
مذکور است بلکه رایتها چهار العلوم و فاضلانی بعنوانی ذکر کرده اند
و اما بحال آنرا که این محب الهیت سخن دارد و از کتب لغت نقل
میکند پس آنرا به شرح حدیث دیگر تعرض تبدیل عبارت برده اند
و در این تعبیر در شرح حدیث آن است که مؤلف و متحرر تصانیف
را با وجود انحرافات ملما دارد و در بسیاری از کتب مؤلفه وی مجموع
یکتبا منقول عنها و لغت را میسر شده بجهت کثرت تألیفات
تفسیر کثرت تصانیف آن مشهور است پس عبارت قاضیان
از با وجود نقل کرده اند از اصل کتاب ملاحظه کرده اند بجهت اینقدر
فروق در مودعی واقع گشت معذرا است منقوله محبت از
قاضیان و احبار العلوم او را مفید نیست چه او غای او آن است
که در آن وقت تفسیر قلاب قرآن از سخن بنی امیة الزمان است
و این برادر وایت است این ادعایت بلکه در مشیت

این دعوی از اخبار و آثار منقوله بنوعی کلام است چه در شرح
 هم درین فصل مذکور است که قائلین وصول قوایب حرمانه با جاد و تکیه
 ذکر آنها خواهد آمد استدلال کرده اند درین احادیث اگر چه ضعیف
 اند مگر مجموع آنها دلالت کنند بر آنکه این راه بی نیست یعنی محض بی اصل
 نیست محقق نماید که این عبارت دلالت میکند بر اصل حرمان و یا بر استیجاب
 نیز نه بر نیست بی اثر از آن حدیثی که در علم اینها مجلس علمای معتبر
 حرمان بر قوی نیست مذکور نکرده و سوی مجیب بر مصیبت
 عقیقه بنوعی در شرح صدر مذکور شد اما قریه علی القیور
 فیجیم بشر و عیثم اصحابنا و غیرهم قال النوری فی شرح المعتمد
 مستحب نزد اهل حق و ان یقر یا بشر من القرآن و یدعو لهم
 عقیقه بنوعی در علم اینها عقیقه بنوعی در علم اینها عقیقه بنوعی در علم اینها
 عبارت قال النوری بطوری نقل کرده که اتصال این جماعیل معلوم
 نمیشود لهذا در صدرش نفی و در شرح صدر مذکور شد چنانکه در صدر

اما الفرض علیما القصور ان گفته شد حال آنکه ما بین مداین و ملک
قول نظریاتی بود که واجب نبود و مطابق با اوست مستند خود روان
این است. قال ابو عفرانی سالت الشافعی عن الفرائض قال لا
ما بین به و بعد این قول از عفرانی قول نهی است شاید قولی از شافعی
حذف کرده باشد که امام شافعی را باس به گفته و ظاهر این دلالت
آب است ممکنه این مافوق او عام نیست بگونه است حال آنکه احتمال دارد
که نفی باس از این جهت کرده باشد که امام اعظم به مکن بگوید باس
و از این باس خواهد بود و برین تقدیر از قبیل و نظیر رعمیه فلا جناح ^{الطیور}
بهائست بدانکه حاصل بر قرین است که مشروطیت مایس فایس بگوید
اتفاق است در مقابل ما بعد جواز و بعضی باستقباب رفته اند
امام نووی و سبب یکسان اهل سنت و اجماع باس او عام نیست
و نیز مراد من علیک ان افی به باید فهمید یعنی چون شافعی به وصول آید
قرینه با موافق فایس نیست مگر آنکه گفته شود در جای اهل قبول کنند

که انکافی صد بابوات است و تواریث محشر که انی اعتقاد من است و در
ما خارج نیست لهذا تحقق شمعنی در شرح مختصر و قابل گفت که تواریث
تواریث محشر و دعایم بکنند و بگویند که حق تعالی مثل این تواریث با حیات
عظا و یایه تا بهر دو مندرج عمل راست آید و ازین واقع گشت که قول
مشارع محمد بن ابی طالب محبت است نه بریده ان لیکن محبت عبارت نقل
میست و مراد آن می فهمد و در قول شارح مذهب مذکور میگردانند باید در است
که مقادیر از سبب بنی اضر از زمان صلا الله علیه و سلم و صاحب مقام سنت است
که جانب محر در معنی آن گفته و باینکه در ذکر کنیم و الدری علم العبد الضعیف
ان السنة ما و اطلب البشی صلا الله علیه و سلم علیه و لم یقنعوا بالانکار علی من
یفعل لیکن ان فانت لا مع الشرک فی دلیل السنة المولدة و انکانت
مع الشرک احیانا فنی دلیل غیر المولدة پس خواندن قرآن بر قور محشر
تواریث آن بابوات از سبب بنی اضر از زمان هرگز تأیید نیست و
تجلیش بر این قابل نیست و از عبارات متفوق محبت هم ثبوت است

هم ثابت میشود چه جای تحقیق ثبوت آن آمار که آثار اخبار منقول
این باب بصحت وثبوت و مذویت این کتاب میشود و نسبت
مبتنی بر کمال کمالی علی بن ابی طالب و فیهم لهذا این امام فرمودند و مسمود
من السنه لیسر ان زیار بقاوا الدعاء عند قایما کانا فان تعیل الی فی
صلی الله علیه وسلم فی الخوف و الاطمینان چنانکه گذشت نسبت به رسول الله
و اما خواندن او علیه السلام و لیسر انهم از سنه نبی احوال زمان است که آنقدر
صلی الله علیه وسلم وقت زیارت بقوا این دعا فرمود و فی السلام علیکم و علی
قوم مؤمنین ایاک اللهم یحیی و یمیت چنانکه تفصیل آن در جواب اول
گذشت و در جواب دوم که در بودن قرآن او علیه السلام و ثبوت
و نماز سنت شکی نیست اما در جواب دعا کرده بود که بخشیدت تو
آن در عبارت جواب محبت و غیر مصیب است که بخشیدت
او علیه السلام نیز از سنت است و این را ثابت نکرد و اگر گفته شود که علم
آن بخشیدت تو آن در عبارت جواب محبت و غیر مصیب است که بخشیدت

به بخشیدن قرآن و اوقات قرآن فقط و خالی از هر لاکت نیست کلاماً بحقی علی
 با خدا و اهل بیت علیهم السلام و اینها هم بهین معنی است چه مراد از این
 این است که خدای عز و جل قرآن و بخشیدن قرآن را به این اوقات منحصر
 ندارد و او عظیم است و سابق بر فصل دریافت شکسته قرآن و قرآن
 است بر قیود و بخشیدن قرآن آن بر قیود مافی الباب اگر
 تا بحث شود منه و سبب را اینجا هم خواهد بود نه است تا این
 در قرآن پس مبری علامه را این سوال پنجم و دوم را یکجا جمع کرد سوال ششم قرار
 داد و باین عبارت ذکر کرده زیارت قبول انبیا و اولیای عامه معین برک
 نفعات مشهور و خواص کلمات قرآن و این است یا حرام از بگویش
 بدین عبارت پرداخته اند و در جواب از سوال ششم آنکه زیارت قبول
 برک نفعات مشهور است و موجب مزید ثواب و عبرت
 است که اینها را در این باب که محفوظ کلام متعلق بحقیق این جواب را در
 قول میباید غیر مضایف مذکور است چیزی در اینجا ذکر کرده میشود

معنی شما آنکه در لول و عود و عیارت زیارت قبور ترک بدعات
مشهوره چند احتمال است زیرا که ترک بدعات مشهوره نادری
ادب است یا ترک آنها در مواردی ازین بارتکات بدعات
غیر مشهوره است یا ترک آنها نیز پس این چهار احتمال بر آنکه در بی
از آنها که با دای ادب است و ترک بدعات مشهوره و غیر مشهوره
است جایز نیست و بقی سه احتمال ما جایز و وار و از هر کدام
ادب است یا ترک آنها اگر بارتکاب بدعات غیر مشهوره است
پس ناروا بود و نشن ظاهر یا ترک ادب است و ترک بدعات
مطلقا در زیارت نبور پس محبت آنکه اول ترک سنت نگرددیم
و دوم آنکه همچنین زیارت مثل طواف بنام عبت خواهر بود

و چون شکل اعضا و مخلوق آن ظاهر گردد جنین گوید بفتح جیم و جفت حسه و حرکت
در آن قایلین بود زیرا آن ناصد و اطلاق جنین در نبضت جاری است و اعضا
و پدید آمدن جنین در دو چیز است تمامی خلقت بحرکتی است و در سه جنین است
بروزی بنامند مثلاً اگر خلقت وی باشد و بجزورت تمام شود بمقتاد روز حرکت میکند و به
وده روز که هفت ماه باشد بر جود می آید و اگر ماه هشتم قوله شود غالب آنست که عابد
و اگر خلقت قبل از آنست بمقتاد روز حرکت کند و بدو است و پس از روز که
هشت ماه باشد بر جود آید و عاده اندرین جاری شده که این زود بعیم
زود آید و بود که یک هفته زید و دلالت عقلی برین گفته اند نیز گفته اند و از آنجا
وضوح تواند کرد ایام تمام خلقت اگر شش ماه زاید و یا بهر ماه یا بده ماه و
باشد که تا دو سال یا زیاده بحد در شکم باشد پس از آنکه این بسبب امری دیگر
شود و حساب مذکور در اینجا و علی بن ابی طالب علیه السلام می دانست که در میان ما
اصحاب زکات نبوی علی صاحب افضل الصلوة و التسلیات و بان حکما اختلاف
بسیار مستفاد میشود زیرا که از کلام صاحب شریع هم در یافت شد که اصل

آب نمی در هم صورت نظمی را میگذارد و در این صورت بقیه مشرب شده
 در این عین ثالثا کسوت مصفیت و در بر گرفته چهل چهارم سرور از بیفتن روح میگوید
 و از کلام حکما معلوم میشود که بعد از این روز از جن و فروع لطیف در هم شروع بحالیت
 بنمایند و تا بعد از تمام شود بعد از مصفیت میگردانند و در آن روز که یکی در دست نشسته
 مصفیت کامل میگردد و در هم در این مصفیت مستقر صورت حیوانی میشود و در روز
 دیگر که سه و دو روز است در مزاج و کوری و آتشی و اعضا اصلی تمام میشوند و در روز
 دیگر که یکی است و هفت شده در همه اعضا بجاری و مفاصل خلقت تمام خلقت می پوشیده
 و الحلقه قبل از آنکه یک چله کامل کند نه نشین مزارت شبیه هر رات سکونت تمام خلقت
 می پیاید و ظلم است که چون خلقت تمام شد فی انظار سه چله یعنی گذشت چهار ماه
 نفی روح بود باشد بلکه داود و انطاسی گفته و نیم یعنی اطمینان در جواب ان النفع بکون
 بعد سبعین بویا پس و در توفیق کلام شرعی حکمی چیست اگر کسی که حاجت توفیقی
 نیست بجهت عدم تدافع زیرا که در کلام اطمینان تصریح است با کثر حکم و نفی کلیه آن و علاوه
 حدیث شرعی هم بیان حکم بعضی اقل است که بشعوبه لفظ احکم فلاما جواب گوئیم

که کلام افصح الفصحاء علی المصوب که بهشت دعا و فواید حقانی الاشیاء بدو
نظر اقلیت واجب است حاصل او بر کلیت یا اکثریت و برین هر دو صورت ثانوی ظاهر
است و ثالث لفظ احادیث بر اقلیت ممنوع لعدم قرینة البعض فی عمل علی استغراق
بنا بر اکثرین بنا بر آنکه الهی امیدوار لطیف حق و جلی محمد صید علی عفو الذنوب و توبه
که بیان توفیق کلامین موقوف است بر تبیین مقدمات مخفی تا آنکه اهل بیت
عرض الهی که معظمه را شرف الهی است احکام بنویسند و بدو در جمل تبقیه عرض
منتهای اقلیم اولی که اربعی است در دست و قیقه بیان کرده اند بخلاف دستین
و شرح چغنی و نذر و اولی الباب و او و انطالی مصرحت پس که معظم
و هر آن واقع مبادی اقلیم ثانوی است و هم شیخ مرحوم مسطور تصریح کرده
که اهل مبادی اقلیم ثانوی اکثر البس و اهل و اخر این اقلیم کثیر الرطوبة و در وسط
اعتدال است و نیز در تفصیل بدو تکوین جنین جنین قاعد بیان کرده که
فعل حرارت است و از سردی است و در رطوبت اطوحت است و مر فعل را از
بیس تا آنکه اگر روزی جنین در سن صیبه و نوا باشند و درین هنگام مخلوق شود

سرعت در خلق صورت جنین خواهد بود پس از آنکه ذکر است احداث در آنست
 که این مخلوق زود باشد سرعت زیاد تر خواهد بود قطعا سبق پست از منی هلاک
 از انشیاد جان و طبع مانند ذرا بچ و شکر متولد باشد سرعت بر سرعت زیاد
 خواهد شد و همچنین در تکیه اتفاق امور مذکور بزمین ربیع افتد و بدین خوبی
 حال قوت سرعت در تعاضف خواهد بود و در صورت افند که امور مذکور و
 بطور کلی خواهد بود و قسم علیه حال او و ساط و شبان و ذکور و غذا فائز و مسلم
 تر و زمان صیف و بلاد شرقی در غایت بیس از بیس نظریات بیس امور
 مذکور تخاص صورت جنین در بطور خواهد بود و قسم علیه العکس طایا و خریا
 پس از این مقدمات معلوم شد که هر چند شریعین نظریات البدر و مقدار
 مانند عمل و ترو شعیر و غلبه بیس صیف و بودن نریست رملی و جلی
 در غایت بیس واقع خواهند بود پس از تمییز مقدمات مذکور بر آنکه آن
 سرور کائنات علیه افضل الصلوة و التحیات مبعوث برای تنمیم حکام اخلاق
 و مرسل برای ارسال خلائق بیاگاه خلاق شده بودند نه برای تبیین

حقایق الاشیاء علی الخصوص حقایق نسوئیه عنصریه و الکرامیه انشائیة این امور
تقرضی بحسب سوال یا برای تمیید معاد و قائل میشد اقتضای بحسب مسائل و گفتا
بعد ضرورت واقع میگشت چنانکه اسمعیل بر قسبح اعداد میشد نویسی علی ما
افضل التیجات و علی قائلها الکمال السیماست محققیت بنا بر علیه کجور و کمال
اندر ویرود الایلام لا فم که در حدیث است یعنی هر چه مقصود بایا انست که در حدیث
تکلیف شمس باقتضال او در اجاب ساین که غالباً امارات نبات
واقع اما نه باعمال حسنه بلکه مامون از بند الهی و نیز خاص غیر از کفر و
یا کس از رحمت ایزدی نباید شکر زیرا که چنانچه در اصول نعیم موط
و موط بکتابی است که ملا فیض نام بعد انقضاء ماه چهارم آمده میگوید در کتاب
که مدت ممتد و طاعات الهی بگذرد اگر اجابا از معصیتی سرزد باید کرد
غایت است و خاتمه گشته از آن معصیت باز ماند و بکسر این دیگر است که از
نصیح عمر بن خطاب و معاصی رفیق توفیق ایزدی و تشکیک شمس
عبادت راه نماید لازم که در جاب و اثق بحسب خاتمه نمود مستعد تکمیل این سواد

کبری و سرگرم تحصیل این نعمت عظمی ما را ایضا از مراتب ایمان بالقدرت پس برای
 تمهید بیان حالتی که کتاب سطور در آن نوشته می شود حالت متقدمه القرض و نمود
 یعنی محرومان قدره از لطیفیت و علقیت و مضغیت بر این قبیل از اشیاء تقاضا می شود
 سعادت و شقاوت ابدی و کسب می شود پس نظر اینک بیان حالات مخصوصه
 است استقصاء و استحصاء مراتب این واقع است بلکه کلام معجز نظام مخصوص
 بحالات جمیع اهل زمین و یا اکثر آنان نمود و در مقدار آسمان گذشت که کمال
 مکمل و مثالی هم در غایت پیچیده واقع شده اند و در غایت کثرت این
 بخت غایت پیوسته که عبارت از غایت محمول و غیر ترک نکال است در
 زایه ترین اوقات محل احتمالات مندرجه خود یعنی تکرار می استعدا و صور
 سابقه و حصول تدریج مستعدا و صور لاحقه که فاذ و کون صور متعاقبه و فیه
 مرتب بر روی است و این بنا بر علیه صورت لفظی از اصل روز خواهد که داشت
 و قس علی هذه الصورین الباقیین و در لفظ جمع و این یوا ایما است
 بین احتمالات تدریجیه که عبارت است از مراتب کثرت و کیفیت و حکم تفصیل

از بیان کرده اند و بر چند دلیلی که در این رساله از جهت مختصر و
صلح ذکر کرده اند لیکن مصداق نیست از جهت آنکه مقصود بیان عدم مزاحمت
اقوال اطباء است یا قول صادق و عدم مزاحمت این اقوال با وجود بقای مقتضای
کلام افعی الفصحاوی و سوف العرفاء کفایان الاشیاء که بیان طبعیت و بالآخر
حالات عرب است که مخاطب با آنها واقع شده ثابت گشته پس حاصل اینجاست
آنست که افراد نوع انسانی دو گروه اند یکی از بزرگان و اعظم که مالک و ارباب زمین اند
و کلام علما مخصوص است باین گروه و اعظم درم کرده اقل که اهل زمین اند و مایه تعبیه
کلام قدس نبوی مختص است بحال اینها اگر کسی گوید که طبعیت و اکثریت می باید
که بتفکر جمیع اقوال باشد چه در خطابات شرع عام می باشد میگوئیم که این علوم
و احکام شرع بر ضرورت و انهم بر تقدیر و دلیل خصوص است و ما نحن فیها از احکام
شرعی نیست و نیز دلیل خصوص که عبارت از میس است با وجود عدم اقتضاء مقام
تعمیم احوال کافه انما ثابت پس عام نخواهد بود و در تعیین زمان نفی روح
و ظاهر معلوم میشود مدفوع است بآنکه مراد اطباء نفی روح طبیعی و مراد جمیع شرع است

نوع فروع از آنجا که صریح به اطباء المحققین است جواب دوم آنکه احتمال دارد که مضمون
 حدیث شریف نظر بآنکه از اولیای آن بوده است زیرا که حسب شروع علم اعلم
 است باحوال فائزات و قول اطباء مراحم نبیند و زیرا که محققین اطباء تصریح
 کرده اند که تعیین در تکوین چنین که قول اطباء گذشته است نظریه نطفه معتدل
 مطلق است یعنی معتدل در حرارت و برودت و یبوست و رطوبت که
 از اسباب خلل و خارجی حاصل میشود و شک نیست که همچنین معتدل
 عایت قلت و قدرت است و از آنجا معلوم شد که حکم کردن محمول بر آنی ماکثر حکم
 صیغ نیست و دلیل دیگر بر عدم اکثریت این حکم آنست که خود گفته چنین در وجه
 ایام تا می طلیعت خود حرکت میکنند در سه جهت حرکت خود روز یکبار و شب یکبار
 شده که اغلب اوقات فروع چنین ماعلم است پس بقاعد مسطور لازم آمد
 که در سه ماه حرکت کرده باشند و در یکینیم ماه که چهل و پنج روز است خلقت چنین
 خواه ذکر باشد خواه انشائی تمام شده باشد بحسب اکثر و حال آنکه گفته خلقت طفل
 تا چهل روز تمام میشود بلکه از کلام تفصیل ایام حالات او معلوم میشود که در

و هفت روز تمامی خلقت جنین را تقاضا نمود و گفت که این حکم اکثریت است
با آنکه تقاضای مسطور موافقت ندارد و این قاعده بر بیان ما وارد نمی شود
که کسی گوید بر وزن ما هم در عرصه غایب پس می باید که در بابیت جمله
و دوم خلقت جنین تمام شده باشد و این مخالف حدیث است که در بابیت
ما بگوئیم که این حکم جایز است که مخصوص معتدل مطلق باشد چنانکه تفصیل
در تئوین مختص است بآن اگر کسی گوید دقیقاً در تئوین معتدل که الهایان
کرد و از معلوم شد و معتدل را در طرف مستفاد ضروری است پس دقیقاً
طایفه افراد انسانی را در تئوین باید ترازد و معتدل باشد و این
در حدیث است که بین شد پس می باید که طایفه دیگر که بطرف
مستفاد طایفه اولی واقع اند و در کثرت از حد معتدل سکون یافته
و از این بیان لازم آمد که مضمون حدیث مقدس اکثریتی هم بنابر حکم
حاجب مفرج الغلو ب اکثریت حکم مدو صحیح شد زیرا که مراد آن باشد
که در اکثر از حد مفصل تجاوز نمی شود و این مدو مفصله متعادل است

نظر اکثر افراد انانی و شک نیست و تنبیه و در فاصله مد معتدل باشد
 پس در یک طایفه که یکسان ازین معتدل واقع اند و انانیت
 بمعتدل کمتر خواهد بود و ایمان قدر طایفه تا بند را که لطیف و دیگر واقع باشد
 را باید تر و عدد افراد این طایفه تا بنده فقط کمتر از عدد مجموع طایفه اول و معتدل است
 اما حاله علی الخصوص بر حسب سببی که هر فرد مخصوص بمزاج خود باشد و فرد دیگر را آن
 مزاج ممکن نباشد و بشرایک مزاج معتدل را که عبارت از وسط است طرفین ^{صفت}
 متساوین و در حد انبساط ضروری است البته لیکن در تقویر عقلی نه در واقع
 خارجی مثلاً همه مراتب مزاج فرض کنیم پس مرتبه باله مرتبه معتدل است
 و تحقیق اثنین و طرف اول و اثنین و طرف آخر باعتبار تصور ضروری است
 و لازم نیست که همه مراتب فرضه متحقق باشند بلکه جایز است باعتبار عموماً این
 و طوری که بعضی فقط از طرف اول و جمیع مراتب از طرف ثانی موجود شوند
 با توجه به شریع عام اعلم است باحوال موجودات و ممکن است که جمیع افراد از
 که در سطح فعلیت رسیده خواهند رسید اکثر آنها هم در تکوین همین حد است

ممكن شدن باشد و خوانند و قوا بالا باقی حکم تعارض ندارد چنان قول حکما
مخصوص بر تبه عقد است و بر تبه می که نوع مزاج زیر مشلا منجم در یک فرد باشد
نمود جواب آن تر خواند بود تا و ال قول صاحب مفتح القلوب که مراد است در
از در مفضل تجار و نمیشود تا و ال عید است چنانکه بر عبارت فم غیر محض است و با
وجود که ماضی قاعده بر زو حرکت یعنی چنانکه گذشت و با وجود این در مطلق
الزمان ما فهم و استقامت جز یک یوم اگر پنج روز چنانچه می شود تا انکه جمیع
مراتب موالید نشسته یعنی موزنی و نباتیه و حیوانیه که هر سه مراتب محصله و محقق
بصورت زعیانه بقول و تعاقب وجود نماید پس در قول در علم ان خلق احکم
جمع فی لفظ الله از همین یوا نطقه مرتبه اولی که مرتبه موزنی است لفظه تغییر و واقع
شدن تعادل لازم با ملامت زیرا که نطقه از چهار مرتبه و حدیه لازم است یعنی «
از همین اول از حالات مرتبه معدنیه واقع میشود و بر تبه نباتیه نیز بر تبه
همچنین در قول صادق ثم یولون مضغه بشر ذلک از مرتبه نباتیه که مرتبه حیوانیه
است تمضیغه تغییر کرده شد و نباتیه را که مضغه کور است بار حیوانی را گویند

پنج و در آخرین ثالث استحاللات زنده حیوانیه رافع میشوند چنانکه محققین اطبا
 تصریح کرده اند که بعد از تسخیر قوه حیوانیه متولد میشود و بعد تمام بابت متراقی بطرف
 دماغ میگردد لیکن حرارت مزاج را در مدت و بعد انقضای عشره و دیگر اعراسه زنده بابت
 ضعیف میباشد مانند حس و حرکت که یکدیگر بمنزله النوم و البیقه باشد و در
 اتمام اربعین ثالث حیوانیت تمام و کامل میگردد و در حدیث شریف نیز چنین
 وارد شده و در مرتبه ثانیه که مرتبه بیانیت و در سطح مراتب ثالثه ^{علیقت}
 تغییر واقع شده و کلام جواهر این نظام هم باین علقه منطبق و آنکه بلاخطه ^ت آنجا
 چنانکه مرتبه وسطی است مابین معدیه و حیوانیت همچنین علیقت در سطح آ
 میان نطفیه و مغفیه یعنی استحاللات مرتبه بیانیه که بقوت طبیعت تعلق
 دارد در اربعین ثانی واقع میشود چنانکه محققین اطبا تصریح نمودند و هر شخص
 معتدل بعد از خمس و ستین ابتداء تغذیه بدین و کتون و حیوانات ماقدم ^{موجود}
 و تارکس ثانیین فیضان قوه طبیعی و روح طبیعی که تغذیه و تقویه وابسته است
 تمام میگردد و در هر مرتبه ثالثه نطفیه و علیقت و مغفیه موافق تکامل ^{الکس}

علی قدر عقولهم واقع شد زیرا که ثغاب حضرت معلوم با کسبی بود که مهارت حکمت
و اصطلاحات حکما را کرده بودند پس برای تفهیم ایشان بجای آوردن کلمات
و نمودن پس کسیکه واقف اصطلاحات حکما باشد بارتکاب مجازات مجازات
مستعاره اهل لسان تطبیق خواهد داد و در این علم با صواب و اشتباه الکتاب

